فهرست جلد اول واقعات دودی و مجموع الفتاوی بالتفصیل مطالب

مطالب — صفحه

مطالب — صفحه

مطالب — صفحه

کتاب العبادات

مطالب | صفحه

مطالب   صفحه



[illegible] حسبی و نعم الوکیل *

این کتاب مستطاب مرغوب شیخ و شاب
محبوب جماعه احباب مطلوب اولی الالباب
مثل عنقا نایاب ملقب بالقاب

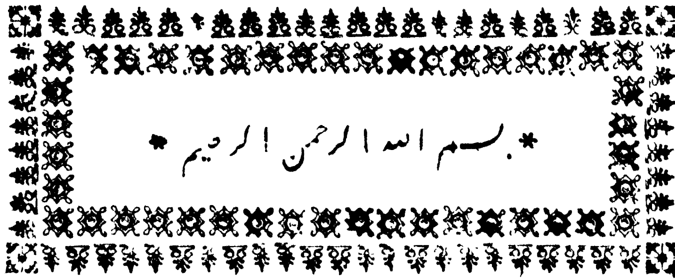
* واقعات ودودی *

* و مجموع الفتاوی *

مؤلفه فقیه فاضل ادیب کامل حضرت شیخنا
مولانا مولوی عبد الودود اسلام آبادی علیه
رحمة الله المعبود الهادی مدرس پریسی ڈنسی کالج کلکته
بتصحیح جناب مولوی عبد الباری صاحب سوناکنیائی
و جناب مولوی عبد السبحان ڈاکٹر صاحب
باهتمام مولوی محمد اسمعیل صاحب اسلام آبادی
و کارپردازی منشی احمد علی خان صاحب
در سنه ۱۳۲۹ هجری

* بمطبع برکتی حلیه انطباع پوشید *

بمکان اقامت مؤلف موصوف واقع مقام
بلول ڈانگا متصل هندو کالج جانب شرقی آن
نسخ بمهر مؤلف دستیاب شدنی است
و بلا مهر مؤلف مسروق باشد *



الحمد لله الذي افتى لنا ما به يُفتي * وارشدنا الى الطريقة الوسطى * وبين لنا سبيل الحلال والحرام * ويسر لنا الطريق الموصل الى دار السلام * وهو كتابه المبين المجيد * الَّذِى لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ * والصلوة على سيدنا محمد خير الرسل الكرام * سيد سادات العظام * الفاظه الدر النظام * كلام السادات سادات الكلام * نجوم الظلام * نهتدي بها في ظلمات الشك والشبهات * ونجتري بها افتتاح الواقعات المغلقات * وعلى اله واصحابه الثقات * وتابعيهم أُولى الهداية والارشادات * ما دُبّجت القراطيس بنقوش نقوس الكتابة والاخبار * وزُينت عروس الفتاوي بنجوا تيم العلماء الاخيار * اما بعد فيقول

العبد المفتقر الى المعبود الهادي * عبد الودود الحنفى الاسلام آبادي * لما رايت الاحباب لازالوا سائلين * مصرين لي مقتفين * بان أؤلف لهم كتابا مملوا من الواقعات * مشحونا من الفتاوي المستخرجات * وان ابين لهم كيفية المفتى وشرائط الاستخراجات * وقانون الاستخراج وقواعد الكليات * الفت كتابا كذلك * وبذلت جهدي في جمع اقاويل العلماء من هنالك * مراعاة لجمع خواطر الاحباب * والاصدقاء من اولى الالباب * وافادة لكثير من طلبة العلم الذين رايتهم املا * لكن لا يقدرون على استخراج الفتوي اصلا * وغالب الفتيا فى هذه المجموعة من استخراجات هذا الحقير * وبعضها من العلماء الاخرين وكلهم ذو فضل وشهير * وسميتها بالواقعات الودوديه * من الاقاويل المرضيه * ورتبتها على مقدمة مفيدة * وكتب وابواب عديدة * وفى المقدمة سبعة فصول * وكل ذلك فى الفارسية منقول * ليسهل دركه على الاكثرين * وليطابق العرف المبين * اللهم اجعلها خالصة لوجهك الكريم * ومفيدة لاهل العلم العليم * واجعل سعيي مشكورا * واسمى في جملة الصادقين الصالحين مصطورا * واسأل الله التوفيق * وانت خير موفق ورفيق * وصل على محمد وآله وسلم * وارحم

آئمة الدین و مشائخه و شرف و کرم *

* المقدمة فی الافادات *

* فصل * بدان ای برادر * علمك الله تعالی من خیار علومه که فتوی دادن نزد بعض علما مکروه است اما اکثرین از اهل علم و فضل جائز داشته اند بشرطیکه مفتی صلاحیت فتوی دادن داشته باشد چرا که در حدیث ابی هریره و زید بن خالد و سهل بن معبد رض وارد است گفته اند که ما حاضر بودیم بجناب رسول خدا ﷺ پس مردی از مجلس ایستاد و گفت شما را بخدای عز و جل قسم میدهم قضا کنید در میان من و خصم من موافق کتاب الله تعالی پس ایستاد خصم وی و او افقه بود از اول پس گفت او صادق است قضا کنید ما بین ما موافق کتاب الله و دستوری دهید مرا تا بگویم پس اجازت داده شد پس گفت هر اینه پسر من مزدوری این مرد میکرد و پسرم بازن این مرد زنا کرده است پس فدیه داده ام از جانب پسر مذکور کنز او کذا بستر پرسیدم چند علمای دین را از این واقعه پس فتوی داده اند مرا بر اینکه بر پسر من صد تازیانه است و شهر بدری جهت یک سال و برزنش رجم است پس این حدیث اول دلیل است برجواز فتوی چرا که مرد ثانی گفت که من چند علمای دین را از این واقعه

پرسیده بودم اوشان چنین فتوی داده اند و رسول خدا ﷺ
فتوای اوشان را انکار نفرمود و نیز درین حدیث دلیل است
برینکه فتوی دادن جائز است اگرچه غیرش اعلم و افقه از و موجود بود
ایا نمی بینید که اوشان در زمان رسول خدا ﷺ فتوی می دادند
حال آنکه رسول خدا ﷺ زنده موجود بودند و نیز از دلائل جواز فتوی
فعل صحابه است رضی الله تعالی عنهم که صحابهٔ کرام رض هموار ه
موافق حوادث و وقائع فتوی می دادند و نیز از ادلهٔ جواز فتوی
توارث مسلمین است که اهل علم و فضل در هر قرن و هر زمن
فتوی داده آمده اند * و نیز از آیهٔ کریمه جواز فتوی ثابت میشود
قال الله تعالی فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ * واین
امر برای جواز است یعنی استفتا کنید واقعات خود را از علمای دین
* و نیز بر اهل علم لازم است که استفتای اوشان را
فتوی دهند چرا که اگر علما فتوی نه دهند معنی استفتا چه خواهد بود *
و بسیار احادیث صحاح دال است بر جواز فتوی والله تعالی اعلم *

* فصل در بیان آنکه کدام صلاحیت فتوی دادن دارد *

بدانکه فتوی دادن سزاوار کسی باشد که اقاویل علما را
می شناسد و می داند که از کی گفته اند * و نیز معاملات مردم را
خوب می فهمد پس اگر اقاویل علما را می فهمد و مذاهب اوشان را

نمی داند مگر می داند که ائمهٔ اربعه درین مسئله متفق اند لا باس به است که بگوید این کار جائز و ان ناجائز و قول او بطور حکایت خواهد شد و اگر علمای اربعه دران مسئله اختلاف کرده اند پس گفتن می تواند که این جائز است بقول فلان و ناجائز است بقول فلان * و جائز نیست که اختیار کند یکی را و جواب دهد بقول بعض حتی که نداند دلیل انرا همچنان فی بستان الفقیه ابو الليث رح *

* فصل در بیان شرائط مفتی *

بدانکه شرائط مفتی بسیار است * اول باید که مفتی از اهل علم و دسترس بود و صلاحیت فتوی دادن که بالا مذکور شد داشته باشد چرا که اگر اهل علم نباشد اقوال علما را بچه طور فهم نماید و تمیز حلال و حرام امر و نهی و غیر ذلک از کجا کند * دوم آنکه مفتی اهل تقوی باشد و از ارتکاب محرمات و مکاره و مناهی پرهیزد و اجرت امری یا کاری که گرفتن آن در شریعت ممنوع است مثل اجرت در فتوی و جواب مسئله شرعیه که ممنوع است نگیرد * ف * بدانکه اجرت نوشتن فتوی و تیار کردن آن و تصدیق گردانیدن ان از علما و ثبت گردانیدن مهر اوشان و امثال آنها گرفتن جائز است چنانچه از کتب معتبرهٔ فقه مثل رد المحتار و حموی و غیرهما ثابت میشود کما سیظهر

سوم آنکه مفتی نرم دل و کریم بود هرگاه مردمان حاجت خود را نزد مفتی در آرد کسیرا شکسته خاطر باز نگرداند و در قضای حاجات بندگان خدا حتی الوسع بکوشد مگر اگر معذور باشد چرا که فرمود رسول خدا ﷺ هر که مقتدای مردمان باشد که مردمان با حاجات و وسائل نزدش می آیند پس او از خلت و حاجات و فاقه شان خود را پوشیده دارد پوشیده خواهد بود خدای عزوجل از خلت و حاجت و فاقه اش در روز قیامت * و باید که مفتی اهل تواضع و نرمی بود و نباشد جبار عنید و نباشد فظ غلیظ * قال الله تعالی فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ الاية * چهارم آنکه مفتی مقتدای مردمان و معتمد علیه باشد که کسی در هیچ امر از وی استحقار و استکراه نمی نماید چرا که اگر مفتی سزاوار استکراه و استهجان باشد عوام الناس افتای او را قبول نخواهد نمود پس اگر فتواش موافق کتاب باشد عوام الناس بانکار و استکراه آن فتوی آثم و گناهگار خواهند شد * و باید که مفتی اهل فسق و فجور نباشد چرا که فاسق و فاجر بخاطر اجرت یا ضد یا حسد یا نام آوری واقعه را متبدل ساخته موافق مراد خود در سازد و حق را ناحق نماید و ناحق را حق قرار دهد و دران بسیار خرابیها متصور است *

* فصل در اقوال مختلف فیها *

فقیه ابو اللیث رح فرموده اند که گروه فقها در مسائل مختلف فیها کلام کرده اند بعضی می گویند که هر دو قول مختلف فیها صواب است * و بعضی می فرمایند یکی ازان دو قول صواب است و دیگری خطا اما ازان گناه مرتفع است و این قول ثانی صحیح تر است * و دلیل قول ثانی که اصح القولین است اینکه فرمود رسول خدا ﷺ عمرو بن العاص را قضا کن و فتوای ده در میان این دو کس پس گفت عمرو بن العاص من چگونه فتوی دهم یا رسول الله و تو حاضری فرمود رسول خدا ﷺ بلی پس گفت عمرو بچه چیز قضا کنم و کدام اجر مرا خواهد رسید فرمود حضرت ﷺ فتوی ده برینکه اگر در فتوی صواب کنی وان محض حق باشد مستحق دو اجر خواهی شد و اگر دران خطا نمائی فقط یک اجر خواهی یافت قال رسول الله ﷺ ان المجتهد قد یصیب و یخطی * یعنی هر اینه مجتهد در اجتهاد خود گاهی خطا می کند و گاهی صواب * بستر دانستنی است که اختلاف علمای دین از قسم رحمت است * قال رسول الله ﷺ اختلاف امتی رحمة * یعنی هرگاه دو عالم در یک حادثه اختلاف نمایند و دران حمیت و ناماوری و غرض نفس را دخلی نباشد اختلاف مذکور رحمت محض است و دران رفاهیت و آسانی است جهت

عوام الناس چرا که هر کسی را میرسد که یکی از دو قول مختلف فیه‌ها متمسک گردد و یا یکی از ان که با غرض خود متعلق باشد یا آسانی خود دران می بیند اختیار نماید * قاسم بن محمد روایت کرده است اختلاف صحابه رحمت است میان گروه مسلمین * و روایت کرده است موسی الجهنی از طلحه بن مطرف هرگاه نزدیک صحابهٔ کرام لفظ اختلاف گفته می شد می فرمودند که این را اختلاف مگو بگو این را کشایش و آسانی * قال الله تعالی مَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ ط مِلَّةَ اَبِيْكُمْ اِبْرٰهِيْمَ هُوَ سَمّٰكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ * یعنی خداوند کریم در دین اسلام حرجی و ضرری جهت کسی باقی نداشته است یعنی اختلاف علمای دین حرج و ضرر همه مقلدین را بالکلیه مندفع ساخته است *

* فصل در بیان قواعد استخراج فتوی *

بدانکه حکایت قول ائمه و مشائخ رح که آنرا استخراج فتوی نامیدن می توانیم دران رعایت این اصول مرقومة الذیل بر ضرور است و آن مبنی است برچند قواعد متعدده * * قاعدهٔ اول * هرگاه مستفتی صورتی را نزد مفتی پیش نماید مفتی را باید که اول دران غور و تامل نماید پستر از حقیقت و حقیقت صورت مذکوره سوال نماید و در احقاق حق اصرار تمام کند حتی که حق از باطل عیان گردد

پس اگر غرض مستفتی ازان فقط الزام خصم یا ابطال حق
کسی باشد یا افساد در بندگان خدا پس مفتی را باید که ازان
پرهیز کند وازآلودگی فساد دست خود را پاک دارد * واگر حق باشد
از مستفتی صورت سوال را اقام بند نماید واقدام باستخراج کند
* قاعدهٔ دوم * آنکه مفتی اولاً مستفتی را گوید که جواب مسئلهات
در شریعت همین است وحکم همین طور است پس اگر مستفتی
بگوید که حکم زبانی مرا کافی نیست مرا در قرطاسی حکم این مسئله
نوشته واز علمای دیگر تصحیح و توکید کردانیده بدهند پس درینصورت
مفتی اجرت و محنتانهٔ خود گرفتن می تواند ودر صورت اولی مفتی را
حلال نیست که چیزی از مستفتی بگیرد چرا که هدایت کردن
باحکام شرعیه از قسم طاعات است ودر جمیع طاعات گرفتن اجرت
حرام مگر در اذان وامامت وتعلیم قرآن وفقه نزد متاخرین وسوای
این امور اربعه هیچیک از طاعات در تحت مستثنی داخل نیست
چنانکه در ردالمحتار مصرح است والله تعالی اعلم *
* قاعدهٔ سوم * آنکه مفتی مطابق صورت مرقومه اقوال مشائخ رح
از کتب معتبرهٔ مندا ولهٔ فقه تلاش نماید پس هرگاه صورتی از اقاویل
مشان بنظر خود درگذرد آنرا در قرطاسی نقل کند پس اگر عینها
موافق حادثهٔ معلومه کدامی قول یافته نشود دیگر قریب تر ازان

مطالب دیده میشود باید که صورت مرقومه را با اقوال مشائخ که
یافته شده است تطبیق داده موافق آن در سازد نه چندآنکه غرض مستفتی
از دست رود و حکم متبدل گردد * * قاعدهٔ چهارم *

آنکه اگر مسئله مطلوبه مختلف فیها باشد مفتی به را از ان انتخاب کرده
نقل نماید و علامات فتوی که عنقریب مذکور خواهد شد از ان مفتی به
منکشف خواهد شد و از قول مرجوح هرگز فتوی ندهد و در مسائل
مختلف فیها بسیار احتیاط باید کرد * * قاعدهٔ پنجم *

آنکه اگر مستفتی صورتی پیش آرد که حکم آن در فقه بس ظاهر باشد
و فقها حکم آنرا یا جزوی را از ان جهت شهرت تامه فرو گذاشته باشد
پس مفتی را باید که خود آن حکم را یا جزو حکم مذکور را تصریح نماید
و دران جمله * کما لا یخفی علی من له بصیرة فی الفقه یا کما هو
الاظهر عند الفقید * و امثال آنها نوشته تمام نماید * * قاعدهٔ ششم *

آنکه اگر صورت مسئوله بعینه در کتب متداوله یافته نشود اما
در ضمن مسئله دیگر حکم آن مسئله فهمیده میشود مفتی را باید که
آن قول را نقل کند که از ان نیز فتوی دادن عند الحاجت روا باشد
و دران لفظ * کما یفهم من عبارة ذلك الکتاب یا کما یستفاد من
قول فلان * بنویسد * * قاعدهٔ هفتم *

آنکه اگر صورت مسئوله بعینه یا بضمنه در کتب معتبره داده میسر نگردد

مفتی را باید که در مطولات متداوله مثل فتاوی عالمگیری
ورد المحتار که فی زماننا بس متداول است تفتیش نماید اگر
یافته نشود از فضلای دیگر که از خود بهتر پندارد از حقیقت مسئله
مذکوره سوال کند و بپرسد که این مسئله در کدام کتاب وکدام مقام
ممکن الحصول است پس اگر بهدایت شان بمطلب خود
راه یابد فبها * و اگر مطلقا در کدامی کتب متقدمین و متاخرین
اثر آن یافته نشود می تواند که جماعتی از علمای یک شهر یا یک قریه
اتفاق نموده بنظر رفاهیت عوام الناس یا مصلحت تامه مسلمین
یا دین یا بخاطر ترویج سنتی یا اجرای خیری بر مسئله از مسائل
منصوصه کتاب یا سنت یا اجماع یا بر اقاویل سلف صالحین قیاس
کرده حکمنامه جهت تفهیم عوام نوشته بدهد و بر علم خداوند علیم
حکیم معلق سازد و اقرار جهل خود را موافق * قوله تعالی وَمَا أُوتِيتُمْ
مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نماید •

* قاعده هشتم *

آنکه هرگاه موافق قاعده مذکوره بالا اتفاق استخراج فتوی گردد دلائل
تامه از کتب معتبره متداوله بیرون آید در هر مسئله نقل دو یا سه
ادله از کتب متعدده آوردن ضرور چرا که نقل فقط از یک کتاب
اعتباری را نشاید و از کتب غیر معتبره غریبه نقل نباید کرد مگر
در تحت اقوال معتبره چنانکه در فصل آینده ظاهر خواهد شد

انشاء الله تعالی * * قاعدۂ نہم *

آنکه مفتی را باید که فقط از آیات قرآن مجید و احادیث فتوی ندهد چراکه غیر مجتهد را ادراک معانی و مفاهیم اقوال شارع و ترجیح و تطبیق آن دشوار است مگر در ظواهر احکام چنانچه فرضیت صلوة و صوم و امثال آنها بانیما و تبرکاً در صدر اقوال اجتهادیه فقها ارح * قاعدۂ دهم *

آنکه مفتی را باید که عموماً فتوی باباحت و حلت آن شئ دهد که در شرع مبین دلیلی بر حرمت و کراهت آن قائم نیست چراکه اصل در اشیا اباحت است نزد جمهور علمای مذاهب اربعه * و نیز باید که حتی الوسع تکفیر احدی از اهل قبله نکند چراکه در حدیث شریف از آن نهی آمده است * و نیز باید که در طلاق دهانیدن زن کسی حتی الوسع نکوشد چراکه آن ابغض المباحات است و اخبث المعاملات و آن هدم الوفاق است و غرس النفاق فقط * * قاعدۂ یازدهم *

آنکه مفتی را باید که عموماً رفاهیت عوام الناس و آسانی شان جوید و در هر امریکه عامه مردمان دیار مبتلی باشند و در منع آن مرا دشان را ضیق و دشواری است و آن امر حرام یا مکروه منصوصاً فیه یا مجمعاً علیه نیست پس باید که فتوی باباحت و حلت آن امر دهد *

لما فی فتاوی قنیة ینبغی للمفتی ان یفتی للناس بما هو اسهل علیهم کذا ذکره البزدوی فی شرح الجامع الصغیر * و ینبغی للمفتی

آن یاخذ بالا یسر فی حق غیره خصوصاً فی حق الضعفاء لقوله علیه الصلوة والسلام لعلی و معاذ رضی الله عنهما حین بعثهما الی الیمن یسّرا و لا تعسّرا والله تعالی اعلم *

* فصل در کتب معتبره وغیرها *

بدان ارشدك الله تعالی که در حموی حاشیهٔ اشباه مذکور است که جائز نیست نقل کردن مسئله از کتابهای غریب که غیر مشهور است و نیز در حموی در مقام دیگر مرقوم است که جائز نیست فتوی دادن از کتب غیر متداوله غیر مشهوره انتهی مترجما * و در طحطاوی آمده است که هرچه درین زمان از قسم فتوی داده میشود آن فی الحقیقت فتوی نیست بلکه آن نقل قول مفتی است تا که عمل کند باآن مستفتی * و طریقه نقل آن یکی ازین دوامراست یا آنکه نقل کند در اسنادی و دلیلی باشد که این قول فلان امام است یا آنکه مفتی نقل کند آن مسئله را از کتابی مشهور که متداول است از کتب امام محمد بن الحسن رح و امثال آن از تصانیف مشهوره چرا که آن کتب بمنزل خبر متواتر و مشهور است انتهی مترجما * و کتابهای امام محمد رح که آنرا ظاهر الروایه گویند شش است * مبسوط زیادات جامع صغیر سیر صغیر جامع کبیر سیر کبیر و کتب دیگر از محمد رح که انرا غیر ظاهر الروایه نامند چهار است *

کیمانیات هاروینات جرجانیات رقیات * ونیز در رد المحتار مذکور است که ناگزیر است مرمفتی را که بداند حال آنکس را که بر قول وی فتوی می دهد و کفایت نمی کند فقط شناختن نام و نسب وی بلکه ضرور است که بداند درایت و روایت وی و درجهٔ وی در درایت و طبقه اش از طبقات فقها تا که میان دو قائلین مخالفین تمیز کردن تواند در ترجیح یکی از دو قول متعارضین انتهی مترجما همچنین در قرة الانظار حاشیهٔ درمختار است

* فصل در ترجیح اقوال و علامات فتوی *

در رد المحتار مذکور است که فتوی علی الاطلاق بر قول امام اعظم ابوحنیفه رح است خواه تنها بیکجانب باشند یا نه چنانچه در مراجیه مذکور است پستر بر قول ابویوسف رح پستر بر قول محمد رح پستر بر قول زفر و حسن بن زیاد رح است * و مروی است که هرگاه ابوحنیفه رح در یکجانب باشند و صاحبین در جانب دیگر پس مفتی را اختیار است * اما قول اول صحیح تر است هرگاه مفتی مجتهد نباشد یعنی ابن م ح است بر بنای اگر مفتی از اهل اجتهاد و اهل نظر در دلیل باشد تابعداری قولی نماید که از روی دلیل اقوی است ورنه ترتیب سابق را نگهدارد یعنی اولا فتوی بر قول ابوحنیفه رح دهد پستر بقول ثانی پستر بقول ثالث انتهی

ملخصا مترجما * ودر مضمرات آورده است که علامات فتوی اینها است * علیه الفتوی * به یفتی * به ناخذ * علیه الاعتماد * علیه عمل الیوم * علیه عمل الامة * هو الصحیح * هو الاصح * هو الاظهر * هو الاشبه * هو الاوجه * هو المختار * وامثال آنها * وشیخ رملی در فتاوی خود فرموده است که بعض لفظ از بعض آکد است پس لفظ فتوی آکد است از لفظ صحیح ولفظ اصح واشبه وبه یفتی موکد تر است از لفظ الفتوی علیه ولفظ اصح آکد است از صحیح واحوط از احتیاط وهمچنین احسن انتهی مترجما * هذا آخر ماتیسر لی ایراده فی المقدمة فاغتنمه ولا تکن کما قیل * شعر *

شر الوری بمساوی الناس مشتغل * مثل الذباب یراعی موضع العلل * الآن اشرع فی المقصود * بعون الله المعبود * وصلی الله علی سیدنا محمد وآله * وعلی ائمة الدین الذین نسجوا علی منواله *

* کتاب الاعتقادیات *

* تنبیه * بدانکه درین مجموعهٔ فتاوی اکثر دلیل ازین کتب منقول لهٔ نقل کرده شده است مثل * عالمگیری * درمختار رد المحتار * فصول عمادی * اشباه * حموی * فتاوی قنیه * قاضیخان * شرح وقایة * چلپی * هدایه * کفایة * جامع الرموز

فتاوی مراجیه * ابراهیم شاهی * حمادیه * طحطاوی * وغیر ذلک مما لا یحصی من کتب الفقه والاصول والعقائد والاحادیث والتفاسیر والسیر *

* تنبیه * فتواهائیکه مستخرجهٔ مولف نیست در ذیل آنها اسمای مستخرجین آنها مندرج شدنی است و هرچه از مستخرجات مولف است بلانام گذاشته خواهد شد *

* ما قولکم سادات العلماء رحمکم الله تعالی *

اندرینکه ممالک هند و بنگاله که بالفعل در قبضهٔ اقتدار بادشاه عیسائی است مطابق مذهب حنفی دار الاسلام است یا دار الحرب * و بر تقدیر اول اهل اسلام را با سلطان وقت جهاد کردن محض بغاوت و بد است یا نه و بر تقدیر ثبوت بودن این دار دار الاسلام هجرت کردن ازان سوی دیگر ممالک اسلام غیر ضروری است یا نه بینوا توجروا * * الجواب * ممالک هند و بنگاله که بالفعل در قبضهٔ اقتدار عیسائیان است مطابق کتب مذهب حنفی دار الاسلام است و فتوی برین است چراکه این قول قول حضرت امام اعظم ابوحنیفه رح است و در اکثر کتب معتبرهٔ فقه مثل هدایه * شرح وقایه * جامع الرموز * درمختار * طحطاوی * رد المحتار * عالمگیری * قاضیخان * بحر الرائق *

لهو الفائق * فصول عمادى * نهاية المراد * ابراهيم شاهي اشباه ونظائر * وامثال آن صراحةً يا ضمناً باما خالف همين مضمون مندرج است چونكه عبارت همه يكسان است حذراً عن التطويل فقط عبارت عالمگيرى و فصول عمادى مذكور ميشود

في الفتاوي العالمگرية اعلم ان دار الحرب تصير دار الاسلام بشرط واحد وهو اظهار حكم الاسلام فيها قال محمد رح في الزيادات انما تصير دار الاسلام دار الحرب عند ابي حنيفة رح بشرائط ثلث * احدها اجراء احكام الكفار على سبيل الاشتهار وان لا يحكم فيها بحكم الاسلام * والثاني ان تكون متصلة بدار الحرب لا يتخلل بينهما بلدة من بلاد الاسلام * والثالث ان لا يبقى فيها مؤمن ولا ذمي آمنا بامانه الاول الذي كان ثابتا قبل استيلاء الكفار للمسلم باسلامه وللذمي بعقد الذمة وصورة المسئلة على ثلثة اوجه * اما ان يغلب اهل الحرب على دار من دورنا * او ارتد اهل مصر وغلبوا واجروا احكام الكفر * او نقض اهل الذمة العهد وتغلبوا على دارهم ففي كل من هذه الصور لا تصير دار حرب الا بثلث شرائط وقال ابو يوسف ومحمد رح بشرط واحد لا غير وهو اظهار احكام الكفر وهو القياس ثم هذه الدار اذا صارت دار الحرب باجتماع الشرائط

الثلث الخ و بر ظاهر است که فتوی بر قول امام اعظم رح است
چنانکه صاحب در مختار کابیه ذکر کرده است حیث قال والاصح
کما فی السراجیة وغیرها انه یفتی بقول الامام علی الاطلاق ثم بقول
الثانی ثم بقول الثالث ثم بقول زفر والحسن بن زیاد رح انتهی *
یعنی مفتی اگر از اهل نظر نباشد یعنی از دلیل ترجیح بعض قول بر
بعض دادن نتواند یعنی مقلد عامی باشد نه مجتهد پس در مسئله
مختلف فیها فتوی بر قول امام اعظم اولاً خواهد داد بستر بقول
ابی یوسف بستر بقول محمد رح الخ * و در فصول عمادی بعد همین
عبارت عالمگیری توجیهی بر قول امام زیاده کرده است و آن
همین است وله ان هذه البلدة صارت دار الاسلام باجراء
احکام الاسلام فیها فما بقی شیئ من احکام دار الاسلام فیها یبقی
دار الاسلام علی ما عرف ان الحکم اذا ثبت بعلة فما بقی شیئ
من العلة یبقی الحکم ببقائه هکذا ذکر شیخ الاسلام ابو بکر فی
شرح سیر الاصل و مقام غور است که هرگاه از شروط مذکوره
الا یکی هم درین دیار یافته نشد یعنی شرط اول یافته نشد زیراچه
گرچه احکام حکام عیسائی درین دیار جاری است باوجود آن احکام
اسلام بکثرت درین دیار جاری است یعنی احکام عبادات را
نهی و مزاحمی نیست و معاملات نیز بکثرت جاری است مثلاً

نکاح طلاق مہر نفقہ ثبوت نسب مواریث ہبہ وقف شفعہ و وصیت این ہمہ معاملات بخوبی اجرا یافتہ می آید حکام خواہ ہنود باشند یا نصاری درین معاملات موافق فتاوی اہل اسلام حکم می نمایند و سر موی تفاوت نمی کنند * اما شرط دوم پس آنہم مفقود است یعنی کدامی دار الحرب درون آن نہ متصل آن یافتہ میشود * اما شرط سوم پس انہم مفقود است یعنی ہمہ اہل اسلام باامان اول در امن بودہ اند و ہنود کہ وقت سلطنت اسلام ذمی بودند او شان ہم در عہد ذمہ خود باقی اند * اما ہرگاہ بکمال تحقیق ثابت شد کہ ممالک ہند و بنگالہ بلاشبہ دار الاسلام است پس در دار الاسلام جہاد کردن با سلطان خود ہرگز جائز نباشد اگر کدامی بی عقل از شامت خود قصد جہاد کند پس او بیشک باغی است و باغی فاسق و بدکار است پس بر رعایا لازم است کہ سلطان وقت را بنفس و مال خود ہا تائید نمایند و با باغی مذکور مقابلہ و مجادلہ نمودہ شرانرا دفع نمایند چنانکہ در عالمگیری وغیرہ مذکور است و نیز ہرگاہ ثابت شد کہ دیار ہند و بنگالہ دار الاسلام است پس ہجرت کردن ازان بے معنی و محض غیر ضروری است کما لا یخفی * و مخفی نیست کہ از ابتدای تسلط عیسائیان درین دیار کہ زائد از مدت صد سال گذشتہ است ہزاران اکابر اسلام از قسم

فضلا و صلحا و اولیا درین دیار پیدا شده اند و تمام عمر خودها درین دیار صرف فرموده رحلت فرمودند باوجود استطاعت خودها ازین جا هجرت نفرمودند او شان بزرگوار بودند العیاذ باللہ بلکہ بسیاری از علما و فضلا و صلحای حرمین شریفین درین دیار تشریف آورده عمر خودها تصرف فرمودند او شان عاقبت خودها را خراب فرمودند حاشا وکلا بلکہ او شان نیز می دانستند کہ این دیار دار الاسلام است * اکنون مثالی برای مثبت دار الحرب یاد میکنم * عجیب بیوقوفی دار سکونتی دخلی خود را می گوئی کہ این دار من نیست و بیگانگان را کہ تعرضی در ان نمی کنند می گوئی کہ این دار ما و کرشما است * واللہ اعلم *

* ما قولکم یا علماء الدین رح *

اندرینکہ مراد از حدیث نبوی صلعم طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمہ کدام علم است و از انواع علوم متعارفہ دنیا کہ علم تفسیر * وقرأت * و تجوید * وعلم القران * وحدیث * وعلم الاسانید * وعلم الرجال * وفقہ * واصول * وفرائض وصرف * ونحو * وعروض * وقوافی * وبلاغت * وبیان * وبدیع * وحکمت * ومنطق * ونجوم * وحساب * وهندسہ ورمل * وشعبده * وسحر * وعلم القلب * وتصوف * وعلم العقائد * وعلم الاشعار * وعلم الکلام * وطب *

ولغت * وفلاحت * وعلم الصنائع وامثال آنها است کدام فرض عین است وکدام فرض کفایه وکدام مباح وکدام مکروه وکدام حرام وخواندن انگریزی بقدر حاجت وآموختن زبان انگریزان که حالا بنگاله وهندوستان در قبضهٔ اقتدار ایشان است بعد فراغت از تعلم علوم مفروضه مرسکان دیار مذکوره را جائز وروا است یا نه بینوا توجروا * * الجواب *

مراد از حدیث مذکور که بر فرضیت تعلم علم صریح است تعلم ضروریات دین است وآنکه جهت نگاهداشت دین خود ضروری بود مثال علم توحید وعلم ضروریات فقه از عبادات مثال طهارت وصلوة وصوم وامثال آنها فرض عین است وآنکه تعلم آن فرض کفایه است یعنی آن علم که از ضروریات دین زائد باشد وانسان درا قامت امور دنیویه ازان مستغنی نباشد وآن بدو قسم منقسم است دینی مثال نماز جنازه ودنیوی چنانچه علم صنائع وهنر که انسان هرحال بدان محتاج باشد مثال طب وحساب وقرأت وتجوید ومعاملات فقه ومانند آنها وقسمی از علوم تعلم آن مستحب است مثال تبحر در فقه وعلم قلب وحرام وآن علمی است مضر جهت دین مثال حکمت فلسفه ومنطق اوشان وعلم شعبده وبازی ونجوم ورمل وسحر وعلم جرعت وموسیقی وامثال آنها ومکروه وآن علم لهو ولعب

نه برای فائده دین نه دنیا مثل اشعار باطله و غزل و مباح آن علم است که جهت دنیا و امور معاش مفید باشد و مضر جهت امور آخرت نباشد چنانچه هندسه و اشعار حسنه * لما في الاشباه تعلم العلم قد يكون فرض عين وهو بقدر ما يحتاج لدينه و فرض كفاية وهو ما زاد عليه لنفع غيره و مندوبا وهو التبحر في الفقه وعلم القلب وحراما وهو علم الفلسفة والشعبدة والتنجيم والرمل وعلم الطبائعيين والسحر ودخل في الفلسفة المنطق ومن هذا القسم علم الحرف والموسيقى ومكروها وهو اشعار المولدين من الغزل والبطالة ومباحا كاشعارهم التي لا سخف فيها انتهى *

و علم منطق بر دو قسم منقسم است منطق فلسفی و منطق اسلامی و منطق فلسفی آنکه متعلق بهوای نفسانی باشد و اثارت نفس و اشتغال آن بلا یعنیه کند و آن حاصل میشود بسبب تبحر در علم منطق و آن حرام محض است و نیز علم کلام که فقط برای الزام خصم و مفاخرت باشد همین حکم دارد * لما في شرح الفقه الاکبر لملا علي القاري * قال الامام ابو يوسف رح العلم بالكلام هو الجهل والجهل بالكلام هو العلم وكانه اراد بالجهل به اعتقاد عدم صحته الى قوله قال الامام الشافعي رح حكمي

فی اهل الکلام آن یضربوا بالجرید والنعال ویطاف بهم فی العشائر والقبائل ویقال هذا جزاء من ترك الکتاب والسنة واقبل علی کلام اهل البدع القول *

ومنطق اسلامی آنکه مفید ومؤید بود جهت ادراك علوم دینیه مثل اصول فقه وامثال آن کر بالادرك مقدمات منطق ادراك آن ازبسکه دشوار است وآن مقدار صالح است از منطق نه تبحر دران وهمین قدر مباح است از منطق بلکه هرکسی که قدر مایحتاج ازان نمیداند عالم دی اعتبار نشاید * لمافی الحموی وقال بعض الفضلاء لعل المراد بالمنطق منطق الفلاسفة اما منطق الاسلامیین فلا وجه للقول بحرمته اذ لیس فیه مایخالف القواعد الاسلامیة الی قوله وسماه الامام الغزالی معیار العلم وقال من لا معرفة له به لا ثقة بعلمه وسماه ابن سینا خادم العلوم انتهی *

ونیز در درمختار احکام علوم را بعینه مانند عبارت اشباه که مذکور شده است تصریح کرده است * ونیز در حاشیه شامی است تحت قوله فرض عین قال العلامی فی فصوله من فرائض الاسلام تعلم ما یحتاج الیه العبد فی اقامة دینه واخلاص عمله لله تعالی القول * وایضا فیه تحت قوله فرض کفایة اه فهتما ول ما هو دینی کصلوة الجنازة ودنیوی کالصنائع المحتاج الیها الی قوله قال فی

تبیین المحارم واما فرض الکفایة من العلم هو کل علم لا یستغنی عنه فی قوام امور الدنیا کالطب والحساب والنحو واللغة والکلام والقرأة واسانید الحدیث وقسمة الوصایا والمواریث والکتابة والمعانی والبدیع والبیان والاصول القول * اما خواندن وآموختن زبان انگریزی که لسان سلطان وقت است مقدار فهمیدن گفتگوی انگریزان وقدرت فهمیدن نوشته شان ومقدار قدرت کتابت قرطاس متعلقه شان که امور معاش تعلق قوی بآن دارد وبغیر انقدر نقصان مال وعزت است که اکثر کاروبار سررشته انگریزان برآن موقوف است که انگریزان باغیر انگریزی دان حقارة مخاطب نمیشود ودر بارگاه خودها بار نمی دهد * یا به نیت مقابله با قسیس ورهبان اوشان در بارهٔ اثبات حقیت دین اسلام جائز ومباح است چراکه حکم این حکم اقسام صناعات است مانند کتابت وغیرها وکدامی نهی از جانب شارع درباب آموختن لسان اقوام وارد نیست پس بقاعدهٔ کلیهٔ فقه * الاصل فی الاشیاء الاباحة * برا باحت اصلیهٔ خود باقی ماند نه حرام ومکروه که جهت آن دلیل قوی باید بلکه ثابت ومتحقق است که رسول خدا ﷺ از صحابهٔ خود دو شخص را جهت آموختن لغات اهل کتاب از یهود ونصاری امر فرموده بودند که در

مباحثهٔ امر دین الزام شان کردن توانند و بر مکاتبت و مخاطبت اوشان قادر شوند چنانچه در کتب سیر مذکور است * و هر علمیکه ضروری برای امور معاش بود فقهای دین آموختن آنرا فرض کفایه دنیوی قرار داده اند چنانکه آموختن زبان انگریزی است پس قطع نظر ازان در اثبات جواز و اباحت آن شکی پیدا نمیشود * کما یفهم من عبارة رد المحتار و فرض کفایه دینا دل ما هو دینی کصلوة الجنازة و دنیوي کالصنائع المحتاج الیها قال في تبیین المحارم واما فرض الکفایة من العلوم فهو کل علم لا یستغنی عنه في قوام امور الدنیا القول * قاعدهٔ فقه است * الامور بمقاصدها و قال ﷺ انما الاعمال بالنیات * یعنی هرگاه نیت و قصد خیر باشد در کاری آن درست و مشروع باشد و فاعل ازان مثاب گردد پس هرگاه خواندن انگریزی فقط بغرض الزام دشمن دین باشد یا جهت فائدهٔ امور معاشیه ممنوعیت خواندن انگریزی را وجهی نیست * کما لا یخفی علی الفقیه العادل * دون المتعصب الجاهل * والله تعالی اعلم *

* ما قولهم رحمهم الله تعالی *

اندرینکه فضیلت علمای دین بر عوام چه قدر است * گناه عالم و جاهل یکسان است یا بیش و کم * و در تقسیم خیرات و مبرات

علما را از دیگران پیشی دادن و نیز از میان علما بعضی را بلحاظ الفضلیت وی خاص نموده چیزی زیاده دادن بهتر و مستحسن است یانه بینوا توجروا * *الجواب* فضیلت علمای دین بر عوام اظهر من الشمس و ابین من الامس است * اما دلائل آن از قرآن * قال الله تعالی شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ اُوْلُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ * او تعالی شهادت توحید را اول برای ذات خود ثابت کرده ثانیا بفرشتگان ثالثا بعلمای دین پس معلوم شد که بعد فرشتگان درجهٔ علما است و آن پیغمبران و وارثان شان اند و وارثان پیغمبر عالمان دین اند * وقال تع یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات * قال ابن عباس رض للعلماء درجات فوق المؤمنین بسبعمایة درجة ما بین الدرجتین مسیرة خمسمایة عام * اما دلائل آن از احادیث * قال صلعم العلماء ورثة الانبیاء * و ظاهر و باهر است که هیچ درجه اعلی تر از درجهٔ نبوت نیست پس کدامی شرف زائد ازین نیست که وارث رتبهٔ نبوت گردد و علما وارث آن رتبه اند * وقال عم اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم والجهاد * وقال صلعم لموت قبیلة ایسر من موت عالم وقال صلعم یوزن یوم القیامة مداد العلماء بدم الشهداء * وقال صلعم فضل العالم علی العابد

كفضلي على ادنى رجل من اصحابي * وقال ﷺ يشفع يوم القيامة ثلثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء مذ اكمله من احياء العلوم ملخصا * واز افضليت علما افضليت طالب علم نيز ظاهر شد لما هو الاظهر * وگناه عالم وجاهل برابر نيست در امر يكه عالم را يك معصيت لازم است جاهل را دران دو گونه زيرا چه عالم فقط بسبب ارتكاب آن امر بزه كار ميشود وجاهل بسبب ارتكاب آن ونيز بسبب ترك كردنش علم راكه فريضه است بر هر مسلم مكلف وترك فريضه بزه كاري ديگر است * لما في الفتاوي الزينيه وعن ابن عباس رض ذنب العالم ذنب وذنب الجاهل ذنبان العالم يعذب على ركوبه الذنب والجاهل يعذب على ركوبه وتركه العلم * علما وفضلا را در تقسيم خيرات ومبرات از ديگران زياده دادن ونيز در ميان عالمان هركه بزرگتر است او را بيشي از ديگر علما دادن مستحسن وموجب زيادتي ثواب است بلكه سنت است زيرا كه رسول خدا ﷺ وصحابه كرام اهل فضل را در تقسيم غنائم وغيرها بر ديگران فضيلت داده اند * لما في مغازي الرسول للواقدي * پيغمبر خدا ﷺ بعد تقسيم غنائم حنين ابو سفيان وسهل وحكيم وغيرهم را كه از روساي قريش بودند بسيار عطيه زياده كردند حتي كه حكيم را اول ... نهاده داشتم

عنایت فرمودند پس انکار کرد پس ده شتر دیگر زیاده کردند همکذا و هکذا حتی که او را صد شتر کامل عنایت فرمودند انتهی ملخصاً مترجماً * و همچنین رسول خدا ﷺ بسا اوقات اهل فضل را از مهاجرین و انصار از دیگران زیاده عنایت فرموده اند * و نیز حضرت عمر بن الخطاب رض در عهد خلافت خود هرگاه بعد فتح مداین پای تخت کسری بسیار مال غنیمت از زر و سیم و غیرها مع دختر کسری در مدینهٔ منوره رسید بیرون آورد از خمس حصهٔ غائب مسلمانان و باقی خمس را در آنجا بر مردمان حاضرین تقسیم کردند بعد ازان فرمودند ای گروه مسلمین هر کرا از شما فضیلت در دین و نیکی سابق است باید که او بایستد پس عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق رض ایستاد و فضائل پدر بزرگوار خود بیان فرمود پس او را خلعتی و ده هزار درهم عطا فرمودند باز فرمودند باز از شما کرا نیکی سابق است بر خیزد پس عثمان رض ایستادند پس حکم فرمودند برای وی ده هزار درهم * پس التفات فرمود عمر رض بسوی دو سردار جوانان بهشت حسنین رض و گفت ای محبوبان من شما چرا خاموشید کدام کس در دنیا بشرف و افتخار با شما برابری کردن تواند پس فرمود برای هریکی دست بست هزار درهم * باز فرمود ای مردمان برای پدر هر کسی از شما نیکی سابق است باید که او نیز بایستد پس عبد الله بن عمر رض

است تا دمشق عمر رض فقط هزار درهم برای وی حکم کردند باز عمر رض دختر کسری را که بسیار جمیله و با زیور و جواهر مالامال بود بحسین رض از جانب خود بطور هدیه عطا فرمودند انتهی مترجماً ملخصاً ما في فتوح العراق للواقدي رح * و بیشک تعامل رسول خدا و خلفای راشدین برای ما سنت است قال صلی الله علیه وسلم علیکم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي * و نیز اعزاز و اکرام علمای دین واجب است کما علم مما سبق و علما را در ضیافات برابر دیگران کردن تحقیر علما است و تحقیر علما که متضمن ترک واجب شد معصیت علاوه بران موافق تفسیر ابن عباس رض اگر غیر عالم را یکی دهند عالم را هفت صد دادن مناسب گردد کما مر آنفاً و آن در طاقت کسی نیست پس باید که بحضور علمای دین بعاجزی پیش آیند و ممنون احسان او شان باشند الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه بعضی از ملایان بجاهل جهت شرمنده کردن عالمی پیش حضار مجالس از مسائل و غیرها سوال می کنند * و نیز بعض طالب العلم بدکیش خود یا بفرمایش معلم خود ناحق بخرافات اعتراضات فاضلی ذی عزت را پیش جم غفیر ذلیل و شرمنده می کند این کار شرعاً حرام و ممنوع است یا نه * و بحال داشتن عزت و ابروی مسلمان

واجب است یانه * وسزای این ملای جاهل ومتعلم ذاهل ومعلم باطل چیست بینوا توجروا * * الجواب * بقصد شرمنده کردن عالمی مناظره ومجادله کردن ممنوع وحرام است * لما یفهم معانی بستان الفقیه قال تعالی وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا فلامهم علی المجادلة وذمهم علیها * وقال ﷺ ابغض الناس الی الله الالد الخصام * وقال ﷺ لا یجد احد کم حقیقة الایمان حتی یدع المراء وهو محق (مراء بمعنی باهم مناظره ومجادله کردن) لان المراء یودی الی العداوة والعداوة بین المسلمین حرام وبحال داشتن عزت مسلم واجب است وهاما اعلی ترازان اند فی رد المحتار قال ﷺ کل المسلم علی المسلم حرام دمه وماله وعرضه * پس هتک عزت مسلمان بیشک حرام ومعصیت است وسزای آن هر سه کسان تعزیر است چراکه ایشان باقوال وافعال خودها ناحق عالمی ذی عزت را ذلیل کرده اذیت دادند وموذی مسلم بقول وفعل واجب التعزیر است * لما فی العالمگیریة من ارتکب منکرا او اذی مسلماً بغیر حق بقول او فعل وجب علیه التعزیر * وفی الطحطاوی ان من ارتکب معصیة او اذی مسلماً متعمداً بغیر حق بفعله او قوله وجب علیه التعزیر * پس حاکم وقت را باید که اول دوکس را موافق رای خود تازیانه

زنی یا گوشمالی سزای واقعی دهد و معلم مذکور را طاقت کرده بکلام عنیف زجر و تنبیه نماید که بار دیگر بازلال عالمی شاگرد خود را تعلیم کرده مرتکب حرام و معصیت نشود * في الدر المختار و يكون به و بالحبس و بالصفع علي العنق و فرك الاذن و بالكلام العنيف و بنظر القاضي له بوجه عبوس القول * و نیز بر هر یک کسان مذکورین واجب است که فی الفور ازین افعال شنیعه نادم شده استغفار نماید چرا که این افعال متضمن اهانت علما است و آن کفر است * كما صرح في العقائد و غيرها والله اعلم

* چه میفرمایند رحمهم الله تعالی *

اندرینکه شخصی طالب العلم بشوق آموختن علم دین بسفر دور رفتن می خواهد اما پدر و مادرش او را منع می نمایند لیکن از سفر مذکور والدینش را نقصانی متصور نیست پس او را بلا اجازت والدین بسفر بیرون آمدن جائزست یا نه * * الجواب * جائز است * كما في الدر المختار وله الخروج لطلب العلم الشرعي بلا اذن والديه انتهى * وفي رد المحتار اى ان لم يخف على والديه الضيعة بان كانا موسرين ولم تكن نفقتهما عليه * ولما في بستان الفقيه فان لم ياذنا له فلا باس بالخروج اذا كانا مستغنيين عن خدمته والله اعلم *

* چه میفرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی *

اندرینکه بدعت چیست و بر چند قسم منقسم است و موافق حدیث کل بدعة ضلالة و کل ضلالة في النار کدام بدعت ضلالت است و بعضی مردمان میگویند که اعراب قرآن من قبیل بدعت است که در زمان خلفای راشدین نبود و هرگاه حضرت عثمان رض قرآن را در مصحف واحد جمع کرده در اطراف منتشر فرمودند رعایت اعراب مرعی نداشته بودند این امر در عهد حکومت عبد الملک بن مروان رواج داده شده پس بعد زمان خلفای راشدین بوقوع آمده است پس اعراب قرآن اقبح بدعات باشد بینوا توجروا * الجواب * بدع بالکسر لغة بمعنی نوپیدا آمدن نه بر مثالی و بدعت شرعاً بمعنی رسم نو در دین بعد اکمال آن یا هر چه پیدا گشت در دین بعد نبی ﷺ و بدع جمع آن المنسوب الیها بدعي لا بدعتي و بدعت در شریعت دو قسم است یکی بدعت هدی آنکه موافق اصول شریعت باشد و این را بدعت حسنه نیز گویند و فاعل آن ممدوح و مثاب است و همین مراد است از قول آنحضرت ﷺ من سن فی الاسلام سنة حسنة کان له اجرها واجر من عمل بها دوم بدعت ضلالت آنکه مخالف کتاب یا سنت یا اجماع یا اثر باشد یا بحیثیه آنرا اصلی شرعی نباشد و این

را بدعت سیئه نیز گویند و مرتکب آن مذموم و معاتب است و بر همین محمول است قول آنحضرت ﷺ من سن في الاسلام سنة سيئة كان عليه وزرها و وزر من عمل بها و بدعت مطلقاً پنج قسم است یکی واجب مانند تعلیم و تعلم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و مثل حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بر آن موقوف بود دوم مستحب مانند بنای رباطات و مدارس و از همین قبیل است حرکات و سکنات و نقطهای قرآن و فائده در آن حفظ قرآن است از خطا در خواندن * سوم حرام مانند مذهب فرقه جبریه و قدریه و مجسمه * چهارم مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف نزد بعضی * پنجم مباح مانند فراخی در طعامهای لذیذ و لباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشد و باعث تکبر و مفاخرت نشود * كما في النهاية الاثيرية البدعة بدعتان بدعة هدى و بدعة ضلال فما كان في خلاف ما امر الله به و رسوله فهو في حيز الذم والانكار وما كان واقعا تحت عموم ما ندب الله اليه و حض عليه او رسوله ﷺ فهو في حيز المدح وما لم يكن له مثال موجود كنوع من الجود والسخاء و فعل المعروف فهو من الافعال المحمودة ولا يجوز ان يكون ذلك في خلاف ما ورد الشرع به لان النبي ﷺ قد جعل له في ذلك ثوابا فقال من سن في الاسلام سنة

حسنة كان له اجرها واجر من عمل بها وقال في ضده من سن في اسلام سنة سيئة كان له وزرها ووزر من عمل بها وذلك اذا كان في خلاف ما امر الله به ورسوله ومن هذا النوع قول عمر رضي الله عنه نعمت البدعة هذه لما كانت من افعال الخير وداخلة في حيز المدح سماها بدعة ومدحها لان النبي ﷺ لم يسنها لهم وانما صلاها ليالي ثم تركها ولم يحافظ عليها ولا جمع الناس لها ولا كانت في زمن ابي بكر رض وانما عمر رض جمع الناس عليها وندبهم اليها فبهذا سماها بدعة وهي على الحقيقة سنة لقوله ﷺ عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي وقوله ﷺ اقتدوا بالذين من بعدي ابي بكر وعمر انتهى * وفي الكليات لابي البقاء الواجبة من البدعة نظم ادلة المتكلمين على الملاحدة والمبتدعين للرد انتهى * وابو البقا از محيط رضوى نقل كرده هر بدعتي كه مخالف باشد دليلي راكه واجب الاعتقاد وواجب العمل است پس آن بدعت كفر است وهر بدعتي كه مخالف باشد دليلي راكه واجب العمل است بحسب ظاهر پس آن بدعت ضلالت است نه كفر انتهى * وقال الامام النووي في الفتح المبين قال الشافعي رح ما احدث وخالف كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضلالة وما احدث من الخير

ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل
ان البدعة الحسنة متفق على ندبها وهي ما وافق شيئا مما مر
ولم يلزم من فعله محذور شرعي ومنها ما هو فرض كفاية
كتصنيف العلوم انتهى * ودر رسالهٔ سعيديه مذكور است
كه اعراب قرآن بدعت حسنه است كه صحت قرآت ما عجميان
بلكه عربيان حال بران موقوف است ودر فتح المبين ومرقاة المفاتيح
تعريف بدعت بهمان طور مصرح است تحقيق قول آنحضرت
ﷺ كل بدعة ضلالة آنست كه كليه برعموم خود باقي نيست
بلكه عام مخصوص البعض است وتخصيص عمومات بادلهٔ شرعيه
يا عقليه در شرع مشهور است وجملهٔ ما من عام الا وقد خص
منه البعض مثلي است متعارف پس معنى قول مذكور آنست كه
كل بدعة سيئة ضلالة ومخصص وى حديث من سن فى الاسلام
سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها من غير ان
ينقص من اجورهم شيء ومن سن فى الاسلام سنة سيئة كان
عليه وزرها ووزر من عمل بها بعده من غير ان ينقص من
اوزارهم شيء است * وحديث من احدث فى امرنا هذا ماليس منه
فهو رد وحديث من ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاها الله ورسوله
الحديث آنحضرت ﷺ در حديث اول امر مستحدث را حسن هم
فرموده ودر حديث ثاني مردود بودن بدعت بقيد ماليس منه مقيد نموده

و در احادیث مذموم بدعت را مضاف بسوی ضلالت نمودند و نیز
بقید لا یرضاها الله و رسوله مقید فرمودند پس مذموم و مردود همین
بدعت ضلالت باشد نه نفس بدعت و ازینجا هویدا شد که هر
بدعت ضلالت نیست فی شرح المصابیح قوله ﷺ کل بدعة ضلالة
عام مخصوص ای کل بدعة سیئة ضلالة بدانکه بعض علما که بدعت را
بسوی حسنه و سیئه تقسیم نمیکنند بلکه آنرا منحصر در بدعت ضلالت
می دانند تعریف بدعت بدین عنوان نموده اند که البدعة ما
احدث علی خلاف الحق الملتقی عن رسول الله ﷺ من عمل او علم
او حال بنوع شبهة او استحسان وجعل ذلك دينا قويما وصراطا
مستقیما پس نزد او اعراب قرآن در سنت داخل است وقال
مولانا محمد اشرف رح فی بعض رسائله امریکه در امور معادیه یا
معاشیه مفید است داخل تحت سنت است مثل کتابت
قرآن مجید در مصحف و حرکات و سکنات و نقطها نوشتن
دران چه فائده درین حفظ قرآن است از ضیاع و خطا در خواندن انتهی
و از جملهٔ دلائل استحباب و سنیت آن توارث مسلمین است
از زمانیکه اعراب قرآن شریف مستحدث شده کسی خلفاً
و سلفاً قرناً بعد قرن ازان انکاری نه نموده و راه خلاف دران نه
پیموده است و نیز بهمین اعتبار از مسائل اجماعیه گردید * و علاوهٔ
آن انچه مصالح در اعراب قرآن شریف و مفاسد در ترک آن

مبتنی و متصوّر است بر ارباب عقول واضح حاجت بیان ندارد * و پس هر که اعراب قرآن شریف را قبیح بدعات داند آنکس بالاشبهه گمراه و گمراه کننده است او را باید که فی الفور ازین عقیده باطله توبه و استغفار نماید * و جلال الدین سیوطی در کتاب الاوائل ذکر نموده اول کسیکه نقطها نوشت در قرآن مجید ابو الاسود دئلی است موافق حکم عبد الملک بن مروان و بعض بسوی حسن بصری و یحیی ابن عمر رض نسبت کرده است و بعض بسوی نصر بن عاصم یمنی * هذا وافهمه والله تعالی اعلم * مولانا ترابعلی رح

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه بعضی از زمینداران و رئیسان یا پیران بر تقدیر صدور معصیت مثل زنا و دزدی وغیره از رعایا و تابعداران خود ها بطور جریمانه زر می گیرند شرعاً گرفتن مال جهت غیر حاکم جائز است یانه و بر تقدیر گرفتن حاکم مال کسی را بطور تعزیر واپس کردن آن بعد مدتی بر حاکم واجب است یانه بینوا توجروا * * الجواب *

جرمانه گرفتن زمینداران و رئیسان و پیران از تابعداران خودها جائز نیست و در روایتی سلطان و حاکم را جائز است و بر تقدیر گرفتن از جهت تنبیه بر حاکم واجب است که بعد چندی آن زر را بمالکش واپس نماید حاکم را نمیرسد که آن زر را در تصرف خود در آرد که برو حرام مطلق است * لما فی العالمگیریة وعند ابی یوسف رح

یجوز التعزیر للسلطان باخذ المال وعندهما وباقی الائمة الثلثة لا یجوز کذا فی فتح القدیر ومعنی التعزیر باخذ المال علی القول به امساک شیء من ماله عنه مدة لینزجر ثم یعیده الحاکم الیه لا ان یاخذه الحاکم لنفسه او لبیت المال کما یتوهمه الظلمة اذ لا یجوز لاحد من المسلمین اخذ مال احد بغیر سبب شرعی کذا فی البحر الرائق * ولما فی رد المحتار فی الفتح وعن ابی یوسف یجوز التعزیر للسلطان باخذ المال وعندهما وباقی الائمة لا یجوز اه ومثله فی المعراج وظاهره ان ذلک روایة ضعیفة عن ابی یوسف قال فی الشرنبلالیة ولا یفتی بهذا لما فیه من تسلیط الظلمة علی اخذ مال الناس فیاکلونه القول * پس معلوم شد که کسی را از زمینداران و رئیسان و پیران بطور جریانه زر گرفتن هرگز جائز نیست پس اگر گرفته باشد بمالکش واپس کند وهرگز در تصرف خود نه آرد والله اعلم *

* ما قولهم رحمهم الله تعالی *

اندرینکه بوسیدن دست و پای بزرگان وفاضلان دین داران تیمناً تبرکاً به نیت تحیه واکرام شرعاً جائز است یا نه * الجواب *

جائز است بلکه بوسیدن دست و پای عالم و متورع سنت یا مستحب است * لما فی الدر المختار ولا باس بتقبیل ید الرجل العالم او المتورع علی سبیل التبرک وعن المجامع انه

لا باس بتقبیل ید الحاکم المتدین والسلطان العادل وقیل سنة انتهی * وفی رد المحتار قال الشرنبلالی علمت ان مفاد الاحادیث سنیته او ندبه کما اشار الیه العینی القول . وفی العینی وقال سفیان الثوری تقبیل ید العالم والسلطان العادل سنة الی قوله کذلک یجوز تقبیل ید الوالدین والشیخ الذی یاخذ منه الذکر انتهی * اگر کسی قدم مرد عالم یا زاهد را طلب کرد که بوسه عالم وزاهد رامی رسد که اجازتش دهد لما فی الدر المختار طلب من عالم او زاهد ان یدفع الیه قدمه ویمکنه من قدمه لیقبله اجابه انتهی وفی القنیه ذکر فی بعض اداب القاضی وان استاذنه ان یقبل راسه ویدیه ورجلیه فعل انتهی ومعانقه غیر جائز است فی الهدایة وقال ابو یوسف رح لا باس بالتقبیل والمعانقه لما روی ان النبی ﷺ عانق جعفرا حین قدم من الحبشة وقبل بین عینیه انتهی واگر بقصد حطام دنیا یا بطور عبادت تقبیل کنند مکروه تحریمی باشد لما فی العالمگیریة وان اراد به عبادة له او لینال منه شیئا من غرض الدنیا فهو مکروه القول وهکذا فی رد المحتار والله اعلم * لبعض العلماء وقد لخصنا *

---

* چه میفرمایند علمای دین وفضلای شرع متین رح *

اندرینکه کشیدن دود تماکو که بعضی آنرا بوهم ... واقتار

و خوردا سکار حرام می گویند و بعضی بسبب استعمال نارو افعال ما، و اسراف زر کرده تحریمی قرار می دهند چه حکم دارد و بعضی حلال و مباح گویند؛ تماکو را کافر می گویند حکم آن چیست * بینوا بالتصریح والتفصیل * توجروا الاجرالجزیل

* الجواب * تماکو را حرام یا مکروه تحریمی گفتن محض فاد و تحکم صریح است چرا که در شریعت محمل ي کما هیچ تحقیق ثابت گردیده است که اصل در نباتات اباحت است بشرطیکه بنسبت بدن وعقل مضر نباشد و استعمال این دود هرگز بعقل و بدن ضرری نمی رساند چرا که دران مطلقاً اسکار و افتار نیست و سمیت محضه دران متصور نیست چراکه عقل سلیم شاهد است که ثلثان نوع انسانی بلکه چیزی زائد ازان از خواص و عوام در عرب و هند و بنگاله خصوصا اکثر ها و افعالا که اهل تمیزاند از استعمال آن منتفع میشوند و کسی با ضرار آن گواهی نمی دهند و نیز دران هرگز اسراف نیست و اسراف اضاعت مال است بلا فائدهٔ دینی و دنیوی و در تماکو فوائد کثیره است که ازان هضم [illegible] میشود و سیری حاصل میشود و گرسنگی را تیز گرداند وهلم جرا الی ما لا یتنـاهی کما هو معروف و این همه فوائد عظیمه است پس بلاشک در تحت قوله تعالیٰ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ داخل نشد دلیل اول از جملهٔ

دلائل اباحت تماکو اصل الاصل في الاشياء الاباحة است لما في رد المحتار المختار ان الاصل الاباحة عند الجمهور من الحنفية والشافعية انتهى * وفي اصول البزدوي بعد ورود الشرع الاحوال علي الاباحة بالاجماع ما لم يظهر دليل الحرمة انتهى * وفي الحموي ودليل هذا القول قوله تعالي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا اخبرنا بانه خلقه لنا علي وجه المنة علينا وابلغ وجوه المنة اطلاق الانتفاع فثبت الاباحة انتهى * وكما في الهداية ان الاباحة اصل وكذا في فتاوي قاضيخان بناءً علي هذا كشيدن دود تماکو بيشک مباح است دليل دوم تجويز صاحب رد المحتار است که در حاشيهٔ شامی فرموده تصنيف کرده است شيخ علی اجهوری مالکی کتابی در حل تماکو ونقل کرده است دران که جميع معتمدين از ائمهٔ مذاهب اربعه بحل اين تماکو فتوی داده اند ونيز مولانا عبد الغنی نابلسی رسالهٔ تصنيف کرده است وآن را بنام الصلح بين الاخوان في اباحة شرب الدخان ناميده است وبر حرام و مکروه گويندهٔ آن سزای بد وعذاب بے حد ثابت کرده است وفرموده است حرام ومکروه اين هر دو حکم شرعی است وضرور است دران از دليل شرعی و در حرمت وکراهت تماکو کدامی دليل معتبر نيست که قابل اعتماد باشد وهرگز دران انکار وتقبيح

نیست نه اضرار دیگر بانکه دران منافع کثیره است پس آن داخل است در تحت قاعده الاصل فی الاشیاء الاباحة واگر فرض کرده شود که جهت بعضی مضر است پس ازان لازم نمی آید حرام کردن آن برای هر کسی آیا نمی بینید که شهد جهت مزاج صفراوی مضر باشد و غالباً مریض گرداند وحال آنکه شهد شفا است بنص قرآن ومعنی احتیاط این نیست که افترا کرده شود بر خدای تعالی باثبات حرمت یا کراهت که جهت این هردو از دلیل شرعی ضرور است بلکه احتیاط درین است که مباح گفته شود چراکه اباحت در اشیا اصل است پس مباح گفتن باقی داشتن است چیزی را بر اصل خود احتیاط کامل در مباح گفتن تماکو است و نمی دانید که رسول خدا ﷺ در تحریم خمر توقف فرمودند وحرام نکردند تا آنکه خود حضرت مالک شرع بودند حتی که نازل شد آیت قطعیه در تحریم خمر انتهی مترجماً * وقال ایضا صاحب رد المحتار فالذي ینبغي للانسان اذا سئل عنه سواء کان ممن یتعاطاه او لا کهذا العبد وجمیع من في بیته ان یقول هو مباح لکن رائحته تستکرهها الطباع فهو مکروه طبعاً لا شرعاً * دلیل سوم آنکه تماکو دوائی است پس مفید جهت اکثر امراض که درین دیار لاحق می شود یعنی دفع می کند بادرا واصلاح می کند هوا را و پاک کند رطوبات دماغیه را و باز دارد درد

دندان و اقسام نزله را و تحلیل کند ریاح معده را و واقع است مر آن زد
شکم را و قوی کرداند قوت هاضمه را و تیز کرداند قوت دافعه را
در شکم الی غیر ذالک چنانچه صاحب تحفة المومنین وغیره از
اطبای متقدمین تصریح کرده اند پس هرگاه امثال این چنین فوائد
در تماکو مترتب باشد چگونه آنرا عبث یا اسراف گفته شود
پس استعمال آن بیشک مباح است کما لا یخفی
علی النبیل دلیل چهارم آنکه در شریعت مقرر است که هرگاه
در نباتات یکی از این اسباب ثلثه که عبارت از سمیت
و سکر و افتار است یافته شود استعمال آن حرام یا مکروه
باشد و در تماکو همه آن مفقود است پس هرگاه اثبات حرمت
و کراهت ممکن نشد بر اصل خود باقی ماند و آن اباحت است
دلیل پنجم قاعدهٔ مقررهٔ فقه است که عموم بلوی از اسباب
تخفیف است کما قال صاحب الاشباه فی بیان اسباب
التخفیف السادس العسر و عموم البلوی کالصلوة مع النجاسة
المعفو عنها الی قوله و علیه الفتوی و غبار الطرقین و قلیل
الدخان النجس انتهی * و هرگاه در کشیدن دود تماکو عموم
بلوی است و هر که و مه در آن مبتلا است و باز داشتن از آن
امری است محال و باز ماندن از آن دشوار پس لازم شد تخفیف
و فتوی بر اباحت آن است دلیل ششم توارث مسلمین است

که خلفاء و سلاطین قرناً بعد قرن خواص مسلمین از شرب آن
منتفع شده می آیند خصوصاً علما و صلحای حرمین شریفین دود تماکو
می کشند کسی آنرا حرام یا مکروه تحریمی نمی پندارند و بر اباحت آن
فتوی می دهند و این توارث و تعامل از دلائل شرعیه است کما
لا یخفی دلیل هفتم قاعدهٔ معروفهٔ فقها است که هرگاه دو مفتی حنفی
در حادثهٔ واحده اختلاف نمایند پس مقلدین را باید که هر که در
عبادات بفساد و حرمت و در معاملات بصحت و حلت فتوی داده
است فتواش قبول کند کما فی فتاوی قنیة استفتی
مفتیین حنفیین فی حادثة فافتی احدهما بالصحة
والاخر بالفساد او بالحل والاخر بالحرمة یاخذ العامی
بقول من افتاه بالفساد في العبادات وبالصحة
في المعاملات • پس حادثهٔ تماکو یقیناً از جملهٔ معاملات است
پس عوام را باید که فتوای مارا که بحلت تماکو و صحت استعمال
آنست قبول نمایند دلیل هشتم قاعدهٔ مستمرهٔ شریعت است
که هرگاه در چیزی غالب کافهٔ ناس مبتلا باشند و در تحریم آن
دشواریها بر عوام و خواص متصور باشد مفتی را باید که آسانی
مردمان بگوید و فتوی بحلت و اباحت آن دهد • کما في فتاوی
قنیة ینبغی للمفتی ان یفتی للناس بما هو اسهل علیهم
کذا ذکره البزدوی رح في شرح الجامع الصغیر و ینبغي

للمفتی ان یاخذ بالا یسر فی حق غیره خصوصا فی حق الضعفاء لقوله ﷺ لعلی و معاذ رضی الله عنهما حین بعثهما الی الیمن یسّرا و لا تعسّرا (دفع دخل عوام) اما بعضی که گویند در تماکو بوی بد است و آن از اسباب کراهت است گوییم بوی بد در تماکو نیست گرد ر تماکوی ارزال و بازاریان لو فرضنا اگر غیر شائق را بد بو معلوم شود مضایقه نیست چه بد بوئی حرمت را واجب نمی کند چنانکه کرّاث و بصل و امثال آنها یقیناً در شریعت مباح است و منع خوردن آن فقط در وقت دخول مسجد است پس هرگاه با وجود ورود نص به نخوردن بصل و امثال آن فقها آنرا از مباحات شمرده اند و این تماکو نباتی است نه کدامی نص یا ادلهٔ شرعیه بر حرمت یا کراهت آن ناطق است لامحاله استعمال آن مباح باشد اما بعضی که گوید دود جزو آتش است و آتش بنص حرام است پس دود تماکو حرام است گوییم این استدلال ناقص است چرا که ازین دلیل حرمت بوییدن دود لبان و عود لازم می آید حالانکه رسول خدا ﷺ محبوب میداشت آنرا و در حدیث آمده است که در بهشت تبخیر طیب خواهد شد و مورد نص طعام گرم و امثال آنست که دهن ازان متاذی میشود و بعض امراض صدر پیدا می کند * اما آنکه بعض جهال می گویند که تماکو یقیناً حرام است اما چونکه اکثرین از علما تماکو نوشش اند بتکلف اباحت آن ثابت

می کنند * بگوییم ما حلال کردن نمی خواهیم چیزی را که خدا حرام کرده است بلکه ما می خواهیم که بر حالت اصلیهٔ خود باقی ماند چیزی که خدا آنرا حلال کرده است و ثابت داشتیم چیزی را بر اصل خود که بر حرمت آن دلیلی چنین قائم شدن نمی تواند که آنرا از قاعدهٔ شرعیه که الاصل في الاشياء الا باحة است بیرون آرد پس دخان که اصل آن اباحت است از قسم حلال بین است پس می گوییم وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللهِ الْكَذِبَ الآية * اما کسیکه حلال گوینده تماکو را کافر می گوید او خود کافر گردد چرا که این جرأت عظیم است وهرگاه بر حرمت تماکو دلیلی قطعی یا ظنی قائم نشد یقیناً مباح است پس بچگونه جائز باشد تکفیر مسلمی که مباح را حلال می گوید و اگر تسلیم کرده شود که تماکو مکروه است تاهم نمی رسد که ستحل مکروه را کافر گوید والفرضاً تماکو را حرام گویند پس بالاشک حرام لعینه نیست پس شرعاً مستحل حرام لغیره که از اجماع یا خبر واحد یا قیاس ثابت می شود کافر گفتن نادرو است * کما في الخزانة لوقال لحرام هذا حلال اذا كان حراما لغيره فلا وفيها اذا كان حراما لعينه انما يكفر اذا ثبت الحرمة بدليل مقطوع اما اذا ثبت باخبار الاحاد وما كان حراما لغيره كمال الغير فلا بالاجماع انتهى * و برادری از

وتماما مخفی نیست که دخان تا کونه حرام است نصاً نه مجمعاً علیه

پس مستحل آن هرگز کافر نشود وحالاوه آنکه مستحل غیرخمر از

اشربهٔ دیگر بالاجماع کافر نمی شود * لما فی الحمادیة والامة اجمعت

علی تحریم الخمر الی قوله واجمعوا علی ان مستحل غیرالخمر

لایکفر وفیها ایضا یکفر مستحل الخمر دون سائرالاشربة

انتهی * پس هرگاه مستحل تا کو مستحق تکفیر نشد خود کافرگوینده

اش کافرشد چراکه محدث دهلوی رح فرموده است اگر کسی

دیگریراکه فاسق نیست فاسق گفت خود فاسق شد واگر کافر

گفت واو کافرنیست خود کافرگشت * قال رسول الله ﷺ لا

یرمی رجل رجلا بالفسوق ولا یرمیه بالکفر الا ارتدت

علیه ان لم یکن صاحبه کذلك وقال رسول الله ﷺ من دعا

رجلا بالکفر او قال یا عدو الله ولیس کذلك الا حار علیه

متفق علیه والله تعالی اعلم * * ماقولهم رح *

اندرینکه بے سبب شرعی از راه عداوت یا امر دنیوی از

مسلمان هجران کردن وزائد از سه روز کلام نکردن چه حکم دارد

* الجواب * حرام است * لما فی الاشباه والهجر فوق الثلث

دائر مع القصد فان قصد هجرالمسلم حرم والا فلا فی الحموی قوله

فان قصد هجرالمسلم یعنی من غیرموجب شرعي قوله حرم

والا فلا ای بان کان الهجر لموجب شرعي لا یحرم والله اعلم *

* چه میفرمایند علمای دین ایدهم الله تعالی *

اندرینکه سلام ومصافحه ومجالست ومخالطت بافساق ومشرکین وکفار وموالکات با اوشان بایدطورکه بر میزی ظروف طعام یاچای یاشربت وامثال آنها آراسته شود یابرسفره داشته آید پس باهم نشینند وبمشارکت یکدیگر خوردونوش نمایند یادردعوت وضیافت اوشان روند شرعاً جائز بودیانه واتحاد وموالفت با اوشان روا باشد یانه * الجواب *

سلام ومصافحه بغیراز احتیاج باوشان ممنوع است * لما في الدر المختار ویسلم علی اهل الذمة لوله حاجة والا کره وهو الصحیح کما یکره للمسلم مصافحة الذمي فلا یسلم ابتداءً علی کافر لقوله م لا تبتدوا الیهود والنصاری بالسلام فاذا لقیتم احدهم في طریق فاضطروه الي اضیقه رواه البخاري وکذا یخص منه الفاسق بدلیل آخر ولو سلم علی الذمي تبجیلا یکفر وفي الهندیة ویلقی الکافر بوجه مکفهرّ ای عبوس وفي المجتبیٰ قال محمد یکره السلام علي الفاسق اذا کان معلناً وفي العالمکیریة ایضا تکره المصافحة مع الذمي وان صافحه یغسل یده انکان متوضیاً وهمچنین نشست وبرخاست وخوردونوش بریک دسترخان یامیز یادر یکظرف خوردنی ونوشیدنی وامثال آنها که باهم خورند

نا جائز است * كما في مسائل اربعين قال هم من صحح ايمانه
واخلص توحيده فانه لا يانس الى مبتدع ولا يجالسه ر
لا يواكله ولا يشاربه ويظهر له من نفسه العداوة ومن داهن
بمبتدع سلبه الله تعالى حلاوة الايمان ومن يذهب الى
مبتدع ينزع لذة الايمان من قلبه في العالمگيرية ويكره
الاكل والشرب في اواني المشركين قبل الغسل ومعهذا لواكل او
شرب فيها قبل الغسل جاز ولا يكون آكلا ولا شاربا حراما
وهذا اذا لم يعلم بنجاسة الاواني فاما اذا علم فانه لا يجوز
ان يشرب ويأكل منها قبل الغسل ولو شرب او اكل كان
شاربا وآكلا حراما الى قوله ولم يذكر محمد رح الاكل
مع المجوس ومع غيره من اهل الشرك انه هل يحل ام
لا وحكي من الحاكم الامام عبد الرحمن انه ان ابتلى به
المسلم مرة او مرتين فلا باس به واما الدوام عليه فيكره
كذا في المحيط * واز نجا است كه اگرچه در بعضى مقام نوشته اند
كه سور آدمى مطلقاً طاهر است پس آنرا معنى ديگر است
جداگانه اولاً مى گويم كه بمجرد از ثبوت طهارت خوردن آن لازم
نمى آيد چه بسا چيزها است كه طاهر است اما خورده نمى شود
همچو لحم انسان وطين وغيره وثانياً على وجه التنزل مى گويم
كه اگر خوردن آن مباح باشد تاهم بنا بر مجانست وموافقت

کفار که منهی عنه است مرد صالح و متقی از آن اجتناب باید ورزید چه در شرع متحقق است که هر کاه در جائی حرمت و طاعت مجتمع شوند از آن اجتناب باید ورزید * فی رد المحتار لان استماع اللهو حرام والاجابة سنة والامتناع عن الحرام اولی وفی فتح القدير وما تردد بين السنة والبدعة تركه لازم * در دعوت و ضیافت کفار و فجار رفتن ناجائز است فی الطحطاوی المجوسی او النصرانی اذا دعا رجلا الی طعام تكره الاجابة وفی العالمكيرية لا يجيب دعوة الفاسق المعلن ليعلم انه غير راض بفسقه * علی الخصوص رئیسان و مولویان را اختلاط و ارتباط با کفار و فجار نارواست مطلقاً فی العالمكيرية يكره للمشهور المقتدى الاختلاط الى رجل من اهل الباطل والشر الا بقدر الضرورة لانه يعظم امره بين يدي الناس قال الله تع لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ يُوَادُّوْنَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَلَوْ كَانُوْا اٰبَاءَهُمْ اَوْ اَبْنَاءَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ عَشِيْرَتَهُمْ الاٰية پس هر کاه دوستی و اختلاط با اوشان ممنوع شد سائر دینداران را از اوشان پرهیز کردن باید خصوصاً آنانرا که نزد عامیان بلقب مولوی و قاضی مشهور اند واجب است که از مصاحبت و مخالطت شان بر در آیند تا عوام عیب دین و مسلمین نکنند و اهل فسق و بطالت

فعله نزنند و نیز عامیان در بین امرا اقتدای او شان نموده بمخالطت و مواکات کفار و فجار نه در آیند و علما و مقتدای قوم را باید که عوام را از مخالطت کفار و فجار و مواکات اوشان حتی الوسع باز دارند قال رسول الله ﷺ من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلك اضعف الایمان حکم اول برای سلاطین و حکام است و حکم ثانی برای علما و وعاظ و حکم ثالث برای جمیع مسلمانان است الله اعلم * ما قولهم رح *

اندرینکه کانجی که از برنج و غیره در بنگاله می سازند و بعض آنرا گهرا کانجی نیز می گویند حلال است یا حرام * الجواب * حلال است زیرا که ماهیت و صفت آن چنانکه در مخزن الادویه مرقوم است همین است * ماهیت آن سرکهٔ هندی است که از حبوب ماکول می سازند و بهترین همه مصنوع از برنج است * صفت آن اینست که هر یک از حبوب را که میخواهند مهرا پخته صافی نموده قدری نمک و اندکی سیر انداخته آنرا در شیشه یا سفالین لعاب دار کرده سر آنرا بسته چهار روز یا زیاده در آفتاب یا قریب دیگدان میگذارند تا خوب ترش گردد و سفال آن ته نشین گردد و آب صافی بالای آن فراهم آید پس آب صافی آنرا بکار برند طبیعت آن مطلقا سرد و تر با اندک قبض خواص آن جالی و مقوی اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و عطش انتهی

ملخصا * و در مجمع الجوامع نیز همین عبارت مذکور است و در تحفة المومنین است سرکۂ هندی فارسی آبکامه هندی کانجی * و خوردن آن بیشک حلال است چرا که هرگاه کدامی دلیل حرمت یا کراهت دران یافته نمی شود بدلیل * الاصل فی الاشیاء الاباحة عند جمهور الائمة * خوردن آن مباح خواهد شد واما تغیر طعام دران که مقام شبه است متحقق نیست چرا که مجرد تغیر حرمت را واجب نمی کند وجهت حرمت اشتداد تغیر که عبارت از بدبوئی و بدمزگی و اضرار آن است باید و آن در کانجی نیست * لما فی الاشباه المرقة اذا انتنت لا تنجس والطعام اذا تغیر واشتد تغیره تنجس وحرم القول وفی العالمگیریة والطعام اذا تغیر واشتد یحرم والاشربة بالتغیر لا یحرم * و اگر کانجی مذکور نیز بعد تیاری آن متغیر و متعفن و بدمزه گردد و رنگش دگرگون شود که موجب اضرار باشد مکروه تحریمی خواهد شد * کما لا یخفی علی الفقیه والله اعلم * لمولانا محمد رحیم رح *

---

* چه میفرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی *

اندرینکه سوراخ کردن گوش طفلان از ذکور و حنا کردن دست و پایش شرعاً جائز است یا نه و خورانیدن خوردنی های حرام و پوشانیدن اشیای محرمه مرضیان را مثلاً سرطان و شیر خرپلما خدر منتبر لقط جهت اصلاح معده و طاقت جسمیه که اکثر عوام اطفال

فرزندان را میخورانند و می‌پوشانند جائز است یا نه * الجواب * سوراخ کردن گوش اطفال از ذکور جائز نیست * لما فی نصاب الاحتساب ولا باس بثقب اذن الطفل من النساء و فیه دلیل علی ان ثقب اذن الطفل من الذکور مکروه فیحتسب علی من فعله * و قاعدهٔ کلیهٔ فقه است که هر چه استعمال آن جهت مرد بالغ و زن بالغه جائز است اوشان را میرسد که استعمال کنانند از صبی نابالغ و صبیهٔ نابالغهٔ خود علی الترتیب و الا فلا پس هرگز روا نباشد حنا کردن دست و پای پسر را چرا که مردان را جائز نیست و نیز خورانیدن مسکرات و نوشانیدن شیر خرکه مکروه تحریمی است مر فرزندان نابالغ را * لما فی نصاب الاحتساب ولا ینبغي ان یخضب ید الصبی و رجله بالحناء و یحرم علی الصبی شرب الخمر و اکل المیتة والاثم علی الذي اسقاه و آکله ولما فی الهدایة کالخمر لما حرم شربه حرم سقیه والله اعلم *

* چه حکم است علمای دین رحمهم الله تعالی *

در اینکه پوشانیدن زیور و پارچه های ریشمی و دیگر ملبوسات محرمه با اطفال صغار از ذکور که غیر مکلف اند جائز است یا نه و اگر زنان با اطلاع مردان بپوشانند چه حکم است و اگر مردان با زنان خود عاجز باشند و موافق شریعت سر براهی کردن نتوانند حکمش چیست بینوا توجروا * الجواب * پوشانیدن زیور و پارچه های

ریشمی و دیگر ملبوسات محرمه ذکور صبیان را مکروه تحریمی است
لما فی الهدایة ویکره ان یلبس الذکور من الصبیان الذهب
والحریر لان التحریم لما ثبت فی حق الذکور وحرم اللبس
حرم الالباس کالخمر لما حرم شربه حرم سقیه وفی نصاب الاحتساب
ویکره لباس الحریر للرجال والصبیان من الذکور وکذالک
الذهب والفضة وایضاً فیه ویکره للذکور الصغار الخلخال
والسوار و اگر زنان از نزد خودها بلا اطلاع شوهر خودها ذکور صبیان را
زیور و حریر و دیگر ملبوسات حرام بپوشانند مردمان را باید آن
زیور و حریر وغیره را از ایشان انتزاع نمایند و دور کنند زیرا که
برهمه واجب است درست کردن از دست خودها و دور کردن
منکرات شرعیه را قال ﷺ من رای منکم منکرا فلیغیره
بیده الحدیث * ومردان بیشک قادران اند بر زنان خودها
قال تعالی اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسَاءِ الآیه وقال تعالی یا ایها
الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا الآیة * یعنی ای اهل
ایمان نگاه دارید نفس خودها را وزنان و بچگان شما را از آتش
دوزخ بر نصیحت و تنبیه و تهدید دهر که از زن خود عاجز باشد و نتواند
که درست نماید او از رجال نیست که زن وی بروی قوام
است بلکه او زن است و نیز او بنده زوجه است چنانکه باد او را
قال ﷺ تعس عبد الزوجة * و موافق حدیث شریف او ناقص

الایمان است و موافق آیه کریمه فاسق است * قال تع ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون والله اعلم * ما قولهم رح * اندرینکه درین دیار اکثر مردمان بظن غالب خودها برای دفع شدت مرض چیچک بر دست کی می کنند یعنی تیکه می دهند یا بنوع دیگر معالجه می نمایند و لحم گاو و مرغ وغیرها ترک می کنند و عادت و عرف هم بدان جاری است پس شرعاً معالجه که خلاف توکل است و معالجه بنجس مثل ریم وغیره و نیز تداوی قبل ظهور مرض جائز است یا نه و عادت و عرف و غالب رای دلیل شرعی میتواند شد یا نه * بینوا توجروا * الجواب * تداوی هر مرض جائز است * لما فی الکفایة وقد وردها باحته الحدیث ای اباحة التداوي وهو ما روي عن النبي صلعم انه قال تداووا عباد الله فان الله تع ما خلق داء الا وقد خلق له دواء الا السام والهرم والامر بالتوکل محمول علی التوکل عند اکتساب الاسباب ثم التوکل بعده علی الله دون الاسباب القول و معالجه بنجس مثل ریم وغیره نیز مشروع است * لما فیها وفی التهذیب یجوز للعلیل شرب البول والدم والمیتة للتداوي اذا اخبره طبیب مسلم ان شفاءه فیه ولم یجد من المباح ما یقوم مقامه وذکر فی الذخیرة وما قاله صدر الشهید رح ان الاستشفاء بالمحرم انما هو حرام عند عدم العلم اما اذا ... الاستشفاء بالمحرم ... علی الاطلاق

وان الاستشفاء بالمحرم انما لا يجوز اذا لم يعلم ان فيه
شفاء اما اذا علم ان فيه شفاء وليس له دواء غيره يجوز
الاستشفاء به ومعنى قول ابن مسعود رض ان الله تع لم يجعل
شفاءكم فيما حرم عليكم يحتمل ان عبد الله قال ذالك في
داء عرف فيها دواء غير المحرم لانه ح يستغني بالحلال عن
الحرام ويجوز ان يقال ينكشف الحرمة عند الحاجة فلا يكون
الشفاء بالحرام وانما يكون بالحلال وفي المراجية
الاشتغال في التداوي لا باس به اذا اعتقد ان الشافي هو الله تع
وانه جعل الدواء سببا له وفي البستان ولان القول في الاحكام
جائز باكبر الراي وانلم يعرف بالنص والقين فكذلك القول
في الطب اذا كان يعرف باكبر الراي والتجارب فيجوز
استعماله * وعادت وعرف وغالب راى از دلائل شرعيه است
لما في الاشباه العادة محكمة واصلها قوله عم ما راه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن ايضاً فيما اذا تعارضا قدم عرف الاستعمال
وفي الكفاية غالب الراى يصلح انيكون دليلاً في بعض المواضع
پس بجريان عرف وعادت وبا غالب راى جائز قان معالجه چيچك
قبل ظهور آن اگرچه در بادى الراى عبث معلوم ميشود جائز ميتواند شد
چرا كه اين مرض متعدى وسارى است كه اگر يكى بدان مبتلا شود
غالباً به ديگرى از مباشران وهمسايگان وى سرايت مى كند لهذا بعد مبتلا

شدن یکی از قوم ندادی دیگران بحمل آوازه شود وان جائز است

فی الاشباه یعالج الطاعون بما یقبض ویبرد وباسفنجة مغموسة فی خل وماء او دهن ورد او دهن تفاح او دهن آس ویعالج بالاستفراغ بالفصد بما یحتمله الوقت الاول * لیکن اجتناب از افعال غیر مشروعه بتعلیم مشران هنود وغیرهم مثل بستن گل وسبوی آب وحجر واستعمال سرگین وغیرها واجب ولازم است * کما لا یخفی والله اعلم * لبعض العلماء

* ما قولهم رح *

اندرینکه در میان گوشت حلال واقعی یا زغنی پارهٔ گوشت خنزیر یا مردار انداخت ومختلط گردید اکنون آن همه گوشت حلال باشد یا حرام * الجواب * اگر هیچ علامت شناخت آن پارهٔ حرام نباشد پس اگر هردو گوشت ساوی القدر بود یا حرام زائد بود خوردنش اصلا جائز نیست واگر حلال زیاده تراست تحری کرده بخورد یعنی در دل خود تجویز کرده هرجا که حرام پاره افتاده بود قدری از انجا انداز دبقیه حلال گردد * لما فی الاشباه منهـا لواختلطت مسالیخ المزکاة بمسالیخ المیتة ولا علامة تمیز وکانت الغلبة للمیتة او استویا لم یجز تناول شیء منها ولا یتحری الا عند المخمصة واما اذا کانت الغلبة للمزکاة فانه یجوز التحری ودر وقت شدت ضرورت خواه گرسنگی مفرط باشد یا غیرآن

نحری کرده شیٔ مظنون الحرام را اندازه بخورد * لما فی الهدایة اما فی حالة الضرورة یحل له التنا ول فی جمیع ذلک لا ن المیتة المتیقنة تحل له فی حالة الضرورة فالتی تحتمل ان تکون ذکیة اولی غیر انه یتحری لانه طریق یوصله الی الزکیة فی الجملة فلا یترکه من غیر ضرورة الله اعلم

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه خوردن طعام در خانهٔ سودخوار و زن کسبه و زن واقعهٔ طائفه دار و امثال آنها شرعاً جائز باشد یا حرام * الجواب *

حکم خوردن طعام در خانه سودخوار و کسبه و امثال آنها تامل طلب است تحقیق کردن ضرور است که تمام مال از کسب حرام است یا بعض بر تقدیر اول جائز نیست که بخورد و بر تقدیر ثانی اگر اکثر مال از کسب حلال باشد خوردن در انجا مضایقه ندارد اما پرهیز کردن ازان هم اولی لما فی الاشباه اذا کان غالب المهدی حلالاً لا باس بقبول هدیته و اکله ما لم یعلم انه من حرام و ان کان غالب ماله الحرام لا یقبلها ولا یاکل ولما فی العالمگیریة اهدی الی رجل شیأ او اضافه اذا کان غالب ماله من الحلال فلا باس به الا ان یعلم بانه حرام فان کان الغالب هو الحرام ینبغی ان لا یقبل الهدیة ولا یاکل الطعام الا ان یخبر بانه حلال ورثه او استقرض من رجل و ایضاً فیها آکل الربوا و کاسب حرام اهدی

اليه او اضافه و غالب ماله حرام لا يقبل و لا ياكل ما لم يخبره ان ذلك المال اصله حلال ورثه او استقرض و ان كان غالب ماله حلالا لا باس بقبول هدية والاكل منه * هرجا كه حلال و حرام مساوی باشد حرام را ترجيح باشد پس درآن صورت هم طعام نخورد * لما في الاشباه اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام القول والله اعلم *

* ما حكمهم رح *

در اينكه وليمه چيست واجابت دعوت وليمه وغير وليمه واجب و سنت است یا مکروه و حرام و در کدام صورت واجب و سنت و در کدام صورت مکروه و حرام * الجواب *

صحیح آنست که ولیمه نام طعام عرس است و اجابت دعوت وليمه واجب است و ترك آن جائز نيست و در غير وليمه مرد مدعو مخير است خواه اجابت كند خواه نكند تاهم اجابت افضل و مستحب است زيرا چه آن مرور داخل کردن است در قلب مومن و دعوتی که مقصود ازان تطاول و تفاخر و نام آوری و ثنا جوئی باشد اجابت آن مکروه است نباید کرد اجابت واجب است بشرطیکه دران مقام معصیت و بدعت نباشد و اگر حال معلوم نباشد امتناع ازان افضل است اگر یقین داند که دران معصیت و بدعت است اجابت آن حرام * لما في رد المحتار (الوليمه) هي طعام

العرس وقيل الوليمة اسم لكل طعام وفي الهداية اختلف اجابة الدعوة قال بعضهم واجبة لا يسع تركها وقال العامة هي سنة الافضل ان يجيب اذا كانت وليمة والا فهو مخير والاجابة افضل لان فيها ادخال السرور في قلب المؤمن واذا اجاب فعل ما عليه اكل اولا والافضل ان ياكل لو غير صائم وفي رد المحتار اما دعوة يقصد بها التطاول او انشاء الحمد او ما اشبهه فلا ينبغي اجابتها لا سيما اهل العلم فقيل ما وضع احد يده في قصعة غيره الا ذل له وفي الاختيار وليمة العرس سنة قديمة ان لم يجبها اثم لقوله ﷺ من لم يجب الدعوة فقد عصى الله ورسوله فانكان صائما اجاب ودعا وان لم يكن صائما اكل ودعا وان لم ياكل ولم يجب اثم وجفا لانه استهزاء بالمضيف قال عم لو دعيت الى كراع لاجبت ومقتضاه انه سنة موكدة بخلاف غيرها وصرح شراح الهداية بانها قريبة من الواجب في التاتارخانية عن الينابيع لو دعي الى دعوة فالواجب الاجابة ان لم يكن هناك معصية ولا بدعة والامتناع اسلم في زماننا * الا اذا علم يقينا ان لا بدعة ولا معصية انتهى * ولما في احياء العلوم الرابع ان يمتنع من الاجابة ان الطعام طعام شبهة الى قوله فكل ذلك مما يمنع الاجابة والاستجابة ويوجب تحريمها وكراهتها والله اعلم *

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه در کلام فقها اکثر لفظ مکروه بلاقید تحریم و تنزیه یافته میشود مراد ازان مکروه تحریمی باشد یا تنزیهی * الجواب * مراد از مکروه بلاقید تحریم و تنزیه مکروه تحریمی باشد یعنی قریب حرام نه مراد ازان مکروه تنزیهی که قریب حلال است چراکه قاعده فقها است هرگاه لفظ برا طلاق وی گذاشته شود مراد ازان فرد کامل باشد کما في الاصول وفي رد المختار واعلم ان المكروه اذا اطلق في كلامهم فالمراد منه التحريم الا ان ينص على كراهته التنزيهية فقد قال المصنف في المصفى لفظ الكراهة عند الاطلاق يراد بها التحريم قال ابو يوسف قلت لابي حنيفة اذا قلت في شيء اكرهه فما رائك فيه قال التحريم وكذا في الاشباه وغيره والله اعلم *

* ما قولهم رح *

درینکه اکثر مردمان دیهات از خواص و عوام در تقاریب ضیافات جهت صدر نشینی که شان متکبران است مخاصمت می نمایند هرگاه در خانهٔ میزبان حاضر آیند بعضی صف جنوبی می طلبند و بعضی صف شرقی و در غیر آنجا هرگز نمی نشینند وگرنه بلا اکل باز بس روند حکم آن چه و مهمان را در ضیافت چه چه لازم * الجواب * مهمان را باید که در هر جائیکه میزبان بنشاند بنشیند خلاف نشست

مضیف جایز نیست * لما في العالمگیریة یذهب الضیف ان یجلس حیث یُجلس وفي الیمتا ان یجب علی الضیف اربعة اشیاء احدها ان یجلس حیث یجلس والثانی ان یرضی بما قدم الیه الثالث ان لا یقوم الا باذن رب البیت الرابع ان یدعو له اذا خرج * یعنی نیز بر مهمان واجب است که هرچه میزبان پیش کند بدان راضی شود وبلا اجازت صاحب خانه بیرون نرود واورا دعا کرده برود ودر امثال این مخاصمت کردن خلاف شرع است * لما فیه یذهب للرجل ان یداري مع الناس ویترك المنازعة والخصومة ما امکنه والله اعلم * لمولوی محمد اشرف وقد لخصنا

* ما تقولون ایها العلماء الراسخون رح *

اندرینکه بعضی می گویند که خوردن ماهی کبیر که زاید از یکمن است حرام حکم آن چیست

* الجواب *

خوردن ماهی کلان حلال است چه حکم حلت وحرمت در شریعت بسبب عظم جثهٔ حیوان وصغر آن مختلف نمی گردد * لعموم قوله تعالی اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ الایة ولعموم قول الفقهاء کما فی الهدایة ولا بأس باکل الجریث والمارماهي وانواع السمك القول وفی مختصر الوقایة وحل انواع السمك القول * وبسبب اینکه دلیل شرعی بر تحریم ماهی بزرگ یافته نمی شود پس مادامیکه دلیل محرم وارد نشود بحرمت آن حکم دادن ممکن

نیست چه اصل در همه اشیا اباحت است نزد جمهور حنفیه وشافعیه * کما فی رد المختار وغیره وهم از آثار وکتب معتبره خوردن آنحضرت ماهی کبیر ثابت شده چنانچه در مدارج النبوه است از جابر رض گفت ما غزوه کردیم جیش خبط را وامیر کرده شد بر ما ابو عبیده پس گرسنه شدیم گرسنگی سخت پس انداخت دریا ماهی مرده را که هرگز ندیده بودیم ماهی مانند آن وگفته میشود آنرا عنبر پس خوردیم ما از ان ماهی تا نیم ماه پس گرفت ابو عبیده استخوانی از استخوانهای وی پس گذشت سواری تحت او پس چون قدوم آوردیم ذکر کردیم قصه این ماهی را برای حضرت پس گفت ﷺ بخورید رزقی را که بیرون آورده است خدای تعالی آنرا بسوی شما بخورانید ما را نیز اگر باقی مانده باشد چیزی ازان پس فرستادیم ما برای رسول خدا ﷺ چیزی ازان پس خورد آنحضرت آنرا ودر روایتی آمده که بود آن ماهی مانند کوهی * الی قوله ودر صحیح مسلم ومسند امام احمد روایت کرده شده است که امر فرمود ابو عبیده تا مردم در کاسهٔ چشم او درآیند وبنشینند سیزده مرد را جای بود والله اعلم لبعض العلماء وقد لخصنا *

---

* ما تقولون زادکم الله شرفا *

اندرینکه شکر دوباره که از استخوانهای حیوان مرده وغیره

صاف کرده میشود لهذا بعضی آنرا ناپاک یا مشکوک می پندارند حکم آن چیست واستعمال استخوان مذکوره وانتفاع ازان شرعاً جائز است یا نه واستخوان خنزیر وآدمی حکم این استخوانها دارد یا چه وآهک که با برگ تنبول می خورند حلال است یا حرام بینوا توجروا * الجواب * استخوان مرده سوای خنزیر وآدمی بشرط عدم سمت بلغیر دسومت طاهر است واستعمال آنها بغرض انتفاع بجمیع انواع آن مثل بایع وشرا وتصفیهٔ شکر ونحوها شرعاً جائز است * کما فی الدر المختار شعر المیتة غیر الخنزیر علی المذهب وعظمها وعصبها علی المشهور وحافرها وقرنها الی قوله ودم السمك طاهر انتهی وفي البرجندی وشعر المیتة وعظمها وعصبها طاهر الی قوله واما عظم الخنزیر فنجس اتفاقاً لانه لا ضرورة فی استعماله کما فی الشعر وفي قاضیخان عظم المیتة الی قوله اذا یبس ولم یبق علیها دسومة لا یفسد الماء وفي الهدایة واما اذا کان الحیوان میتا فانما یجوز الانتفاع بعظمه اذا کان یابسا ولا یجوز الانتفاع به اذا کان رطبا * اما استعمال استخوان خنزیر بغرض انتفاع فقط بعد احراق جائز است چراکه نار مطلقا مزیل نجاست است یا جهت آنکه

بعد احراق بماهيت ديگر منقلب ميگردد * في رد المحتار
واشرق كالغسل لان النار تاكل ما فيه من النجاسة حتي
لا يبقي فيه شي او تحيله فيصير الدم رماداً فيطهر
بالاستحالة ولهذا لواحرقت العذرة وصارت رماداً طهر
للاستحالة كالخمر اذا تخللت وكالخنزير اذا وقع في الملحة
وصار ملحا وعلي هذا قالوا اذا تنجس التنور يطهر بالنار
حتي لا ينجس الخبز وكذالك اذا تنجس ممسحة الخبّاز تطهر
بالنار زيلعي وفي الدر المختار لا يكون نجسا رماد قذر
الي قوله لانقلاب العين وبه يفتي وفي رد المحتار تحت قوله
لانقلاب العين لان الشرع رتب وصف النجاسة علي تلك
الحقيقة وتنتفي الحقيقة بانتفاء بعض اجزاء مفهومها فكيف
بالكل فان الملح غيرّ العظم واللحم فاذا صار ملحا ترتب
حكم الملح ونظيره في الشرع النطفة نجسة وتصير علقة وهي
نجسة وتصير مضغة فتطهر والعصير طاهر فيصير خمرا فينجس
ويصير خلاًّ فيطهر فعرفنا ان الاستحالة تستتبع زوال الوصف
المرتب عليها * پس آهك كه سنگ يا صدف وغيرهارا خوب
سوزانيده مي سازند پاك است وبابرگ تنبول خوردن حلال *
كما حققنا بان النار مطلقا مزيلة للنجاسة او لانقلاب العين
وانتفاع از استخوان آدمي بجهت شرافت وكرامت وي روا

نیست نه بسبب نجاست چه اگر اجزای آنرا بغرض انتفاع
استعمال کنند تحقیر وی لازم آید پس چیزیکه در ان استخوان
آنرا بکار برند نجس نخواهد شد مگر مستعمل آن گناهگار * في
الهداية شعر الانسان وعظمه طاهر وقال الشافعي نجس لانه
لا ينتفع به ولا يجوز بيعه ولنا ان عدم الانتفاع والبيع
لكرامته فلا يدل علي نجاسته انتهي * وفي رد المحتار
والادمي مكرم شرعاً وان كان كافراً فايراد العقد عليه
وابتذاله به والحاقه بالجمادات اذلال له اي
وهو غير جائز وبعضه في حكمه وصرح في فتح القدير ببطلانه *
پس شکر دوباره که از آب استخوانهای سوخته صاف کرده
میشود بلاشک پاک وحلال است چه بعد تحقیق از صناع آن
معلوم شد که اوشان عظام جانورهای مذبوحه را از قصابان خریده
و سوزانیده از آب صافی آن شکر صاف می نمایند واستعمال آن
استخوان باین غرض من قبیل انتفاع است وانتفاع بجمیع
انواع آن خواه استخوان مذبوحه باشد یا مرده بعضی بعد احراق
وبعضی بدون آن شرعاً جائز است * کما حققنا والله اعلم *

لبعض العلماء وقد لخصنا • ما حکموکم رح *

اندرینکه سوال در اصل حرام است یانه و بعضی از خوند کاران
فارغ الحال بقصد تکثیر مال سوال می کنند واگر متصدق

استطاعت خود او شان را چیزی عطا کند ازان انکار نموده
می گویند که این قدر قلیل سزاوار ما نیست باز پس بالکاف
و اصرار زیاده می طابند این امر ممنوع و حرام است یا نه و هر قدر
متصدق بخوشنودی بدهد ازان بخوشی گرفتن بر او شان لازم
است یا نه و هر که این چنین سائلان غیر مستحق را چیزی عطا نماید گناهگار
می شود یا چه * الجواب * سوال اصل آن حرمت است
مباح نمی گردد مگر بضرورت اما اگر ازان گریزی بود هم حرام باشد
لما في احياء العلوم ان السوال حرام في الاصل وانما يباح
بضرورة او حاجة مهمة قريبة من الضرورة فانكان منها بد فهو
حرام * اما شخص مستغنی که نزدش مثل و امثال شیء مسئول
موجود است سوال وی قطعاً حرام است * لما فيه واما المستغني فهو
الذي يطلب شيئاً وعنده مثله وامثاله فسواله حرام قطعاً القول
ولما في اشعة اللمعات * آورده اند که نمی باید که سوال کند هر که نزد
او قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است واگر
قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که ستر عورت کند حلال
است که سوال کند * لما فيها لا ينبغي للانسان ان يسال وعنده
قوت يومه كذا في الخانية فان لم يكن له قوت يوم ولا شي يستر به
عورته حل له ان يسال الناس لان الحال حال ضرورة كذا في
شرح الطحاوي وقال علي القاري ومن ملك قوت يوم يحرم

عليه السوال * وفي العالمگيرية من كان له قوت يوم لا يحل
له السوال * و ظاهر است كه هر كه سوال براى دى حال نيست
الحاف و اصرار كه بنفسه حرام و متضمن ايذاى مسئول عنه است
چگونه جايز خواهد شد پس اصرار و الحاف اين قوم خوندكاران در
سوال بلا ريب حرام است * قال صلعم لا تلحفوا بالسوال
الحديث * و نيز بقصد تكثير مال سوال كردن ممنوع است * ولما في
شرح صحيح المسلم من سال بغير ضرورة سوالا منهيا عنه وكثرمنه
كما في الرواية الاخري من سال تكثرا الى قوله قال صلعم
من سال تكثرا فانما يسئال جمرا فليستقل او ليستكثر * پس
بر الحاف كنندگان و زياده جويندگان واجب ولازم است كه هر قدر و
متصدق باخوشى عطا نمايد بخوشنودى بگيرد زيرا كه در تبرعات
جبر نيست * لما في الهداية اذ لا جبر في التبرع و فيها ايضا المتبرع
لا يجبر على ايفاء ما يتبرع به * و اگر متصدق دانسته باشد
كه نزد اين سائل خوراك يكروزه موجود است يا موجود خواهد شد
كه او صحيح و قادر على الاكتساب است عطا كننده او گناهگار خواهد شد
لما في الدر المختار لا يحل ان يسال شيئا من القوت من له
قوت يوم بالفعل او بالقوة كالصحيح المكتسب و ياثم معطيه ان
علم بحاله لاعانته على المحرم * اما بر عوام واجب ولازم است
كه رعايت قدر علماى دين و اعزاز و اكرام اوشان در باره اعطاء

خیرات و میرات کما حقه کرده باشند چنانکه در فتوای تفصیلات عاما صفحه ۲۸ تصریح کرده ام والله اعلم * لعالم و قد اصلحنا *

* ما تحکمون رحمة الله علیکم *

دادن خیرات و صدقات نافله مسلم مر هنود و دیگر بی دینانرا و نیز گرفتن خیرات و مبرات هنود و غیرهم مرمسلم را اگر برای غیرخدا نباشد جائز است یانه * * الجواب * خیرات و صدقات نافله فقرای بی دینانرا دادن جائز است * لما في العالمگیریة یجوز صرف صدقة التطوع الیهم اي اهل الذمة بالاتفاق و اختلفوا فی صدقة الفطر و النذر و الکفارات قال ابوحنیفة ومحمد رح یجوز الا ان فقراء المسلمین احب الینا کذا فی شرح الطحطاوی واما الحربی المستامن فلا یجوز دفع الزکوة والصدقة الواجبة الیه بالاجماع و یجوز صرف التطوع الیه کذا في السراج الوهاج وفي جامع الرموز وجاز غیرها ای غیر الزکوة من الفطرة والکفارة والنذر والتطوع الیه ای الذمی * همین حکم است در گرفتن مسلمانان خیرات و مبرات هنود وغیرهم را اگر برای غیرخدا نباشد * کما یفهم من الهدایة الذمی اذا اوصی بما یکون قربة في حقنا وفي حقهم هذا جائز سواء کان القوم باعیانهم او بغیر اعیانهم وهکذا من العالمگیریة ولو وقف الذمي علی ولده وجعل آخره للمساکین جاز و یجوز ان یعطي المساکین المسلمین و اهل الذمة

وان خصي وقفه مساكين اهل الذمة * وهرگاه باوجود تخصيص فقراى ذمى مساكين مسلمين را دادن روا باشد پس باطوع ورغبت وى مسلمين را گرفتن آن بطريق اولى جائز خواهد شد * والله اعلم *

* ما قولهم رح *

اندرينكه گفتن يانوشتن لفظ قبله وكعبه به نسبت بزرگان دين داران بقصد تعظيم جائز است يا حرام *

* الجواب *

گفتن يانوشتن لفظ قبله وكعبه بطور مجاز بقصد تعظيم فاضلان واستادان وحاكمان دينداران را درست ومشروع است حرام ومكروه نيست چراكه امى دليل بر تحريم ان يافته نمى شود پس بر اباحت اصليه خود باقى خواهد ماند * لما فى اصول البزدوي بعد ورود الشرع الاحوال على الاباحة بالاجماع مالم يظهر دليل الحرمة وهكذا في رد المحتار وغيره * چونكه درينجا اعتبار معنى حقيقى آن هردو لفظ كه از اسماى مكه معظمه است متعذر است معنى مجازى متعين خواهد شد يعنى مرجع ومآب يا معظم ومكرم كما فى اكثر كتب الاصول انه اذا تعذر المعنى الحقيقى فالمجاز متعين اعنى اذا تعذر وامتنع ارادة المعنى الحقيقى لعارض ومانع يمنعها يصار الى ارادة المعنى المجازي واعتبار ها ويتعين العمل به ولوجود المانع له اذا الجمع بين الحقيقة والمجاز في الارادة غير جائز حيث قال في الاشباه واذا انفق

استحبابها بنافی الاصول علی ان الحقیقة اذا کانت متعذرة فانه یصار الی المجاز * ازین ادلهٔ مذکوره خوب معلوم شد که استعمال لفظ قبله وکعبه مجازًا مشروع ومباح است * فایده ما فی الباب اگر آنرا از قبیل بدعت فی العادة گفته شود ممکن است پس ترک آن از روی احتیاط اولی خواهد بود مگر آن حرام وضلالت نیست * لما فی الحدیقة الندیه شرح الطریقة المحمدیه اما البدعة فی العادة فلیس فعلها ضلالة ولا وعید البدعة شامل لها بل ترک فعلها اولی عند اهل الورع والاحتیاط القول والله اعلم * لمولوی اکبر علی وقل لمخصنا

* چه میفرمایند رح * اندرینکه بعد فراغ از نماز فرض وغیره انانکه در مسجد اند اگر کسی از انمیان برای تعظیم مردی عالم متدین که دران مسجد داخل شد بایستاد وسلام گفت پس سلام وقیامش در خانهٔ خدا برای مخلوقی شرعا جائز باشد یانه

* الجواب * سلام وقیام وی برای تعظیم عالم شرعا درست است بلکه مستحب * لما فی الدر المختار * وفی الوهبانیه یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام ولو للقاری بین یدی العالم * وفی رد المحتار تحت هذا القول ای انکان ممن یستحق التعظیم * قال فی القنیه قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما وقیام قاری القرآن

لمن يجيئ تعظيما لا يكره اذا كان ممن يستحق التعظيم * وفي مشكل الاثار القيام لغيره ليس بمكروه لعينه انما المكروه محبة القيام لمن يقام له فان قام لمن لا يقام له لا يكره قال ابن وهبان اقول وفي عصرنا ينبغي ان يستحب ذلك اي القيام لما يورث تركه من الحقد والبغضاء والعداوة لا سيما اذا كان في مكان اعتيد فيه القيام وفي القهستاني وذكر في الزاهدي لا يكره ان يقوم لآخر في المسجد تعظيما له * وهرگاه قيام براي تعظيم جهت مستحق آن مشروع شد سلام بطريق اولى مشروع خواهد شد بلكه مسنون زيراچه سلام تحيهٔ زائرين است لما في القنية السلام تحية الزائرين * ورسول خدا ﷺ جهت افشاي سلام مارا امر فرموده اند * قال ﷺ افشوا السلام الحديث كما في المدارج واين حديث اول نصيحت رسول خدا ﷺ بود در مدينهٔ منوره بعد هجرت * والله تعالى *

* چه ميفرمايند علماي دين رح * اندرينكه رسومات بدعيه شادي مثل نوشه را لباس سرخ و زرد پوشانيدن وبدون حاجت نوشه را سوار كرده با مردمان براتي باطراف ونواحي فقط براي تفاخر وريا ونامآوري گشت دادن وباروت سوختن وآتش بازي سركردن واسباب ملاهي مثل دهل وطاسه ومزمار وغيره نواختن وباما قائده

روشنی شمع و چراغ بسیار کردن و نوشه را با ضرورت غسل دادن و زنان بیگانه بعد عقد رو بروی نوشه آمده هزل و تمسخر کردن و رقص و غنا کردن زرد آب یا سرخ آب بر لباس مردمان پاشیدن و گلابه در ابدان مردمان انداختن و امثال آنها که در تقاریب شادی جهال مبتدعه یاختنه اطفال او شان یا گوشوارهٔ دختر یا نمک چشی وغیر ذلک بعمل می آید همه آن بدعت خبیثه و حرام است یا نه و کنندهٔ این رسوم خبیثه خواه مالک خود باشد یا دلی وی بزه کار و گناهگار است یا نه و اگر کسی خود این افعال نمی کند اما آن افعال راضی بوده شریک مجلسش شده او نیز بزه کار و فاسق است یا نه * بینوا توجروا

* الجواب * لباس سرخ و زرد و معصفر و مزعفر جهت مرد مکروه است * لما في الهداية روي الحسن عن النبي صلعم انه قال وایاکم والحمرة فانها من زينة الشيطان فان الشيطان يحب الحمرة و لما في الدر المختار و كره لبس المعصفر و المزعفر الاحمر والاصفر للرجال مفاده انه لا يكره للنساء * و یاما فائده نوشه را غسل دادن و ضروری نمیدن من قبیل اصرار على المباح است و آن مکروه با ما تاثیر است * و لهو و لعب و جمیع رسوم خبیثهٔ جهال که در سوال مذکور شد همه آن بدعت و حرام است لما افاد مولانا شاه عبد العزیز قدس سره في بعض تالیفاته في الرسومات المنهية في النكاح ولا يجوز تضييع المال باحراق البارود

والكاغذ وركوب الخيل والطوف بالبلد من غير حاجة
قال الله تعالى وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِيَاءَ
النَّاسِ * واظهار المعازف والملاهي واظهار لعب اللعاب بين وستر
حيطان البيت بالثياب الجميلة تزيينا ودخول النساء الاجنبيات
على الزوج بعد الفراغ من العقد وكلامهن معه ومس اذنه
واذنه ووضع النبات على جسد الزوجة وامر الزوج بان يرفعه
بلسانه ووقوف النساء حول الزوج والزوجة عند الخلوة
كله من البدعات المحرمة * واكثر اين بدعت مخترعهٔ مذكوره
متضمن اسراف وتبذير است وآن در شرع حرام وممنوع
است * قال الله تعالى اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا اِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ الاية
وقال تع وَلَا تُسْرِفُوا الآية وقال ﷺ كلوا واشربوا وتصدقوا
والبسوا مالم يخالطه اسراف ولا مخيلة * ومرتكب اين
بدعات منهم بر خواه خود ناكح باشد يا ولي وي گناهكار وبدكار است
چراكه تعاطي حرام معصيت وعقاب را لازم است كما لا يخفى وهركه
بآن افعال راضي بوده شريك آن مجلس گردد يا پيروي فاعلش
كند او فاسق است واگر بآن مانع نگردد گنهگار است * لما في الدر
المختار ان الملاهي كلها حرام ويدخل عليهم بلا اذنهم
لانكار المنكر قال ابن مسعود رض صوت اللهو والغناء ينبت النفاق
في القلب كما ينبت الماء النبات قلت وفي البزازية استماع

صوت الملاهي كضرب قصب ونحوه حرام لقوله عم استماع الملاهي معصية والجلوس عليها فسق والتلذذ بها كفر ولما في القهستاني ويجب ان يجتهد ان لا يسمع لقوله عم استماع صوت الملاهي معصية والجلـــوس عليها فسق والتلذذ بها كفر وهذا اما لتغليظ الذنب كما في الاختيار او للاستحلال كما في النهاية والله تعالى اعلم * ماقولكم رح * اندرينكه استعمال چرم وچربی حیوان مرده وانتفاع ازانها خواه ماکول اللحم باشد یا غیرآن باعذر شرعی روا باشد یانه * بینوا توجروا * الجواب * استعمال وانتفاع از چرم وچربی مرده بهر نحیکه باشد جائز نیست اگرچه ماکول اللحم باشد زیراکه آن هم بسبب مردن در حکم غیر ماکول اللحم میشود * لما في شرح الوقاية واذا لم يكن حيا فان لم يكن مذكى كان لحمه نجساً سواء كان ماكول اللحم او غيره وانتفاع از اجزای مرده سوای اشیای ده گانه روا نیست وچرم وچربی ازانها معدود نه * كما في ابراهيم شاهي ولا ينجس من الميتة عشرة الشعر والصوف والوبر والريش والعظم والحافر والقرن والظلف والمنقار والظفر لا حيوة فيها * ودر حموی هشت نوشته است باعتبار تداخل یا اختلاف * فقال وثمانية من الميتة يجوز الانتفاع بها القرن والظلف والعصب والصوف والوبر والريش والعظم والشعر سواء كان ماكول اللحم اوغيره

وظاهر آنست که این حکم مخصوص باشیای مذکوره است و در غیر آنها حکم جواز انتفاع نخواهد شد زیرا که ماعدای آنها مسکوت عنه است و مسکوت در وقت حاجت بیان است * لما فی التوضیح لان السکوت عند الحاجة الی البیان بیان * و هم ثابت است که مفهوم مخالف در روایات ماخوذ است نه در دلیل * لما فی شرح الوقایه ولا خلاف فی ان التخصیص بالذکر فی الروایات یدل علی نفی الحکم عما عداه * پس بطریق مفهوم مخالف معلوم شد که حکم جواز انتفاع در غیر اشیای دهگانه نخواهد شد پس چرم مرداری و چربی آنرا استعمال کردن و خرید و فروخت آن شرعاً حرام است یا مکروه تحریمی لما حققنا والله اعلم * لبعض العلماء *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه تعظیم مصحف شریف واجب است یا نه و نهادن پای بر مصحف شریف و مس آن بپای بی تعظیمی است یا نه و بر تقدیر اول کتابت و تقلیب اوراق قرآن شریف از پا مرمقطوع الیدین را بلا ضرورت معتبرهٔ شرعیه حرام و ناجایز خواهد شد یا نه *

اجیبوا تثابوا * الجواب * تعظیم قرآن شریف بلکه کتب فقه هم واجب است لما فی العالمگیریة تعظیم القرآن والفقه واجب و نهادن پای بر مصحف شریف بی تعظیمی است چنانکه از اقاویل فتاوی قنیه و اشباه و حموی و هدایه وغیرها ظاهر میشود * فی القنیة

لو وضع رجلـه على المصحف حالفاً يتـوب وفي غيـر الحـالف

استخفـافا يكفـر انتهى وفي الاشباه يكفـر بوضع رجله على

المصحف مستخفا به والا فلا قال الحموي قد وقع الاستفتاء

عن رجل مقطوع اليدين يكتب القرآن باصابع رجله هل يحرم

عليه ويكفر ومقتضى هذا الفرع انه لا يكفر حيث لم يكن مستخفا

في الهداية رجل وضع رجلـه على المصحف انكان على وجه

الاستخفاف يكفر والا فلا * پس ازين اقاويل مدرك گرديد كه

مجرد نهادن پابر مصحف بی تعظیمی و بی ادبی است پس هرگاه

كه تعظيم مصحف واجب بود بی تعظیمی مصحف حرام خواهد شد زيرا كه

دران ترك واجب است و ترك واجب حرام و گذاشتن پابر

مصحف وپس بان فردی است از افراد آن پس كتابت مصحف

از پا و تقليب اوراق از پا جهت مقطوع اليدين حرام خواهد شد

ونیز قول صاحب فتاوی قنیه موید آن است * حیث قال لو وضع

رجلـه على المصحف حالفا يتـوب القول * پس معلوم شد كه

نهادن پابر مصحف معصیت است ورنه توبه لازم نمی شد و معصیت

متصور نیست مگر در فعل حرام پس ظاهر شد كه نهادن پا بر مصحف

حرام است وایضاً اینکه تعظیم مصحف مامور به است از جانب

شارع و بی تعظیمی مصحف منهی عنه واگرچه فرض کرده شود كه كتابت

و تقليب اوراق از پا جهت مقطوع اليدين نیز مامور به است

و ترک منهی مقدم بر فعل مامور باشد * لما هو المعلوم من کتب اصول الفقه ولما فی رد المختار فی مبحث استقبال القبله وترک المنهی مقدم علی فعل المامور والله اعلم *

* ما قولکم علماء الدین رحمکم الله تعالی *

اندرینکه گناه صغیره و کبیره چیست و گناه کبیره چند است و مرتکب کبیره کافر است یا نه و مغفرت از ان ممکن است یا نه * الجواب * هر معصیتی که آدمی بران اصرار می کند ان گناه کبیره است و علی الخصوص هر معصیتی که بران از جانب خدا و رسول وعید وارد است و صغیره معصیتی است که بنده دران از خدا استغفار نماید و هرچه دران وعید وارد و نیست * لما فی شرح العقائد للنسفی قیل کل ما توعد علیه الشارع بخصوصه وقیل کل معصیة اصر علیها العبد فهو کبیرة وکل ما استغفر عنها فهی صغیرة القول * و گناه کبیره نه چیز است شرک با خدا کردن کسیرا ناحق کشتن زن عفیفه را تهمت زنا دادن زنا کردن گریختن از صف جهاد جادو کردن مال یتیم خوردن نا فرمانی والدین مسلمین کردن و در حرم ستم کردن و بروایتی سود خوردن و نیز دزدی و شراب خواری و بروایتی هرچه فساد آن مثل فساد این اشیای مذکوره باشد یا زیاده تر از ان آن نیز کبیره است * ولما فیه قد اختلفت الروایات فیها روی ابن عمر رض انها تسعة الشرک بالله وقتل النفس بغیر حق و

ثلاثة قذف المحصنة والزنا والفرار من الزحف والسحر واكل مال
اليتيم وعقوق الوالدين المسلمين والالحاد في الحرم وزاد
ابو هريرة اكل الربوا وزاد علي رضي السرقة وشرب الخمر انتهى
وفي تيسير الاصول عن عبيدة بن عمير عن ابيه ان رسول الله ﷺ قال
وقد ساله رجل من الكبائر فقال هن تسع الشرك والسحر وقتل
النفس واكل الربوا واكل مال اليتيم والتولّي يوم الزحف
وقذف محصنات وعقوق الوالدين واستحلال البيت الحرام
قبلتكم احياءً وامواتاً اخرجه ابوداؤد والنسائي والفرار
من الزحف هو الفرار من مصاف الجهاد ومقاتلة الكفار
والمحصنات جمع محصنة ومن العفائف ذوات الازواج وقذفهن
رميهن بالزنا انتهى * ومرتكب كبيره كافر نمى شود واز ايمان
خارج نمى گردد وما وراى شرك كردن بذات وصفات خدا هر
ديگر را مغفرت ممكن است اگر خدا خواهد * لما في العقائد
والكبيرة لا تخرج العبد المؤمن من الايمان ولا تدخله في الكفر
والله تعالى لا يغفران يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء
من الصغائر والكبائر والله تعالى اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

درينكه شخصى از قوم هنود يا مجوس يا كتابى چيزى از خوردنى
يا نوشيدنى يا لباس يا عطريات وغيره نزد مسلمى بطور تحفه ارسال

دارد گرفتن آن مرمسلم را شرعا جائز است یا نه وخوردن واستعمال
کردن آنها حلال است یا نه وشیرینی وحلوا که هنود تیار می نمایند
مرمسلم را خوردن آن درست باشد یا حرام ومکروه * الجواب *
مرمسلم را جائز ودرست است که هدیهٔ ایشان را قبول نماید * لما فی
العالمگیریة فقد روی محمد رح فی السیر الکبیر اخبارا متعارضة فی بعضها
ان رسول الله صلعم قبل هدایا المشرکین وفی بعضها انه لم یقبل
فلا بد من التوفیق واختلف عبارة المشایخ رح فی وجه
التوفیق فعبارة الفقیه ابو جعفر الهندوانی ان ما روی انه
لم یقبلها محمول علی انه انما یقبلها من شخص غلب علی ظن
رسول الله صلعم انما یقاتلهم لاعزاز الدین لا لاعلاء کلمة الله العلیا
لا لطلب المال وقبول الهدیة من هذا الشخص جائز فی زماننا
ایضا انتهی القول * وخوردن واستعمال کردن اشیای مذکوره بهر
طوریکه باشد بحق مسلم حلال است * لما فیها ولا باس بطعام
الیهود والنصاری واکله من الذبائح وغیرها اتفاقا ولا باس
بطعام المجوسی الا الذبیحة وفیها ایضا ولا باس بضیافته
وان لم یکن بینهما معرفة کذا فی الملتقط انتهی لان المهدی الیه
یکون مالکا للهدیة المرسولة بالقبض والقبول والمالک یتصرف
فی ملکه بای نوع شاء وخوردن شیرینی وحلوا تیار کردهٔ هنود

حال است * انتهى من عبارة الهندية ولا باس بطعام المجوسي الا الذبيحة وهذا مما لا يخفى على الفقيه والله اعلم

* چه ميفرمايند فضلاى دين وعلماى كاملين رح *

اندرينكه شخصى از قوم هنود يا مجوس يا نصارى كه كبير السن است بدين اسلام مشرف شد وبعضى از مسلمانان اورا بختنه كردانيدن امر كرد اما نومسلم مذكور عذرها پيش كرد وگفت كه معاف داريد پس ختنه دادنش از ضروريات دين است يا نه * بينوا توجروا * الجواب * ملاحظه كرده خواهد شد كه او طاقت ختنه دارد يا نه اگر اهل بصر گويد كه طاقت آن دارد پس اگر ممكن باشد كه خود آنكس ختنه خود دهد بهتر وگرنه نمايد تا وقتيكه طاقت نكاح يا خريد كنيزك ختانه ندارد * لما فى الفتاوى العالمگيرية الشيخ الضعيف اذا اسلم ولا يطيق الختان ان قال اهل البصر لا يطيق يترك لان ترك الواجب بالعذر جائز فترك السنة اولى كذا فى الخلاصه وقيل فى ختان الكبير اذا امكن ان يختتن نفسه فعل والا لم يفعل الا ان يمكنه ان يتزوج او يشترى ختانة فتختتنه وذكر الكرخى فى الجامع الصغير ويختتنه الحمامى كذا فى فتاوى العتابيه * وفى الفتاوى السراجيه وكذا شيخ من المجوس او الهند لو اسلم وقال اهل البصر انه لا يطيق الختان يترك * وفى الدر المختار كشيخ اسلم وقال اهل

النظر لا يطيق الختان ترك رايضا في موضع آخر منه ولا ضرورة لان الختان عند نا سنة وفي جامع الرموز والاختتان ليس بضرور * ولذا قيل يختن الكبير نفسه ان امكن والالم يفعل الا اذا امكنه النكاح او شراء جارية وهكذا في العمادي الحمادية بعينها * وازين روايات معلوم شد كه نو مسلم خواه هنود باشد يا نصاري يا مجوس بشرطيكه سن رسيده باشد ختنه اش چندان ضروري نيست كه دران بسيار تكلف كرده آيد بالا هتنه نزمردم مسلمين داخل خواهد ماند * والله اعلم بالعالم وقد اصلحنا *

* ماقولكم ايها العلماء الثقات رح *

اندرينكه سمي بكر مي گويد كه بر هر عاقل عالم واجب است كه احكام را از قرآن وحديث بمقتضاي دانش خود بترجيح وتوفيق وتطبيق بگيرد وتابعداري كسي ازان نه نمايد بدليل قول امام ابوحنيفه رح لا تقلدوني ولا مالكا ولا غيره وخذوا الاحكام من حيث اخذوا من الكتاب والسنة * وامام احمد بن حنبل رح نيز چنين فرموده اند وبدليل آنكه خداوند تعالى مارا ارشاد نكرده است كه تقليد ابو حنيفه ومالك وغيرهما نمائيم بلكه خداي تعالى فرموده است وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِنْ دُوْنِ اللهِ وقال تع اِتَّخَذُوْا

اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَاباً مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ * یعنی بعض شما بعض را مالک ومختار خود نسازد چنانکه نصاری رهبان خود ها را ساخته اند پس ابو حنیفه ومالک وغیره ما را بجه دلیل امام خود سازم چرا که ازان بوی اشراک می آید *

فاجاب زید الفقیه *

مراد ازین آیات آنکه تابعداری مقتدایان خود ها که در تابعداری اوشان از جانب خدا غیر ما ذون هستید نکنید بدلیل * قوله تعالی فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ وبدلیل قوله تعالی اَلسَّابِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ مِنَ الْمُهَاجِرِیْنَ وَالْاَنْصَارِ وَالَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ الایة * درین آیات خدای تعالی به پیروی اهل اجتهاد اذن داده است و تابعداران سابقین اولین را ستوده است واما خطاب امامین مذکورین فقط برای علمای مجتهدین است بدلیل آنکه اوشان برای غیر مجتهدین کتب تدوین فرموده اند وبدلیل آنکه * قال الامام النووي فی شرح صحیح المسلم تحت حدیث عمرو بن العاص انه سمع رسول الله ﷺ قال اذا حکم الحاکم فاجتهد ثم اصاب فله اجران واذا حکم فاجتهد ثم اخطأ فله اجر رواه مسلم قال العلماء اجمع المسلمون علی ان هذا الحدیث فی حکم عالم اهل للحکم فان اصاب فله اجران اجر باجتهاده

واحد باصابته وان اخطا فله اجر باجتهاده ❊ وفي المحيط ... ولم تقلد برة اذا اراد الحاكم فاجتهد فاولوا ما من ليس باهل للحكم فلا يحل له الحكم فان حكم فلا اجر له بل هو اثم ولا ينفذ حكمه سواء كان وافق الحق ام لا وهي مردودة كلها ولا يعذر في شيء من ذالك ❊ پس ازين اجماع معلوم شد كه هر كه اهل حكم واجتهاد نيست او را نمي رسد كه احكام را از قرآن وحديث بر دنق فهم خود با ترجيح وتطبيق بگيرد ❊ وفي الطحطاوي والرسالة الزيدية قال في فتح القدير قد استقر راي الاصوليين على ان المفتي هو المجتهد فاما غير المجتهد ممن يحفظ اقوال المجتهدين فليس بمفت والواجب عليه اذا سئل ان يذكر قول المجتهد كالامام على وجه الحكاية انتهى ❊ وكذا قال البزدوي في اصوله ❊ پس ازين اجماع متيقن گرديد كه غير مجتهد را حلال نيست كه احكام را از كتاب وسنت بگيرد پس برو لازم است كه تقليد مجتهدي كند بدليل حديث معاذ بن جبل رض هر گاه رسول خدا ﷺ او را بقضاي يمن فرستاد فرمود كيف تقضي اذا عرض لك قضاء قال اقضي بكتاب الله قال فان لم تجد فبسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة رسول الله قال اجتهد رائي ولا آلو فضرب رسول الله ﷺ على صدره وقال الحمد لله الذي وفق

رسول رسول الله بما یرضی به رسول الله رواه ابو داؤد والترمذی والدارمی * پس این حدیث نص است برینکه بر اهل یمن اتباع معاذ رض واجب گشته بود نه اخذ احکام از کتاب وسنت چراکه رسول خدا صلعم او را بر اهل یمن قاضی ومفتی گردانیده بودند وحکم نفرموده بودند او را که قرآن وحدیث بر اهل یمن بخواند پس اهل یمن احکام خودها از قرآن وحدیث بگیرند پس معلوم شد که بر غیر مجتهد واجب است تقلید مجتهدی وهمین است طریق رضای رسول الله وغیر مجتهد احکام را از کتاب وسنت گرفتن مخالف این حدیث است *

* سوال دوم *

باز بکر علی در جد التنزل می گوید هر کسی را جائز است که عمل نماید بر قول یکی از مجتهدین فاضل باشد یا مفضول از صدر اول تا آخر مجتهد است بدلیل * قوله تع فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ * این آیت عام مطلق است بهر واحد از اهل ذکر پس مقید کردن با ابی حنیفه یا شافعی وغیرهما خلاف آن نص لازم آید *

* فاجاب ذیل الفقیه *

آیت مذکوره بالاجماع بر عموم خود باقی نیست زیراچه تابعداری اهل هوا از مجتهدین بالاجماع باطل است پس این آیت

محتمل معنی مرادی خواهد شد با دلائل قویهٔ شرعیه چرا که امام حنبلی وبسیاطها بادی تقلید مفضول را منع می کنند * لما فی العالمگیریة واذا کان المبتلی جاهلا فانه یاخذ بفتوی افضل الرجال عند عامة الفقهاء * باز دلیل بر بهمه آن قول طحطاوی است * قال بعض المفسرین فعلیکم یا معشر المؤمنین اتباع الفرقة الناجیة المسماة بالسنة والجماعة فان نصرة الله تعالی وحفظه وتوفیقه وموافقته فیه وخذلانه وسخطه ومقته فی مخالفتهم وهذه الطائفة الناجیة قد اجتمعت الیوم فی المذاهب الاربعة هم الحنفیون والمالکیون والشافعیون والحنبلیون ومن کان خارجاً من هذه المذاهب الاربعة فی ذلک الزمان فهو من اهل البدعة والنار * پس از قول طحطاوی معلوم شد که اجتماع اهل سنت و جماعت منحصر است در مذاهب اربعهٔ و هرکه ازین چهار مذاهب خارج است او از اهل بدعت و اهل دوزخ است * وقال القاضی ثناء الله فی التفسیر المظهری قوله تع وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ فان اهل السنة والجماعة قد افترقت بعد القرون الثلثة والاربعة علی اربعة مذاهب ولم یبق فی فروع المسائل سوی هذه المذاهب الاربعة فقد انعقد الاجماع المرکب علی بطلان قول یخالف کلهم وقد قال الله تع وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝

وقال ﷺ لا تجتمع امتي على ضلالة انتهى و في التفسير الاحمدي تحت آية فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ ؑ وقد وقع الاجماع بان الاتباع انما يجوز للائمة الاربعة انتهي وفي فتاوي قنية من قال لا اقول بفتوي الاربعة ولا اعمل بفتواهم فهو رد على رسول الله ﷺ واجماع الامة انتهى و في الاشباه ان من خالف الائمة الاربعة فهو مخالف للاجماع وانكان فيه خلاف غيرهم انتهي وقال فخر الدين الرازي في المحصول في الاصول ان الامة اذا اختلفت على اقوال في مسئلة كان اجماعهم على ان ما عداها باطل الى قوله المراد من الامة الائمة الاربعة وعقل نيز همچنين حكم مى كند چرا كه ائمهٔ اربعه بغايت اهتمام وتمام كوشش در تحقيق دين قائم بودند باوجود كثرت مجتهدين با اوشان در مذاهب اوشان عقل انكار مى كند كه چيزى مخفى بوده باشد بر اوشان وآن ظاهر شده است بر انانكه بعد اوشان اند حالانكه رسول خدا ﷺ فرموده اند * خير القرون قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم الحديث * پس ائمهٔ اربعه مصداق اين اين حديث اند نه من بعد هم ازين پس حاصل كلام آنكه نقول ثابت شد كه بر هر واحد از اهل سنت و جماعت باكه اهل اسلام واجب است كه بيرون نرود از مذاهب چهارگانه كه قدم ازين راهها بيرون انگندن را جز نيرو بودن است *

* سوال سوم *

بستر بکرهای مسبیل التنزل می گوید که برکه امی مقلد واجب نیست تعیین کردن مذهبی بلکه جائزاست که اخذ کند آنچه نفس وی میخواهد از حلال وحرام وبگیرد در میان مذاهب اربعه بایں طور که نماز فجر روزی بمذهب شافعی بخواند و روزی بر مذهب مالک و روزی هرگاه خواهش کند سوسمار بخورد بر مذهب شافعی و همچنین روزی باشد بخورد بمذهب مالک چراکه تعیین مذهب ثابت نیست بنصوص شرعیه بلکه آن شرک است در رسالت *

* فاجاب زید الفقیه * این اعتقاد باطل است * بقوله تع إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا * پس تقلید بالتعین واجب شد نه واجب اصولی که تارکش مرتکب الحرام باشد بلکه واجب حنفی است که تارکش مرتکب مکروه تحریمی گردد و نیز اگر تقلید بلا تعیین کرده رخص مذاهب را تتبع کرده باشد عملش باطل خواهد شد چراکه آن بالاجماع ممنوع است * قال ابن عبد البر المالکی فی الاصول ولا یخفی علی احد ان الناس یسارعون الی ما یوافقون نفوسهم فیما فی ذلك الزمان بسبب قلة المتدین

وكثرة التواني وعدم الاعتنـــاء في امر الدين فيقعون في الممنـوع بالاجماع فكيف كان بري الذمة عن عهدة التكليف بالتقليد بالتعيين الذي هو مقتضى الآيات والاجماع ونيز رجوع كردن از تقليد بالتعيين بعد العمل بالاتفاق ممنوع است كما صرّح اكثر الاصوليين * وبالاجماع تتبع رخص مذاهب ممنوع است وآن تفتيش حلالهاى مذاهب است وجائزهاى آن چنانكه در در مختار است كه حكم ملفق بالاجماع باطل است (و تلفيق گرفتن چيزى از مذهب حنفى و چيزى از مذهب شافعى و همكذا) ومجتهدين اجماع كرده اند برينكه لازم است بر هر واحد در گرفتن واعتقاد كردن در مسائل مختلف فيها از شروع اجتهادات اوشان باينطور كه اين حلال و جائز انست وآن حرام و غير جائز واگر تلفيق جائز بودى حرمت دراشيا باقى نبودى واستقرار حلت و حرمت از دار دنيا نابود گشتى واجماع امت برامر لغو گرديدى واين باطل است صراحةً لقوله تع ويتبع غير سبيل المؤمنين الآية * پس اگر قول كسى در جواز تلفيق ديده شود پس بايد دانست كه او غير معتد به است يا قولش را بر نفوذ حكم حمل بايد نمود نه بر حلال بودن آن فعل يا آنكه قبل علم گفته باشد چراكه علم تدريجى است يا بر نادانى وى حمل بايد نمود واين هم جائز است يا حمل بر ضرورت نموده شود الضرورات تبيح المحذورات

فی الجماعه همه اینها جهت آنکه در مقابله اجماع نه افتد * قال علی القاري الحنفي في الرسالة المولفة في جواب السؤال والجواب قلنا لا يجوز للقاضي ما قلتموه بل يجب عليه حتماً ان يعين مذهباً من هذه المذاهب اما مذهب الشافعي في جميع الوقائع والفروع واما مذهب مالك واما مذهب ابي حنيفة وليس له ان يتخذ من مذهب الشافعي في بعض ما يهواه ومن مذهب ابي حنيفة في الباقي ما يرضاه لانا لوجوزنا ذلك لأدى الى الخبط والخروج عن الضبط وحاصله انه يرجع الى نفي التكاليف الشرعية فان مذهب الشافعي اذا اقتضى تحريم شيء ومذهب ابي حنيفة اباحة ذلك الشيء بعينه او على عكس ذلك فهو ان شاء مال الى الحل وان شاء مال الى الحرام فلا يتحقق الحلة والحرمة وفي ذلك اعدام التكليف وابطال فائدته واقلاع عائدته واستيصال قاعدته وذلك باطل انتهى * الحاصل مسئله یافته نمیشود مگر در ان اختلاف آئمه اربعه است مگر اندکی بغایت اندک پس اگر این تلفیق جائز بودی کدام مسئله از مسائل بر حکمی قرار نگرفتی نه بر حلت نه بر حرمت پس تکالیف شرع از دار دنیا یکقلم مرتفع شدی پس بالکلیه فائده بعثت واحکام نبوت فاسد گردیدی واین محض باطل است پس واجب شد پیروی مذهب معین بوجوب جبلی ودرد رنجتار

و تحریر الاصول و مختصر الاصول و شرح آن و غیرها ممنوعیت و بطلان رجوع عن التقلید بعد العمل مصرح است * في الرسالة الزينية نقل العلامة قاسم في تصحيحه عن جميع الاصوليين انه لا يصح الرجوع عن التقليد بعد العمل بالاتفاق * باز زید تقیید علی سبیل التنزل می گوید اگر تقلید بلا تعیین بروایتی جائز هم باشد تاهم مرجوح است بنسبت تقلید بالتعیین که آن راجح و افضل است پس آن واجب الاتباع است * قال تع لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ * و عمل بقول مرجوح بالاجماع باطل است لما في الدر المختار ان العمل بالقول المرجوح جهل وخرق للاجماع قال الحموي وان المنتقل من مذهب الى مذهب بالاجتهاد والبرهان آثم يستوجب التعزير فبلا اجتهاد و برهان اولى انتهى في التفسير الاحمدي تحت قوله تعالى فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ اذا التزم مذهبا يجب عليه ان يدوم على مذهب التزمه ولا ينتقل الى مذهب آخر پس از ما تقدم ثابت شد که مجوز تقلید بلا تعیین ضال و مضل است و فرقهٔ مختلطیه که قائل تقلید نیستند و خود را محمدیه می گویانند از اهل نار است و همین است فرقه وهابیه العیاذ بالله والله اعلم * فیا ایها العلماء العظام نسئلکم ابکر على الصواب ام زيد * فاجاب العلماء كلهم بان زيد على الصواب والحق و بكر على الخطاء والبطلان *

(اعلم ان علماء الهند الممتازين كانوا استخرجوا هذه الفتوی بالعربية العويصة بالتقاريرالمعقولية ثم نحول العلماء هنداً وبنجالةً صححوها وزينوها بخواتمهم فترجمتُها الى الفارسيه وبذلت جهدی فی تسهيلها وتلخيصها فاغتنموها لانها درةٌ فريدة لا مثل لها فغوّصت فی بحرها وجئت بها الی ساحلكم فادعوا لی بالخير) وهر كسی از علمای اعلام مرقوم الذيل باتقريظ طويله اجوبهٔ زيد تقيه را ترجيح داده مهر خودها دران ثبت كرده اند *

سيد محبوب علی	قطب الدين محمد	محمد صدرالدين	محمد كريم الله
محمد ضياء الدين	محمد هاشم	حسين شاه	محمد لطف الله
ركن الدين محمد تراب علی	محمد وجيه		

* الی غير ذلك من اسماء العلماء وخواتيمهم *

* ما قولهم رحمهم الله تعالی * اندرينكه كسی اگر تمام الفاظ قرآن مجيد از استاد ديناموخته نه اجازت حاصل كرده ليكن چند پاره خوانده اينقدر ملكه حاصل كرده كه تمام قرآن را درست ميخواند پس او را ميرسد كه تلاوت تمام قرآن و تعليم ديگران كند يا چه * الجواب * هرگاه آنكس كلام مجيد را صحيح خواند

و غلطی در تلاوت نکند او را میرسد که تلاوت و تعلیم آن کند
اگرچه از استاد کامل بیاموخته و اجازت حاصل نکرده زیرا که
هرگاه در شریعت منع ازان امر دیده نشد و اصول اربعه که
کتاب و سنت و اجماع و قیاس است بان ناطق نشد در جواز
آن شکی نیست زیرکه اصل در اشیاء و افعال موافق مذهب
مختار اباحت و جواز است چنانچه در حموی مذکور است *
ان المختار ان الاصل الاباحة عند جمهور اصحابنا انتهی
وفی الحمادیة الاصل فی الاشیاء الاباحة * پس باعتبار اباحت
اصلیه تلاوت و تعلیم قرآن بلا اجازت از شیخ جائز خواهد شد
دلیل دیگر آنکه مقصود از تعلم و اجازت از استاد آنست
که الفاظ قرآن مجید را با درستگی خواند و غلطی در اعراب و ادا نکند
چون مقصود بدون آن حاصل شد حاجت تعلم باقی نماند و اجازت
چه درکار کما لا یخفی * دلیل سوم قول جلال الدین سیوطی است
فی الاتقان * فائده * ادّعی ابن جبیر الاجماع علی
انه لیس لاحد ان ینقل حدیثا عن النبی ﷺ ما لم یکن له
به روایة و لو بالاجازة فهل یکون حکم القرآن کذلک
فلیس لاحد ان ینقل آیة او یقرأها ما لم یقرأها علی شیخ لم
ار فی ذلک نقلا و لذلک وجها من حیث ان الاحتیاط فی اداء
الفاظ القرآن اشد منه فی الفاظ الحدیث انما هو حرف ان

ينقل في الحديث ما ليس منه او يتقول على النبي ﷺ ما لم يقله والقرآن محفوظ متلقى متداول فيه وهذا هو الظاهر

* فائدة ثانية * الاجازة من الشيخ غير شرط في جواز التصدي للاقراء والافادة فمن علم من نفسه الاهلية جاز له ذلك وان لم يجزه احد على ذلك السلف الاولون الصدر الصالح وكذلك في كل علم وفي الاقراء والافتاء فلانه لما يتوهمه الاغبياء من اعتقاد كونها شرطا وانما اصطلح الناس على الاجازة لان اهلية الشخص لا يعلمها غالبا من يريد الاخذ عنه من المبتدئين ونحوهم لقصور مقامهم على ذلك والبحث عن الاهلية قبل الاخذ شرط فجعلت الاجازة كالشهادة من الشيخ للمجاز بالاهلية

واگر گفته شود این جواز خلاف تصریح شیخ عبد الحق محدث دهلوی رح است که در شرح بعض رسائل تجوید آورده

ومما رايت في كلام بعض مشائخ اليمن من الوجوه التي ذكرت في اصل وقوع الرسم على خلاف النطق ثلثة وجوه الى قوله الثاني لما كان القرآن سمعيا لا يسوغ لاحد ان يقرأه من غير استماع كما لا يجوز له ان يغير قرائه من غير نقل كثيرة على وجه لا يمكن القرأة به للآخر الا بعد الاستماع والتعلم خطأ فالقرأة بدون الاستماع خطاء

و آن اصاب كالتفسير بالراي فقد جاء في الخبر الصحيح والبحر الفسيح من قال في القرآن برائه فاصاب فاخطا *

این کلام صریح است بر عدم جواز قرأت بدون استماع و تعلیم گویم شیخ دهلوی رح در شرح خود رای بعض مشائخ یمن نقل کرده چنانکه عادت اکثر شراح است که اقوال علما را می آرند بعضی ازان ضعیف باشد و بعضی ازان قوی و این رای شیخ یمنی ضعیف قابل اعتقاد نیست بسبب اوله مذکوره ومخالفت عقل و قول سیوطی و ضعف رای یمنی ظاهر است چه از سمعی بودن قرآن لازم نمی آید که قرأت بدون شنیدن روا نباشد بلکه مراد آنست که صحابه رض ازان حضرت شنیدند و عقلی نیست که حسب مراتب عقول زیادت و نقصان تغییر و تبدیل در الفاظ آن جائز بودی بلکه قرآن مجید چنانکه مسموع و منقول است مکتوب نیز است که اگر در حفظ خطا یافته شود یا نشنیده باشد مکتوب دیده بخواند کما قالوا ان الکتاب المغائب کالخطاب للحاضر و مدار قیاس وی ظاهر حدیث من قال فی القرآن برائه فاصاب فاخطا است و محدثین رح در صحت این حدیث کلام کرده اند و سهیل بن ابی حزم را که راوی است طعن وجرح کرده اند گفت ابو موسی ترمذی در ذیل این حدیث *

هذا حديث غريب وقد تكلم بعض اهل الحديث في سهيل بن ابي حزم

وابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب او را ضعیف گفته وقال البخاري لا يتابع بحديثه يتكلمون فيه وقال في موضع آخر ليس بالقوي عندهم وقال ابو حاتم ليس بالقوی يكتب حديثه ولا يحتج به وقال اسحق بن منصور عن يحيى بن معين صالح واگرچه یحیی بن معین او را صالح گفته اما احمد بن حنبل و بخاری و ابو حاتم او را جرح کرده اند قاعده اصول فقه آنست که هرگاه جرح و تعدیل متعارض باشد جرح راجح باشد بر تعدیل * فی فواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت اذا تعارض الجرح والتعديل فالتقديم للجرح مطلقاً سواء كان الجارحون اكثر او المعدلون پس معلوم شد ضعف رای شیخ یمنی پس بیشک جائز و رواست خواندن و تعلیم کردن قرآن بشرطیکه مادرستگی خواندن تواند اگرچه نیاموخته باشد از استاد و حاصل نکرده باشد اجازت وی * والله تعالی اعلم * لبعض اهل المدرسة رقد لخصنا

* چه میفرمایند رح * اندرینکه دو مرد یا دو زن باهم در یک فرش خفتن روا باشد یانه و هرگاه پسر و دختر بعمر ده سالگی برسند جدا کردن ایشان از بستر مادر و پدر و برادر و خواهر و از اجنبی و اجنبیه از باهم خفتن در یک چادر یا یک فرش واجب است یانه * الجواب * دو مرد یا دو زن در یک

چهار تا یا در یک فرش خفتن جائز نیست اگرچه هریکی بطرفی از بستر بخسپد * لما في الدر المختار لا یجوز للرجل مضاجعة الرجل وان کان کل واحد منهما في جانب من الفراش قال ﷺ لا یفضی الرجل الی الرجل في ثوب واحد ولا تفضی المراة الی المراة في الثوب الواحد * وهرگاه پسر باشد یا دختر بعمر ده سالگی برسد واجب است جدا کردن او شان از باهم خفتن پس جدا کرده خواهد شد از مادر و پدر و خواهر و برادر و از زن بیگانه و مرد بیگانه چرا که هرگاه صبی و صبیه بعمر مذکور برسند اکثر صاحب شهوت می شوند وآن باعث فتنه گردد پس نخواهند خفت با مادر خود نه با خواهر نه با زن دیگر مگر با زوجه خود نه با پدر نه مرد دیگر چرا که صبی و صبیه بعمر ده سالگی جماع را می فهمند و اهل دیانت نیستند که خود را از ان حرکات باز دارند پس اکثر اوقات بر خواهر و مادر خود بیفتند چرا که خواب وقت راحت است دران وقت شهوت برانگیخته می گردد و نیز در خواب در غالب اوقات عورت هردو منکشف می گردد پس او شان را بامر شنیع یا زنا مرتکب میگرداند خصوصاً اطفال این زمان فسق و فجور را زیاده تر از جوانان می فهمند خصوصاً هرگاه خوبصورت و صبیح الوجه باشند باک خسپیدن ندهند چه اگرچه بمجرد خوابیدن

چیزی از فعل بد بوقوع نمی آید مگر قالب زن و مرد بسبب مضاجعت متعشق میگردد پس رفته رفته وقوع فتنه متحقق گردد * لما فی الدر المختار واذا بلغ الصبي او الصبية عشر سنين يجب التفريق بينهما بين اخيه واخته وامه وابيه في المضجع لقوله عليه السلام وفرقوا بينهم في المضاجع وهم ابناء عشر وفي رد المحتار وفي البزازية اذا بلغ الصبي عشراً لا ينام مع امه واخته وامراة الا بامراته او جاريته اه فالمراد التفريق بينهما عند النوم خوفا من الوقوع في المحذور فان الولد اذا بلغ عشراً عقل الجماع ولا ديانة له ترده فربما وقع على اخته او امه فان النوم وقت راحة مهيج للشهوة وترتفع فيه الثياب عن العورة من الفريقين فيودي الى المحذور والى المضاجعة المحرمة خصوصاً في ابناء هذا الزمان فانهم يعرفون الفسق اكثر من الكبار واما قوله وامه وابيه فالظاهر ان المراد تفريقه من امه وابيه بان لا يتركاه ينام معهما في فراشهما لانه ربما يطلع على ما يقع بينهما بخلاف ما اذا كان نائماً وحده او مع ابيه وحده او البنت مع امها وحدها وكذا لا يترك الصبي ينام مع رجل او امراة اجنبيين خوفا من الفتنة ولا سيما اذا كان صبيحا فانه وان لم يحصل في تلك النومة شيء فيتعلق به قلب الرجل والمراة فتحصل الفتنة بعد حين * والله اعلم *

* ما قولكم رحمة الله عليكم اجمعين *

اندرينكه صلهٔ رحم برادران وخواهران وديگانگان ديگر كه عبارت از مهرباني كردن وتحفه وهديه فرستادن وحاجت برآوردن وغير ذلك است برمردم واجب است يانه وتحفه وحصه در تقاريب سالانهٔ عيدين وشب برات وغيرها نزد اوشان فرستادن جائز است يانه وفرستادن تحفه وحصه بقصد زياده يابي يامكافات از صلهٔ رحم است يانه * الجواب * صلهٔ رحم واجب است لما في التنوير وصلة الرحم واجبة القول وقال ﷺ صلوا الارحام الحديث ودر تقاريب تحفه وحصه فرستادن جائز است چراكه رسول خدا ﷺ هدايا وتحف نزد يگانگان خود فرستاده اند چنانكه در كتب سير مصرح است ووجهت آنكه كدامي نهي از جانب شارع دران وارد نيست پس مباح باشد * ولما في الدر المختار صلة الرحم واجبة ولو كانت بسلام وتحية وهدية ومعاونة ومجالسة ومكالمة وتلطف واحسان الى قوله ولا يرد حاجتهم لانه من القطيعة في الحديث ان الله يصل من وصل رحمه ويقطع من قطعها وفي الحديث صلة الرحم تزيد في العمر * وفرستادن تحفه وحصه بقصد زياده يابي يامكافات از صلهٔ رحم نيست لما في رد المحتار اعلم انه ليس المراد بصلة الرحم ان تصلهم اذا وصلوك لان هذا مكافاة بل ان تصلهم وان قطعوك فقد روي

البخاري وغيره ليس الواصل بالمكافي ولكن الواصل الذي اذا قطعت رحمه وصلها انتهى وقال ﷺ صل من قطعك الحديث * وهر که برای تفاخر و نا آوری تحفه و حصه تقاریب نزد توانگران بفرستد و بیگانگان و همسایگان غربا را که مستحق آنست یکقلم ترک نماید او گناهگار و مبتدع است لقوله تعالی وآت ذا القربی حقه وقوله عم ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه پس با اینچنین کس موانست و مهادات نداشتن و تحفه اش قبول نکردن انسب است لقوله ﷺ من صحح ایمانه واخلص توحیده فانه لا یانس الی مبتدع ولا یجالسه ولا یواکله ولا یشاربه ویظهر له من نفسه العداوة الحدیث والله اعلم *

* ما قول علماء الدین رحمهم الله تعالی اجمعین *

اندرینکه نان پاوکه خمیر آن از تاری سکرکه متعارف است می سازند مباح و حلال است یا مکروه وحرام و نجس * بینوا تفوزوا

* الجواب * نان مذکور بمقتضای اجتهاد امام ابوحنیفه وابویوسف رح وموافق روایتی از محمد رح مباح و حلال است زیرا که سکر مذکور نزد ایشان بدون سکر حرام نیست چنانکه از قول قاضیخان که از فقهای طبقه ثالثه است مفهوم میشود الشراب الرابع من العنب هو عصیر العنب اذا طبخ حتی ذهب ثلثاه ما دام حلواً یحل شربه عند الکل واذا غلی واشتد یحل

شربه في قول ابى حنيفة وابى يوسف في قول الا خر لاستمراء الطعام والتداوي والتقوي لطاعة الله تعالى دون اللهو واللعب ويحرم القدح المسكر منه وهو الذى يعلم يقيناً او بغالب الراى انه يسكره وعلى قول محمد والشافعي لا يحل شربه الا ان عند محمد رح لا يحد مالم يسكر منه وعلى قول الشافعي ره يحد بشرب قطرة منها كما فى الخمر لمحمد والشافعي ره قوله عم كل مسكر حرام وقوله عم ما اسكر كثيره فقليله حرام ولا بي حنيفة و ابى يوسف ره ما روى ان رجلا اتى عمر رض بمثلث قال عمر رض ما اشبه هذا بطلاء الابل كيف تصنعونه قال الرجل يطبخ العصير حتى يذهب ثلثاه وبقى ثلثه فصب عمر رض عليه الماء وشرب ثم ناول عبادة بن الصامت ثم قال عمر رض اذا رابكم شرابكم فاكسروه بالماء وعن عمر رض اذا ذهب ثلثا العصير ذهب حرامه وريح جنونه وما روينا من الحديثين روى عن ابراهيم النخعي ره ما يرويه الناس كل مسكر حرام خطاء لم يثبت انما الثابت كل سكر حرام وكذا ما يرويه الناس ما اسكر كثيره فقليله حرام ليس بثابت وابراهيم النخعي ره كان صيرفي الحديث انتهى ونيز درهمان فتاوى قاضيخان است واما المتخذ مما سوى التمر والعنب نحو الثمار والسكر والفانيذ والحبوب والعسل والشعير والحنطة والذرة وما اشبه ذلك مالم يتقل

يحل شربه بلا خلاف فاذا غلى واشتد وقذف الزبد فانكان طبخ ادنى طبخة يحل في قول ابي حنيفة وابي يوسف رح الى قوله فاذا لم يطبخ وغلى واشتد فيه روايتان عن ابي حنيفة و ابى يوسف رح في رواية يشترط للاباحة ادنى طبخة في رواية لا يشترط ذلك فان سكر من هذه الاشربة فالسكر والقدح المسكر حرام بالاجماع انتهى ونيز از كلام صاحب هدايه كه از فقهاى طبقهٔ خامسه است ظاهر ميگردد كه تا آرى تا زمانيكه مست نكند مباح است حرام نيست نزد شيخين ونه از قبيل خمر است وهمچنين فهميده ميشود از كلام ديگر علما واصحاب متون وشروح وفتاوى في البداية ولا باس بالخليطين ونبيذ العسل والتين ونبيذ الحنطة والذرة والشعير حلال وان لم يطبخ وعصير العنب اذا طبخ حتى ذهب ثلثاه وبقى ثلثه حلال وان اشتد انتهى در فتاوى عالمگيرى است اما ما هو حلال عند عامة العلماء فهو الطلاء وهو المثلث ونبيذ التمر والزبيب فهو حلال شربه ما دون السكر لاستمراء الطعام والتداوي للتقوى على طاعة الله لا للتلهى والمسكر منه حرام وهو القدر الذي يسكر وهو قول العامة واذا سكر يجب الحد عليه ويجوز بيعه ويضمن متلفه عند ابي حنيفة وابي يوسف رح واصح الروايتين عن محمد رح وفي رواية عنه ان قليله وكثيره حرام لكن لا يجب الحد ما لم يسكر كذا في المحيط السرخسي انتهى

فی العنایة روي عن يحيي بن معين انه قال الاحاديث الثلثة ليست بثابتة عن رسول الله صلعم الی قوله والثالث کل مسکر حرام وکان يحيي بن معين اماما حافظا متقيا حتی قال احمد بن حنبل رح کل حديث لا يعرفه يحيی بن معين فليس بحديث پس ازين روايات صاف ظاهر شد که نزد امام اعظم وامام ثانی رح نوشيدن مسکر مذکور يعنی تاڑی اگرچه تيز باشد همچو نبيذ تمر وغيره بقصد گواريدن طعام وهضم آن يا برای تداوی يا باراده حصول قوت برای طاعت خدای تعالی نه بجهت لهو ولعب مباح وحلال است اگر بقدر سکر نرسد ومست نکند وحرام است مسکر آن وقدح مسکر ازان وهمچنين است در صحيح تر روايت از محمد رح چنانچه از عالمگيری منقول شد پس آن نان که خميرش از تاڑی تيار شده مقصود ازان اصلاح نان وسرعت انهضام می باشد نه تلهی وسکر پس چگونه نزد شيخين ونزد محمد رح در صحيح تر روايت پاک وحلال نخواهد شد زيرا که علت حرمت نزد ايشان سکر است وآن درآن مفقود في الهداية ولهما (اي للشيخين) قوله عم حرمت الخمر لعينها ويروي بعينها قليلها وكثيرها سواء والسكر من كل شراب خص السكر بالتحريم في غير الخمر اذا العطف للمغايرة انتهی اگر گفته شود درين روايات تصريح بحکم مسکر مذکور يعنی تاڑی نيست پس چگونه اباحت شرب آن

بقصد تقوی بر مذہب شیخین ثابت شد گویم گرچه تصریح
باباحتش نیست اما عموم در قول قاضیخان واما المتخذ من
مما سوی التمر والعنب الی قوله وما اشبه ذلک اشارت است
بآن وهمچنین امام محمد رح در جامع صغیر اشاره کرده است
باباحتش فی الهدایة وقال فی الجامع الصغیر وما سوی ذلک
من الاشربة فلا باس به قالوا هذا الجواب علی هذا العموم
والبیان لا یوجد فی غیره وهو نص علی ان ما یتخذ من الحنطة
والشعیر والعسل والذرة حلال عند ابی حنیفة رح ولا یحد
شاربه عنده وان سکر منه ودر کفایه تحت همین عبارت است
ما سوی الخمر والسکر ونقیع الزبیب والطلاء وهو الباذق
والمنصف لانه قال فی الجامع الصغیر وما سوی ذلک من بعد
ما ذکر هذه الانبذة وجامع صغیر کتابیست نهایت معتبر
فی رد المحتار من البحر والنهر ان الجامع الصغیر صنفه محمد
بعد الاصل فما فیه هو المعمول علیه ووجه عدم تصریح حکم تاری
در کتب قدما جز این نیست که در زمان ومکان شان وجودش
ظاهر نبود اگر گفته شود که فتوی در اشربه مسکره بر قول محمد رح
است موافق روایت تحریم از وی نه بر قول شیخین رح جواب
آن بدو وجه میگویم اول آنکه در حقیقت این فتوی صرف. قول

محمد رح نیست بلکه بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح نیز هست
زیرا که این فتوی در حق فاسقین شاربین بقصد لهو و سکر
است نه در حق قاصدین تداوی و تقوی چنانکه ظاهر است از تعلیل
فتوی و در حق قاصدین لهو و سکر باتفاق ائمه ثلثه حرام است
في شرح العيني على الكنز وهذا الاختلاف فيما اذا قصد به
التقوي دون التلهي وان قصد به التلهي فهو حرام بالاجماع
انتهى وفي الطحطاوي اذا كان شربه للهو فقليله وكثيره
حرام اتفاقا وجه دوم آنکه اگر فتوی عام در حق قاصدین تقوی
و تلهی باشد و مراد از تعلیل آن باشد که چون درین زمان قصد لهو
و سکر غالب شده نیت تقوی بر طاعت لهذا سد الباب بالکلیه
ممنوع کردند و بر قول محمد رح فتوی دادند چنانچه تصریح کرده باین
توجیه صاحب رد المحتار اندرینصورت فتوی مذکوره البته موافق
مذهب و قول شیخین رح نیست لیکن این فتوی خلاف رسم
المفتی است چرا که هرگاه یکی از صاحبین با ابو حنیفه متفق باشند
بر مفتی لازم است که فتوی بر آن دهد في قاضیخان وان كانت
المسئلة مختلفا فيها بين اصحابنا فان كان مع ابي حنيفة رح
احد صاحبيه ياخذ بقولهما لوفور الشرائط واستجماع ادلة
الصواب فيهما انتهى و نیز تعسیر و دشواری است دران فتوی
بر ناس حالانکه مطلوب شارع تیسیر و تسهیل است لقوله

تعالی یُرِیْدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وعن عائشة رض کان رسول الله ﷺ یحب ما خفف عنهم ای امته ولقوله ﷺ انما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین وخیر دینکم ایسره وافضل امتی الذین یعملون بالرخص کذا فی العقد الفرید للشرنبلالی شاه ولی الله محدث دهلوی رح در رساله عقد الجید فی احکام الاجتهاد والتقلید نوشته فی عمدة الاحکام من کشف البزدوی یستحب للمفتی الاخذ بالرخص تیسیرا علی العوام مثل التوضی بماء الحمام والصلوة فی الاماکن الطاهرة بدون المصلی القول وفی القنیة ثم ینبغی للمفتی ان یفتی الناس بما هو اسهل علیهم وهمچنین در حماديه از قنیه وجماعتی از علمای حنفیه در مسئله اشربه مسکره قول شیخین را تصحیح کرده اند وفتوی بر آن داده اند چنانچه طحطاوی از صاحب در مختار نقل کرده وصحح غیر واحد قولهما وعلله فی المضمرات بان الخمر موجودة فی العقبی فینبغی ان یحل من جنسه فی الدنیا انموذج ترغیبا وکذا فی رد المحتار وقهستانی در شرح نقایه گفته والاول اصح کما فی النهایة والظهیریة وقاضیخان والکبری وفتاوی اهل سمرقند والحمیدی کما فی خزانة المفتیین وهو الصحیح لان الخمر موجودة فی العقبی فینبغی ان یحل من جنسه فی الدنیا انموذج ترغیبا کما فی المضمرات والا یلزم تفسیق

الصحابة رض عنه مرو كان عمر رض امتثار الناس فيما يحتمري الطعام ويقوي على الطاعة انتهى و نيكو ظاهر كه اين فتوى موافق رسم المفتي است و مبني است بر آسانی و یسر که مراد شارع است پس ترجیح دارد این فتوی برافتای بقول محمد رح اگرچه هر دو قول مصحح است وفی الهداية نجاستها خفيفة في رواية وغليظة في اخرى ونجاسة الخمر غليظة رواية واحدة آنچه امام محمد رح وغیره استدلال می کنند بر حرمت قلیل هر شراب مسکر باحادیث ثلثه كل مسكر حرام وما اسكر كثيره فقليله حرام وكل مسكر خمر * جوابش اینکه ابراهیم نخعی مير في الحديث طعن کرده اند در اولین و گفت نیست ثابت که كل مسكر حرام چنانکه از فتاوی قاضیخان منقول شده و حافظ ثقه یحیی بن معین امام الجرح والتعديل مجروح کرده ثالث را چنانکه از عنایه آورده شده و از حدیث اول و ثالث جواب تسلیمی نیز داده اند و آن اینکه بر تقدیر ثبوت محمول است بر قدح اخیر مسکر زیراکه او مسکر است حقیقة كما تقدم في الهداية ثم هو محمول على القدح الاخير اذ هو المسكر حقيقة وفي العناية لئن سلمنا ثبوته فهو محمول على القدح الاخير انتهى و همچنین است در عنایه آری اگر قسمی از اقسام مسکر قلیل باشد یا کثیر کسی نخورد و نیز آن نان که از خمیر کدام مسکر تیار میشود نخورد و خود جا از اختلاف

الائمة ازان اختراز ورزد الفضل واحسن وعزیمت خواهد بود
اما فتوی و رخصت همان است که گفته شد والله اعلم *

لمولانا محمد اله داد مد ظله * ما تقولون رحمکم الله تعالی *
اندرینکه بند کردن عامهٔ خوراک مردمان مانند شالی وگندم و برنج
وغیرها جهت گران فروشی تا وقت قحط وگرانی مکروه است یا نه
وحاکم وقت آن بند کننده را بفروختن آن ها جبر خواهد کرد یا نه *

* الجواب * بند داشتن خوراک مردمان بانتظاری قحط
مکروه تحریمی است در شهریکه اینمعنی باهل شهر مضر باشد *
لما فی الدر المختار وکره احتكار قوت البشر كتبن و عنب ولوز
والبهائم كتبن وقت في بلد يضر با هله لحديث الجالب مرزوق
والمحتكر ملعون القول وفی رد المحتار الاحتكار لغة
احتباس الشئ انتظارا لغلائه الي قوله لقوله عم من احتكر
على المسلمين اربعين يوما ضربه الله بالجزام والافلاس وفي
رواية فقد بري من الله وبری الله منه القول وبر حاکم وقت
واجب است که بند کنندهٔ غله را حکم کند که هر قدر از خوراک وی
واهل وی فاضل بود بفروشد واگر نفروشد حاکم او را موافق
رای خود تعزیر وسزا نماید وحاکم خود آن غله جات را جبرا بقیمت
موافق بفروشد لما فی تنویر الابصار یامره القاضی ببیع ما فضل
عن قوته وقوت اهله فان لم یبع عزره وباع علیه وفاقا *

والله تعالی اعلم * العالم * * ما قولکم رح *
اندرینکه بعض متصوفه مدعی فقر درویشی می گوید من خدای
تعالی را در بیداری بچشم سر دیده ام ومی بینم این امر ممکن
الحصول است یانه واینچنین گفتن در شریعت جائز است یانه
برتقدیر ثانی مدعی مذکور ضال ومضل است یانه وسزای وی چیست *

* الجواب * خداوند کریم را در دنیا بچشم ظاهری دیدن
ممکن نیست بلکه رسول خدا ﷺ وانبیای کرام دیگر نیز همچنین
ندیده اند وهرکه اینچنین دعوی نماید که خدا را بچشم سر دیده ام نه در
خواب وهیچ تاویل پیش نه آرد او در اعتقاد باطل است
در تحت گمراهی وگمراه کردن افتاده است بلکه بر خوف کفر است
حاکم را باید که تعزیرش کند وتشهیرش نماید لما فی شرح
العقائد والصحیح انه صلی الله علیه وسلم انما رای ربه
بفواده لا بعینه وفی شرح الفقه الاکبر لملا علی ن القاری
فالقائل بانی اری الله فی الدنیا بعینی بصریة ان اراد به رویة
المنامیة لا یکون بحاسة البصریة بل بالتصورات المثالیة
او التمثلات الخیالیة وان اراد بها حال الیقظة فان
اراد به حذف المضاف واراد انه یری انوار صفاته
ویشاهد اثار مصنوعاته فهذا جائز لامریة کما ورد عن
بعض الصوفیة ما رایت شیئا الا ورایت الله قبله او بعده او فیه

ارمعه واما من ادعى هذا المعنى لنفسه من غير تاويل فى المبنى فهو فى اعتقاد فاسد وزعم كاسد وفى حضيض ضلالة وتضليل وفى مطعن وبدل بعيد عن سواء السبيل الى قوله والحاصل ان الامة قد اتفقت على انه تعالى لا يراه احد فى الدنيا بعينه ولم يتنازعوا فى ذلك الا لنبينا صلعم حال عروجه على ما صرح به فى شرح عقيدة الطحاوى ثم هذا السائل ان قبل التاويل السابق فيها فبها والا فانه كان مصمماً على مقوله ولم يرجع بالمنقول عن معقوله فيجب تعزيره وتشهيره بما يراه الحاكم الشرعى لما يقتضيه تقريره القول وقد نظم بعض ارباب العقائد شعراً * ومن قال فى الدنيا يراه بعينه * فذلك زنديق طغى وتمردا * وخالف كتب الله والرسل كلها * وزاغ عن شرع الشريف وابعدا * وذلك من قال فيه الهنا * يرى وهو يوم القيامة مردّدا * والله اعلم *

* ما حكم علماء الدين ايدكم الله تعالى *

اندرينكه عالمى متقى مقتداى قريه از دست خود ناف مولود خود را قطع نمود وزنان كفار راكه حسب عرف قاطع السره مى باشند وبكم از دو سه روپيه قطع نمى نمايند اينقدر زر بانا فائده دادن اسراف فهميده طلب نه نمود پس بعضى عوام بسبب اين امر عالم مذكور را لعن وطعن مى نمايند واز و نفرت مى كنند پس شرعاً قطع سره

مباح است یا حرام ومکروه وزنان کفار را بخوش آمدیها آورده دو سه روپیه دادن اسراف ونارواست یانه بغیر حق شرعی مرد عالم را لعنت نمودن چه حکم دارد * الجواب * قطع سرهٔ مولود بدعت خاص مباح است حرام ومکروه نیست چراکه جهت حرمت وکراهت ازادلهٔ شرعیه ناگزیر است ودرین باب کدامی نهی از جانب شارع وارد نیست پس بکلیهٔ * الاصل فی الاشیاء الاباحة کما صرح فی الدر المختار والعالمگیریه والهدایه والاشباه وغیرها البته آن فعل مباح خواهد شد چراکه اصل جمیع اشیا مباح بودن است حتی که دلیل حرمت یا کراهت ظاهر گردد فی اصول البزدوی بعد ورود الشرع الاحوال علی الاباحة مالم یظهر دلیل الحرمة وجهت این امر دنی دو سه روپیه حوالهٔ زن کافره نمودن اسراف است وان حرام لقوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ علاوه آنکه از کفار وعامهٔ بی دین اعراض نمودن وکدامی معامله نکردن اولی وانسب است فی احیاء العلوم اما الذمی فلا یجوز ایذاؤه الا بالاعراض عنه الی قوله و الاولی الکف عن مخالطته ومعاملته القول وفی العالمگیریة و یلقی الکافر بوجه مکفهر ای عبوس خصوصاً مقتدای قوم را باید که حتی الامکان از مخالطت ومعاملت اهل کفر پرهیز نماید تا که عوام با اوشان اختلاط نه نماید لما فیه یکره للمشهور

المقتدی الاختلاط الی رجل من اهل الشر والباطل الا بقدر الضرورة لانه یعظم امره بین یدی الناس القول هرگاه اباحت این فعل از ما سبق ثابت گردید دیندارا ان اهل علم را باید که از دست خاص قطع سرهٔ مولود خودها نمایند تا عوام درین فعل اقتدای شان نمایند و این قطع را از افعال منکرات نفهمند و از اسراف زر و معاملهٔ کفار که بلا ضرورت ممنوع است محفوظ باشند یا از دست زن مسلمه با عزت یا خادمهٔ مسلمهٔ خودها یا زنان مولدهٔ خودها قطع نمایند و موافق رسوم باطلهٔ هنود که کفره مسلمانان بعض دیار که این قطع را محض عیب و خست می فهمند خوف است که اوشان با جماعهٔ هنود محشور شوند * كما جاء في الحديث من احب قوماً فهو منهم العياذ بالله من ذلك اما لعن و طعن مرد عالم جهت این امر مباح محض بیجا و معصیت است آن لعنت کنندگان واجب التعزیر اند لما في الطحطاوي من ارتكب معصية الى قوله وجب عليه التعزير وهكذا في الهندية والدر وغيرهما * والله اعلم *

* ما قولكم رح * درینکه فرقهٔ از شیعه که سب شیخین و لعن اوشان می نمایند مسلم اند یا کافر و بر تقدیر ثانی از مشرد که سنی وارث خواهند شد یا نه و تقیه یعنی پوشیده داشتن

مذهب و دین خود در طریقهٔ روافض واجب است یا نه و بر تقدیر
اول اگر امری مخالف اهل سنت و جماعت بعمل آرند مانند
سب شیخین ولعن بر ایشان نعوذ بالله منه و منهم انکار آن کنند
پس آن انکار قابل اعتماد است یا نه * * الجواب *
در کفر فرقهٔ شیعهٔ مذکورین شبهتی نیست زیرا چه ایشان
سب صحابه میکنند و اعتقاد بحقیت خلافت خلفای ثلثه که خدای تعالی
بسبب ایشان دین را تمکین داده ندارند کذا فی زاد الآخرة
وفی العالمگیریة الرافضی اذا کان یسب الشیخین او یلعنهما العیاذ
بالله فهو کافر ولو قذف عایشة رض کفر بالله وفی البحر الرائق
الرافضی کافر اذا کان یسب الشیخین وایضاً من انکر امامة
ابی بکر الصدیق فالصحیح انه کافر وکذلک من انکر خلافة عمر رض
فی اصح القولین وفی الاشباه کل کافر تاب فتوبته مقبولة
فی الدنیا والآخرة الا جماعة الکافر بسب النبی والشیخین
او احدهما وکذا فی دستور القضاة وابراهیم شاهی و
الدر المختار وفی تذکرة الابرار من شتم الخلفاء الراشدین
رض عنهم فقد کفر خلوداً بحیث ان تاب لم تقبل توبته
اندرینصورت دین وملت فرقهٔ شیعهٔ مذکورین مخالف دین اسلام
ثابت شد واختلاف دو دین از جملهٔ موانع ارث است پس
آن شیعه وارث از متروکهٔ سنی نخواهد شد لما فی الفرائض

الشریعة المانع من الارث اربعة الی قوله الثالث اختلاف الدینین فلا یرث الکافر من المسلم اجماعاً و تقیه در مذهب شیعه واجب است لمانی تحفه اثناعشریة آنکه گویند کار انبیا و ائمه اخفای دین و مذهب است همیشه این بزرگواران بتقیه گذرانیده اند و مذهب و دین خود را بکسی واضح نگفته انتهی و در جای دیگر آنست و آنچه در باب تقیه وخوبی آن از حضرت صادق روایت کنند هم آثار مخترعه و موضوعهٔ این فرقه است هرگز مثال این نحوه را حضرات امام تجویز نخواهند فرمود چه جای ایجاب آن و از اعظم کید و مکر ایشان تقیه است یعنی اخفای مذهب باطل خود از عقلا و ارباب الباب و عرض آن مذهب بر سفها و صبیان و حمقا و نسوان تا اهل عقل بر ضلالت و اکاذیب آن مطلع نشوند و برهم نزنند و هرگاه ایشان را گرفته میشود که در فلان کتاب از ائمه چنین روایت است آن مخالف روایت و مکذب عقیدهٔ شما است بهترین اجزای ایشان محلی بر تقیه و این تقیه اصلی است عظیم از اصول ایشان اگر این اصل نمی گوید هرگز مذهب ایشان نزد عقلا و سفها هم صورت رواج نمی یافت و هرگاه تقیه را واجب نمی دانند پس اگر سب شیخین و لعن ایشان انکار کنند هرگز انکار ایشان قابل اعتبار نیست چنانچه بتجربه آنجا میده و بحد تواتر رسیده است که کسیکه از ایشان سب و لعن شیخین در مجالسی

کرده است وهرگاه او را دار وگیر کرده شده است صاف انکار نموده است وهرگز اقرار بان نکرده پس اگر احدی از ایشان برای طلب نفع یا دفع ضرر انکار از سب شیخین نماید هراینه انکار او مقبول نخواهد شد والله اعلم بالصواب * مولانا محمد وجیه رح *

* ما قولهم رح * درین مسئله که بلاد هند و بنگاله و نواحی آن محکومهٔ نصاری حکم دار الاسلام میدارد که احکام دار الاسلام مثل جواز صلوة جمعه وعیدین دران جاری میتواند شد یا حکم دار الحرب که مومن را اخذ ربو وسود از حربیان بحکم حدیث لا ربو بین المسلم والحربی فی دار الحرب علی ما فی الهدایة وغیرها روا باشد چنانچه بعضی مسلمانان اینجا بگورنمنت روپیه جمع داده ماهواری سود آن بحساب معمولی می گیرند بینوا بعبارة الکتاب توجروا یوم الحساب * ظاهر آنست که بلاد مسطوره حکم دار الاسلام میدارد نه حکم دار الحرب زیرا که همهٔ آن پیش ازین هنگام حکومت سلاطین دار الاسلام شده بودند وحدود وقصاص وجملهٔ احکام شرعیه دران از جانب حکام اسلام بلا دغدغه نافذ میشد ودار الاسلام نزد امام ابو حنیفه رح حکم دار الحرب وقتی پیدا میکند که شروط ثلثه دران معاً یافته شوند اول اجرای احکام کفار وعدم جریان احکام اسلام دوم اتصال بلده بدار الحرب از هرچهار جانب سوم باقی نماندن کسی از مسلم وذمی بر امان اول

• و نزد صاحبین رح وجود شرط اول برای صیرورت دار الحرب
کافیست اگرچه هر دو شرط اخیر یافته نشود * کما فی الفتـــاوی
العالمگیریة وغیرها من المعتبرات چنانکه عبارت آن در صفحه ۱۸
مذکور شد وظاهراست که شرط اول در بلاد مسطوره یافته نمیشود
زیراکه مراد از شرط اول یعنی اجرای احکام کفار وعدم نفاذ احکام
اسلام آنست که حکمی از احکام اسلام دران جاری نه باشد
ولهذا طحطاوی در بیان وجه اول می آرد ظاهره لو اجریت احکام
المسلمین واحکام اهل الشرك لا تكون دار الحرب انتهى *
ودر فصول عمادی است ان دار الاسلام لا تصیر دار الحرب
اذا بقی شيء من احكام الاسلام وان زال غلبة اهل الاسلام
وذكر الاسبيجانی في مبسوطه ان دار الاسلام محكومة بكونها
دار الاسلام فيبقى هذا الحكم ببقاء حكم واحد فيها ولا تصير
دار الحرب الا بعد زوال جميـــع القرائن ودار الحرب تصيـر
دار الاسلام بزوال بعض القرائن وهو ان يجرى فيها احكام
اهل الاسلام وذكر الصدر الامام ناصر الدين في المنشور ان
دار الاسلام انما صارت دار الاسلام باجراء احكام الاسلام
فما بقيت علقة من علائق الاسلام يترجح جانب الاسلام وهكذا
في حاشية الطحطاوي والفصول الاستروشنيه وقال في الفصولين
نا قلا عن شيخ الاسلام ابی بكر في شرح سير الاصل ابوحنيفه رح

يقــول بأن هذه البلدة صارت دار الاسلام باجراء احكام
الاسلام فيها فما بقي شي من احكام الاسلام فيها يبقى دار الاسلام
على ما عرف ان الحكم اذا ثبت بعلة فما بقي شي من احكام العلة
يبقى الحكم ببقائه انتهى وفي الجرهان شرح مواهب الرحمن
لا تصير دار الحرب ما دام فيه شي منها بخلاف دار الاسلام
لانا رجحنا اعلام الاسلام واحكام اعلاء كلمة الاسلام وفي
الدر المنتقى لصاحب الدر المختار ان دار الحرب تصير
دار الاسلام بجري بعض احكام الاسلام واما صيرورتها
دار الحرب نعوذ بالله منها فعنده بشروط ثلثة الى اخر ما نقل عن
شيخ الاسلام لا شبهة ان الدار محكومة بدار الاسلام
مدة بقاء حكم واحد كما في العمادية فالاحتياط ان يجعل
هذه البلاد دار الاسلام كما في المستصفى و چون بعض
شعائر و احكام اسلام مثل اذان و جماعت و صلوة جمعه و عيدين
و تقسيم تركات بموجب فرائض الله و احكام نكاح و طلاق و غيرها در
بلاد مسطوره باقيست بودن آن دار الحرب متحقق نشد و باتفاق
آئمه ثلثه حنفيه دار الاسلام باقى ماند و فقدان شرط ثانى از بين
جهت است كه مراد از اتصال بدار الحرب آنست كه در كدام
جانب آن دار الاسلام نباشد در شرح ملتقى الابحر مى آرد
الاتصال بدار الحرب بحيث لا يكون بينهما بلاد الاسلام

یلحقها الملك منها و ظاهر است كه بلاد مذكوره بطرز سطور . واقع نشده چه بساممالك مثل حیدرآباد و رامپور و تونك و بهوپال و ممالك افغانستان مثل اطراف پشاور و كابل و غیرها ممالك و صیع دار الاسلام متصل آن ظاهر و هویدا است پس بودن دار الحرب بهر جانب آنها و نبودن دار الاسلام بكدام جانب آنها متحقق نشده اما فقدان شرط ثالث ازین جهت است كه مراد از امان اول آنست كه مسلم من حیث الاسلام و ذمی بجهت عقد ذمه بر نفس و مال خود امن داشته باشد یا كسی در ممالك ایشان بدون اجازت ایشان داخل شدن نتواند قال فی الدر المنتقی ای لم یبق مسلم او ذمی فیها اصلا الا بامان الكفار او لم یبق الامان الذی كان للمسلم بالاسلام و للذمی بعقد الذمة قبل استیلاء الكفار و فی الفصول العمادیة قوله و ان لا یبقی فیه مسلم او ذمی امنا بالامان الاول معناه و ان لا یبقی فیها مسلم او ذمی امناً علی نفسه ذكره فی العیر الكبیر و فی البرهان یشترط فی صیرورة دار الاسلام دار الحرب زوال الامن ای امن المسلمین علی اموالهم و انفسهم و ظاهر است كه نصاری نفس و مال كسی را من حیث الاسلام و عقد ذمه تلف نمی سازند تا خوف و عدم امن متصور گردد و سكان بلاد دیگر از مسافران و تاجران و سپاهیان بلا دغدغه بغیر استیمان درین ملك داخل میشوند و سكان این

ببلاد ہم بغیر اجازت بہر جانب کہ میخواہند میروند پس از روایات معتبرۂ مذکورہ وتحقیقات مسطورہ متحقق شد کہ ممالک محکومۂ نصاری واقع ہندوستان وبنگالہ باتفاق ائمۂ ثلاثہ حنفیہ حکم دار الاسلام میدارند نہ حکم دار الحرب وچون بودن بلاد ہندو حوالی آن محکومۂ نصاری دار الاسلام محقق شد گرفتن سود از نصاری ومشرکین دریں بلاد بالاتفاق جائز نیست آری اختلافست در گرفتن سود از حربیان در دار الحرب نزد امام ابو یوسف وامام شافعی وامام مالک وامام احمد رح روانیست ونزد امام ابو حنیفہ وامام محمد رح جائز است در عیون المذاہب میگوید *

لا ربو بین سید وعبدہ ولا بین حربي ومسلم ثمہ وعند ابي یوسف والثلثة یتحقق ودر شمنی شرح مختصر مذکور است قال ابو یوسف ومالك والشافعي واحمد یقع بینهما الربو لاطلاق النصوص الواردة وهكذا في الدر المختار والدر المنتقى ودر برہان شرح مواہب الرحمن مذکور است لا ربو بین مسلم وحربي في دارہ عند نا كالمولى وعبدہ ویحكم ابو یوسف به بینهما كالشافعي ومالك لاطلاق النصوص فانها لم تقید المنع بمكان دون مكان وقیاسا على مستامن منهم في دارنا ولهما ما روى مكحول عن النبي صلعم انه قال لا ربو بین المسلم والحربي في دار الحرب ذكرہ محمد بن الحسن والمسند للبیهقي في المعرفة في كتاب السیر عن الشافعي

قال قال ابو یوسف انما قال ابو حنیفة هذا لان بعض المشیخة
حدثنا عن مکحول عن رسول الله صلعم انه قال لا ربوا بین
اهل الحرب نظنه قال واهل الاسلام قال الشافعی وهذا حدیث
لیس بثابت ولا حجة فیه قال فی المبسوط هذا مرسل ومکحول
ثقة والمرسل من مثله مقبول راقم الحروف گوید اگرچه
در تاتارخانیه آورده که الصحیح قولهما وسائر متون هم قول طرفین
است و بجای خود مسلم شده است که بمقابله شروح و فتاوی
قول متون معتمد علیه میباشد لیکن مقتضای قواعد فقهیه آنست
که قول امام ابو یوسف رح مفتی به و معتبر تر باشد زیرا که دلیل
امام ابو یوسف قوتی دارد بر دلیل طرفین واز مسلمات فقها ست
جائیکه دلیل احد الصاحبین قوی باشد و دلیل امام ضعیف فتوی
بر قول صاحب الدلیل القوی میباشد صاحب بحر الرائق در
رساله رفع الغشاء فی وقتی العصر والعشاء در ذکر امام اعظم رح
می نویسد الافتاء بغیره لا یجوز الا لانه لا یرجح قول صاحبیه
او احدهما علی قوله الا لموجب وهو اما ضعف دلیل الامام
اما قوت دلیل امام ابو یوسف ظاهر است که نصوص حرمت ربو
از آیات واحادیث مطلق وعام واقع شده مخصص بمکان دون
مکان نبوده اند پس حدیث مرسل مکحول بجهت بودنش از آحاد

مخصص نص مطلق نمیتواند شد چه در اصول فقه مقرر شده است که زیادت بر کتاب بغیر حدیث متواتر یا مشهور جائز نیست اما جواز احتجاج بحدیث مرسل اگرچه نزد امام ابو حنیفه و امام مالک و امام احمد و اکثر فقها مسلم است لیکن بودنش فی نفسه قابل احتجاج چیزی دیگر است و اعتبارش بمقابلهٔ نصوص مطلقه و مخصص بودن آنها چیزی دیگر و الاول لا یستلزم الثاني معهذا مرسل نزد امام شافعی و جمهور محدثین و جماعتی از فقها قابل احتجاج هم نیست امام نووی در شرح مسلم می آرد مذهب الشافعي والمحدثين او جمهورهم وجماعة من الفقهاء انه لا يحتج بالمرسل ومذهب مالك وابي حنيفة واحمد واكثر الفقهاء انه يحتج به ومذهب الشافعي انه اذا انضم الى المرسل ما يعضده احتج به بالجمله جواز اخذ ربو در دار الحرب در مذهب حنفی نیز از امور یقینیه نیست بل از امور مشتبهه و لهذا مولانا عبد الحی داماد و شاگرد خاص مولانا عبد العزیز رح و استاذ مولانا محمد اسحق در فتوی خود بعد ذکر این حدیث الحلال بیّن والحرام بیّن و بینهما مشتبهات لا يعلمهن كثير من الناس فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام می فرمایند باید دانست که سود گرفتن که بر دام نفعی مقرر کنند و تا ادای آن دام نفعی مقرر متزائد گردد از قبیل اول و از جنس حرام بین است لیکن بشرطیکه

در دار الاسلام بود اما در دار الحرب از کافر حربی پس از قبیل ثانی واز جنس مشتبهات است اما بودنش از جنس مشتبهات پس بنابر آنکه در روایات صحیح لائقهٔ احتجاج بالاتفاق درمیان اهل اسلام حالش مبین نیست پس دران اختلاف واقع شده اکثر ائمهٔ مجتهدین بحرمت آن قائل اند بجهت آنکه اینهم رباست وحرمت ربا صریح در قرآن مجید است ودلیلی که این نسبت آن از ربای عام خاص شود وحکمش جداگانه گردد بپایهٔ ثبوت نرسیده ونزد بعضی یعنی امام اعظم وامام محمد رح حلالست چه مال حربی را حرمت نیست که گرفتنش حرام بود وحدیثی هم منقول شده که مکحول تابعی گفت قال رسول الله ﷺ لا ربو بین المسلم والکافر فی دار الحرب واین چنین حدیث را که تابعی روایت کند ونام صحابی نگوید مرسل گویند ودران که مرسل قابل احتجاج است یانه اختلاف است وقطع نظر از مرسل بودنش در کتب صحیح محدثین موجود نیست ازین جهت سود گرفتن از کافر حربی در دار الحرب منجملهٔ امور مشتبه مختلف فیها است ومولانا محمد اسحاق رح در فتوی خود تحریر کرده اند در ربا گرفتن در دار الحرب از حربیان کلامیست وآن اینست حرمت ربا بنص قطعی ثابت است کما قال الله تعالی أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا وحلت ربا از کافر حربی در دار الحرب ظنی است پس عمل کردن بر دلیل اقوی باید خصوصاً وقتی که در دار الحرب بودن این دیار

علما را اختلاف باشد پس اجتناب در گرفتن سود از حربی اولی و الزم خواهد بود و نیز قاعده فقه است اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام و این وقتیست که هر دو دلیل در یک مرتبه باشد و چون یک دلیل اقوی و دلیل دیگر اضعف باشد پس عمل بر اقوی موکد تر میشود بنابرین قاعده هم ربا از حربی نباید گرفت حاصل اینکه سود از حربیان در دارشان هم نباید گرفت احتیاطا للاختلاف بین العلماء في احل الربو في دار الحرب من الحربی انتهی هذا والله اعلم بالصواب * لمفتی سعد الله مد ظله و قد اختصر *

* ما قولکم رح * اندرینکه بعضی از ملایان دیهات بذریعهٔ فال یا رمل از واردات آینده خبرمی دهند ومی گویند ترا امسال پسری متولد شدنی است یا مقدمه است که حالا دایر است فتح خواهد شد کامیابی مرترا است یا گویند در تزویج پسرت با دختر فلان یا دخترت با پسر فلان صلاح و فلاح نیست راست باشد یا دروغ حکم کاهن دارند یانه و کاهن در شرع کافر است یانه و تصدیق کاهن نیز کفر است یانه و هرگاه آن ملایان مدعی غیب کافر شدند ایشان را دور کردن و ازان کار باز داشتن واجب است یانه *

* الجواب * این ملایان که دعوی غیب دانی می نمایند بیشک حکم کاهن دارند چرا که کاهن آنست که خبر دهد از حوادث آینده در مستقبل لما في شرح المقاصد للنسفي والکاهن هو الذي

يخبر عن الكوائن في مستقبل الزمان ويدعي معرفة الاسرار.
ومطالعة علم الغيب وكاهن كافر است اما يفهم من عبارة
ملا علي وبالجملة ما لعلم بالغيب امر تفرد به سبحانه ولا سبيل
اليه للعباد الا باعلام منه الى قوله ان قول القائل عند روية
هالة القمر اي دائرته يكون مطرًا مدعيا علم الغيب لا بعلامة
كفرٌ وهكذا في شرح العقائد وتصديق كننده كاهن كافر است
لما في العقائد وتصديق الكاهن بما يخبره عن الغيب كفرٌ
اين ملايان فال گو كه مدعي غيب داني اند كافران وفاجران اند حاكم
اسلام را وهر كه بر اوشان قادر است واجب است كه
اوشان را از بيهات دور نمايد وبر جاى ودوكان خود نشستن
ودر مكانهاى مردمان رفتن واين كار كردن نه‌هد بهر حال ازان اعمال
منهيه باز دارد لما في شرح علي ن القاري الواجب على ولى الامر
وكل قادر ان يسعى في ازالة هؤلاء المنجمين والكهانين
والعرافين واصحاب الضرب بالرمل والحصى والقرع والفالات
ومنعهم من الجلوس في الحوانيت والطرقات وان يدخلوا
على الناس في منازلهم زيرا كه سواى خداوند عليم عالم غيب كسى
نمى داند وانبيا عليهم السلام نيز غيب نمى دانستند وآنكه از غيب
خبر داده اند از اعلام او تعالى است لما فيه ثم اعلم ان الانبياء ع م
لم يعلموا المغيبات من الاشياء الا ما اعلمهم الله تعالى احيانا

ذکر الحنفیة تصریحا بالتکفیر باعتقاد ان النبی عم یعلم الغیب لمعارضة قوله تعالی قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله کذا فی المسائرة * والله اعلم * * ما تقولون رح *

اندرینکه آموختن فن جادو و آموزانیدن آن کسیرا که جهت فرط محبت کسی بر کسی مثلاً جهت زیادت محبت زوج بر زوجه و عکس آن حرام است یانه و نیز فعل جادو حرام است یا چه و جهت جادو گر مرد باشد یا زن در شریعت چه سزا مقرر است *

* الجواب * آموختن و آموزانیدن جادو حرام است لما فی شرح ملا علی ن القاری علی الفقه الاکبر واما تعلیمه و تعلمه ففیه ثلثة اقوال الاول الصحیح الذی قطع به الجمهور انهما حرامان الثانی انهما مکروهان الثالث انهما مباحان و فعل جادو حرام است بالاجماع لما فیه ایضاً و یحرم فعل السحر بالاجماع جادو گر مرد باشد یا زن فاسق و بدکار است و اگر جهت فرط محبت کسی بر کسی جادو نماید نیز درین حکم داخل است چراکه در فرط محبت بسیار فسادا ممکن است که بسبب جادو فرط محبت اینقدر گردد که از ان کار معاد و معاش وی تباه گردد یا بسبب جادو بر یک زوجه محبتش مفرط گردد و زوجگان دیگر را بسبب وی اذیت دهد یا طلاق دهد یا بامر و خواهش وی کسیرا بکشد یا حق کسیرا هدم کند و حکم جادو گر و سزای وی در

شر بعث قتل امنت چراکه او شان مفسد فی الارض امنت

لما فی شرح الفقه الاکبر ایضاً فلو فعل ما فیه هلاک انسان

او مرضه اوتفریق بینه وبین امراته وهو غیر مذکور لشیئ من شرائط

الایمان لا یکفر لکنه یکون فاسقاً ساعیاً فی الارض بالفساد فیقتل

الساحر والساحرة لان علة القتل السعی فی الارض بالفساد القول

ولما فی رد المحتار وهذا موافق لکلام امام الهدی ابی منصور

الماتریدی ثم انه لا یلزم من عدم کفره مطلقاً عدم قتله

لان قتله بسبب سعیه بالفساد فاذا ثبت اضراره بسحره

ولو بغیر مکفر یقتل دفعاً لشره کالخناق وقطاع الطریق

والله اعلم * * ماقولکم رح * اندرینکه بتقریب

امرشادی ساختن طعام ولیمه برای مردمان براداری وغیرهم قبل از نکاح

مشروع است یا بعد ازان واگر بکدام عذر بعد از نکاح طعام ولیمه کنند

تا چند روز درست باشد وخوردن ان طعام واجابت دعوت آن

درکدام صورت ممنوع ودرکدام صورت مشروع * * الجواب *

سنت در طعام ولیمه بعیه از عقد نکاح است وپیش از عقد

نکاح خورانیدن طعام مسنون نیست قال زین العرب فی حاشیة

المشکوة ان الولیمة تکون بعد الدخول وقیل عند العقد

وقیل عندهما وآنچه مروج است که بعد عقد نکاح والیان عروس

بمردمان برات طعام می دهند انهم بطریق ضیافت جائز است

زبطریق ولیمه است ونزد آنکه اجابت دعوت ضیافت ولیمه وخوردن
آن جائز باشد بشرطیکه خالی باشد از منکرات شرعیه مانند لهو و
سرود ورقص وغیره قال الامام محمد الغزالي في احياء العلوم
في بيان منكرات الضيافة ومنها سماع الاوتار وسماع القينات
ومنها اجتماع النساء على السطح تنظر الى الرجال مهما كان
في الرجال شاب تخاف الفتنة بهن فكل ذلك محظور ومنكر
يجب تغييره ومن عجز عن تغييره لزمه الخروج ولم يجز له
الجلوس فلا رخصة فى الجلوس في مشاهدة المنكرات
في الجملة اگر شخص مدعو پیش از حضور خود داند که در انجا منکرات
است نرود واگر بعد حاضر شدن منکرات دید پس اگر او مقتدا
و قادر بر منع است منع کند و اجابت که سنت است ادا کند والا برخیزد
واگر عامی است ونشسته است بخورد چرا که او را نمیرسد که جهت
بدعت سنت را ترک نماید لما في شرح الوقاية اعلم انه لا يخلو انه
ان علم قبل الحضور ان هناك لهو لا يجوز الحضور وان لم يعلم قبل
ذلك لكن هجم بعده فان كان قادرا على المنع يمنع فان لم يكن
قادرا فان كان الرجل مقتدى يخرج لئلا يقتدى الناس وان لم
يكن مقتدى فان قعد واكل جاز لان اجابة الدعوة سنة فلا تترك
بسبب بدعة كصلوة الجنازة تحضرها النائحة لیکن عامی را هم ضرور
که کراهت آن بدل دارد ورنه خوف نقصان ایمان است والله اعلم

* بسم الله الرحمن الرحيم *

* رسالهٔ فاتحهٔ مغفوره *

الحمد لله الذي فاتحة كتابه فاتحةٌ لابواب الخيرات والمبرات * والصلوة على خير رسله مفتاح الرحمات * سيدنا محمد وآله واصحابه الفاتحين للمفتوحات * اما بعد فما قولكم ايها العلماء الاعلام * والفضلاء الفخام * رحمة الله تعالى عليكم وبركاته الى يوم القيام * اندرينكه ايصال ثواب قرأت فاتحه وغيرها از سور قرآني واذكار مثال تسبيح وتحميد وتهليل وتكبير وغير ذلك ونماز وروزه وامثال آن از اعمال بدنيه وصدقات اطعمه وغيرها واشباه آن از اعمال ماليه بارواح گذشتگان از فرق انبيا واوليا وصلحا وغيرهم از مؤمنين جائز ومشروع است يا نه * وثواب اعمال مذكوره باموات مسطورين ميرسد يا نه وگذشتگان منتظر لحوق مدد زندگان از قسم فاتحه وادعيه وصدقات ونماز وروزه وغيرها باشند يا نه *

وگذشتگان از حسنات موصله وادعیهٔ زندگان مستنیر ومنتفع میشوند مانند واز ظلمات وعذاب قبور وغیر ذلک نجات یابند یانه واحضار طعمهٔ مصدوق بها از اجناس مختلفهٔ برنج وگوشت پخته وانواع فواکه وثمار پیش قاریان جهت ایصال ثواب آنها باشارهٔ حسّی یا بلا احضار مصدوق به بهر دو صورت ایصال ثواب آنها بشرطیکه از بدعات شنیعه ومخترعات سیئهٔ عوام کالانعام (که ذکر آنها مصرح خواهد شد) خالی باشد جائز ومشروع است یانه بینوا بالتفصیل توجروا الاجر الجزیل *

* الجواب * وبالله نستعین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدانکه ایصال ثواب قرأت سورهٔ فاتحه وغیرها از سور قرآنی واذکار واعمال بدنیه ومالیه بارواح گذشتگان از قسم انبیاء واولیاء وصلحاء وغیرهم از مومنین جائز ومشروع است وثواب اعمال مذکوره بارواح اموات مسطورین میرسد وگذشتگان منتظر لحوق مدد زندگان از امثال قرأت فاتحه وادعیه وصدقات وغیرها باشند واز حسنات موصله وادعیهٔ زندگان مستنیر ومنتفع میشوند واز ظلمات وعذاب قبور وغیر ذلک نجات یابند لما فی الزیلعی هکذا الاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة صلوة کان او صوما او حجا او صدقة او قرأة القرآن والاذکار الی غیر ذلک من انواع البر ویصل ذلک

الى الميت وينفعه الى قوله وقال مالك والشافعي رح يجوز
ذلك في الصدقة والعبادة المالية والحج ولا يجوز في غيره
من الطاعات كالصلوة والصوم وقرأة القرآن وغيره ولنا ما روى
ان رجلاً سال النبي ﷺ فقال كان لى ابوان ابرهما حال حيوتهما
فكيف لى ببرهما بعد موتهما فقال له عليه السلام ان من البران
تصلى لهما مع صلوتك وان تصوم لهما مع صومك رواه الدارقطنى
وعن على رض ان النبي ﷺ قال من مرّ على المقابر وقرأ
قل هو الله احد عشر مرات ثم وهب من اجرها الاموات اعطى من
الاجر بعدد الاموات رواه الدارقطني وعن انس رض قال قال
رسول الله ﷺ من دخل المقابر فقرأ سورة يس خفف عنهم
يومئذ وكان له بعدد من فيها حسنات وعنه ايضاً رض انه سال
رسول الله ﷺ فقال يا رسول الله انا نتصدق عن موتانا ونحج
عنهم وندعولهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه ليصل اليهم
ويفرحون به كما يفرح احدكم بالطبق اذا اهدى اليه رواه
ابو حفص العكبري وفى الفتاوى العالمكيرية هكذا الاصل في
في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة
كان او صوماً او صدقة او غيرها كالحج وقرأة القرآن والاذكار
وزيارة قبور الانبياء عليهم الصلوة والسلام والشهداء والاولياء
والصالحين وتكفين الموتي وجميع انواع البر وفي شرح الفقه

الاكبر للا ملي القاري واختلف العلماء في العبادة البدنية كالصوم والصلوة وقرأة القرآن والذكر فذهب ابو حنيفة واحمد وجمهور السلف الى وصولها والمشهور من مذهب الشافعي ومالك عدم وصولها وذهب اهل البدع من اهل الكتاب الى عدم وصول شيء للميت لا الدعاء ولا غيره وقوله مردود بالكتاب والسنة انتهى ولما في البحر الرائق الظاهر انه لا فرق بين ان ينوي عند الفعل للغير او يفعله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره لاطلاق كلامهم انتهى وفي اشعة اللمعات واختلافات كرده اند در گردانيدن ثواب قرآن براى ميت و وصول ثواب آن بدو وصحيح وصول اوست شيخ عبد الله يافعي در روض الرياحين آورده كه شيخ عز الدين عبد السلام را در خواب ديدند كه گفت كه ما در دنيا حكم كرده بوديم كه ثواب قرآن بميت نمى رسد در بين عالم بر خلاف آن ظاهر شد و دريافتم كه ميرسد انتهى وفي الفتاوى العالمكيرية واذا اراد زيارة القبور يستحب له ان يصلي في بيته ركعتين يقرأ في كل ركعة الفاتحة وآية الكرسي مرة واحدة والاخلاص ثلثا وجعل ثوابها للميت بعث الله تعالى الى الميت في قبره نورًا ويكتب للمصلي ثوابا كثيرًا القول وفيها ايضاً ومن قرأ على قبر بسم الله وعلى ملة رسول الله رفع الله العذاب والظلمة عن صاحب القبر اربعين سنة كذا في الغرائب وفي شرح

العقائد للنسفي وفي دعاء الاحياء للاموات وصدقتهم اي صدقة الاحياء عنهم اي عن الاموات نفع لهم اي للاموات خلافاً للمعتزلة تمسكاً بان القضاء لا يتبدل وكل نفس مرهونة بما كسبت والمرأ يجزى بعلمه لا بعمل غيره ولنا ما ورد في الاحاديث الصحاح من الدعاء للاموات خصوصاً في صلوة الجنازة وقد توارثه السلف فلو لم يكن للاموات نفع فيه لما كان له معنى وقال عليه السلام ما من ميت يصلي عليه امة من المسلمين يبلغون مائة كلهم يشفعون له الا ان يشفعوا فيه پس ازين ادلهٔ متعددهٔ مذكورة الفوق خوب ظاهر شد كه ايصال ثواب مشروع و مفيد است چراكه آنچه كه مذكور شد همه عمل غير است افادهٔ آن با براهين قطعيه مثبت گرديد بما لا مزيد عليه اما آنكه صاحبين متميزين اينديار بعد ايقان اينكه رسانندهٔ ثواب صدقات وغيرها بارواح اموات او سبحانه تعالى است فقط باراده ايصال ثواب باشارهٔ حسی طبقهای اطعمهٔ صدقه را از اجناس مختلفهٔ برنج وگوشت وانواع فواكه پيش روی قاريان گذاشته التماس نمايند كه ما اعراين اشيای مصدوق بها بارواح فلان وفلان وجميع مومنين گردانيده ايم ای قاريان شما نيز سورهٔ فاتحه وآيات قرآنی خوانده ثواب آنها بارواح فلان وفلان وجميع مومنين گردانيد پس تر قاريان بعد قرائت فاتحه وغيرها دستهای خود برداشته بگويند الهی ثواب اين فاتحه و

اذکار و اطعمه بارواح فلان و فلان و جمیع مسلمین میتین رسان
بعد ازان درود گفته مسح رخ نمایند یا اطعمهٔ متصدق را در مجلس
قرأت حاضر نیارند و بعد قرات فاتحه و غیرها قاریان ایصال ثواب
نمایند پستر اطعمهٔ متصدق را حاضر آورده تقسیم نمایند همه صورتهای
مذکوره جائز و مشروع است و فی الجمله هر دو صورت مرقومة الذیل
مشروع و مستحب است اول آنکه مصدوق به در مجلس قرأت
حاضر باشد بطرف آن اشارهٔ حسّی نماید و نیت کند که ثواب
صدقهٔ این چیزها و این عملها که میکنم بارواح فلان و فلان برسد
چنانکه رواج هندوستان و بنگاله و حوالی آنست دوم آنکه مصدوق به
غائب باشد و اشارهٔ عقلی بطرف آن کنند و نیت نمایند که
ثواب صدقهٔ آن چیز و این عمل بارواح کذا و کذا برسد چنانکه رواج
حرمین شریفین و جمیع ارض عرب است بهر دو صورت مذکوره
فاتحه خوانی و ایصال ثواب مشروع و مستحب باشد و موجب
ثواب و نجات برای آنکس که ثواب برای وی بگردانند * لما فی
فتح القدیر عن عایشة و ابی هریرة رضی الله عنهما انه عم کان
اذا اراد ان یضحّی اشتری کبشین عظیمین سمینین اقرنین
مرحوئین فذبح احدهما عن امته ممن یشهد الله بالتوحید
وشهد له بالبلاغ و ذبح الاخر عن محمد صلعم فیه ایضاً عن جابر رض
انه علیه السلام اتی بکبشین املحین اقرنین مرحوئین

فاضجع احدهما فقال بسم الله الله اكبر اللهم عن محمد ثم اضجع الاخر فقال بسم الله الله اكبر اللهم عن محمد وامته ممن شهد لك بالتوحيد وشهد لي بالبلاغ وفي تيسير الاصول عن جابر رض قال ذبح رسول الله ﷺ يوم النحر كبشين اقرنين املحين مرجوئين فلما وجههما قال اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض على ملة ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين ان صلوتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين اللهم منك ولك واليك اللهم عن محمد وامته بسم الله الله اكبر ثم ذبح پس ازين احاديث معلوم شد که دعای آنحضرت ﷺ در باب اضحیه مختلف بود گاهی نیت اضحیه برای امت خود قبل از ذبح می فرمودند چنانکه درهمین حدیث جابر است وگاهی نیت بعد از ذبح می فرمودند چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد ونیز ازین احادیث معلوم شد که رسول خدا ﷺ بمحضر مصدوق به ایصال ثواب جهت امت خود فرمودند پس این احادیث اول دلیل است برینکه طعام صدقه را حاضر آورده ایصال ثواب کردن مشروع ومسنون است پس عیان وبیان است که هرگاه در صدقه حیوانات نیت صدقه بمحضر مصدوق به ثابت گردید پس نیت صدقه اطعمه وشیرنی وغیرها بمحضر مصدوق به بالطریق الاولی صحیح ودرست خواهد شد که در حیوانات از نسبت

نباتات و ما یخرج منها در شرع احتیاط بیشتر است مثلاً جهت
حلت اکثر حیوانات ذبح شرعی با تسمیه مشروط باوجود آن هر اعضای
حیوانات حلال نیست بخلاف نباتات که جمیعها حلال و مباح است
مگر بعوارض پس بیشک احتیاط در حیوانات زیاده تر است
فتدبر و نیز از دلایل احضار مصدوق به در مجلس قرات حدیث سعد
بن عباده است رض فی المشکوة عن سعد بن عبادة قال یا
رسول الله ان ام سعد ماتت فای الصدقة افضل قال الماء
فحفر بیرا و قال هذه لام سعد رواه ابوداؤد والنسائی *
درین حدیث دلالت کافی است برینکه بحضر مصدوق به قبل ترتب
ثواب آن علی وجه الکمال ایصال ثواب جائز باشد که سعد بن
عباده انصاری که از مشاهیر صحابه است چاه کندیده بحضر چاه که
هنوز آب آن کسی ننوشیده بود هذه لام سعد گفت یعنی ثواب
این که آینده مرتب خواهد شد جهت ام سعد گردانیدم پس طعام
صدقه حاضر آورده اگر قبل اطعام مردمان متصدق بگوید که ثواب این
اطعمه حاضره و ثواب سوره فاتحه مقروه بفلان و فلان میت دادم
جائز و مشروع باشد پس هر فعلیکه از فعل رسول مقبول صلعم
چنانکه در احادیث سابقه مذکور شده و از فعل کرام صحابه چنانکه
در حدیث سعد بن عباده است ثابت و متحقق شد آن فعل
مشروع و مستحب باشد نه بدعت و ضلالت پس داخل فقره اولی

ازدو فقرهٔ حدیث نبوی شبه عن جابر رض قال قال عم ان خیر
الهدی هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة وقال
علیه السلام اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم پس
چگونه این امر فاتحه خوانی وایصال ثواب به محض صدوق به بدعت
باشد حالانکه ما اقتدای هدای محمد ﷺ که خیر الهدی است کردیم و
نیز اقتدا باعظم صحابه که سعد بن عبادهٔ انصاری است نمودیم علاوه
بران بدعتیکه موجب ضلالت باشد آن بدعتی است که راجع باصلی
از اصول دین نباشد والا لازم آید که احداث مدارس ورباطات
که در عهد آن سرور نبود بدعت وضلالت باشد حاشا وکلا
(حد بدعت واقسام آن مع اسرار آن در فتوای صفحهٔ ۳۴ مصرح
شده است) واز دلائل جواز فاتحه خوانی واعراس بزرگان قول
صاحب صراط المستقیم است حیث قال پس عبادتیکه از مسلمان
ادا شود وثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند وآن طریق
رسانیدن دعای خیر بجناب الهی است پس این خود البته خیر و
مستحسن است واگر آنکس که ثواب را بروحش برسانند از اهل
حقوق او است بمقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر
خواهد شد پس خوبی قدر امر از امور مرسومهٔ فاتحه واعراس
ونذر ونیاز اموات شک وشبه نیست انتهی بلفظه وصفحه

ایضاً فی مقـــام اخر پس چارهٔ کار طالب حق و صواب و متبع مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که بروح هر شخصی که ایصال ثواب منظور باشد با قید وضع و جنس طعام و متناولان آن هر چیزی که انفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آنوقت باشد و بصفای نیت مقرون تر بود صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعا هم کند بهتر است القول پس این روایت اوّل دلیل است بر آنکه فقط بر ایصال ثواب اطعمهٔ متصدقه اکتفا نا کرده دعا هم با صدقه جمع کردن اولی و اهم است چنانکه دستور فاتحه خوانی است و از دلائل ایصال ثواب فاتحه برفع یدین قول صاحب خزانة الروایات است حیث قال فی الفتاوی الصوفیة من جامع الفتاوی عن النبی ﷺ قال اذا رفعتم ایدیکم الی الله و دعوتموه و سألتموه حوائجکم فامسحوا ایدیکم علی وجوهکم فان الله حی کریم یستحیي من عبده اذا رفع یدیه و سأل حاجته ان یرد هما خائبین فامسحوا هذا الخیر فی وجوهکم و نیز ازین روایت معلوم شد که مسح یدین بررخ بعد فراغ از مناجات مشروع است چنانکه معمول ایصال ثواب فاتحه خوانی است لقوله عم ان ربکم حی کریم یستحیي من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یرد هما صفراً و لما فی الفتاوی العالمگیریة و المستحب ان یرفع یدیه عند الدعاء بحذاء صدره و مسح الوجه بالیدین

اذا فرغ من الدعاء قيل ليس بشي وكثير من مشائخنا اعتبروا ذلك وبه ورد الخبر كذا في الغياثية ولما في الفتاوى السراجية مسح الوجه بعد الدعاء لا باس به اما آنکه بعض می گویند که هرگاه طعام صدقه در مجلس حاضر آورده شود در تناول آن بامثال فاتحه خوانی وغیرها توقف کردن ممنوع است چرا که در حدیث شریف وارد است که هرگاه طعام حاضر آورده شود و وقت نماز نیز حاضر باشد باید که ابتدا بطعام کنند و نماز را تاخیر کنند در جواب بگوییم در صورت حضور طعام قبل فاتحه خوانی اگر صراحةً اجازت خوردن از متصدق یافته نشود و امام بفاتحه خوانی کرده باشد طعام مذکور را قبل فاتحه خوانی خوردن روا نباشد حتی که متصدق بعد فاتحه خوانی اذن دهد اما حدیث ابتدا بطعام مخصر از نماز محمول بر احتیاج طعام یا ضیاع آنست یا غلبه گرسنگی لما في اشعة اللمعات ظاهر آنست که امر با بتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد انتهی و ورای آن در ضیافت باوجود تقدیم طعام انتظار اذن میزبان گو صریح نباشد درکار هرگاه قرأت فاتحه و غیرها وایصال ثواب آن قبل خوردن بالتماس میزبان در آمد یک قلم اذن میزبان یافته نشد پس مانع فاتحه خوانی وغیرها چه خواهد بود لما في نصاب الاحتساب و ينبغي ان لا ينتظر الادام اذا حضر الخبز و ياخذ في الاكل قبل ان يوتي بالادام اكراماً

للخبز قال علیه السلام اکرموا الخبز فانها من برکات السماء
والارض قال العبد اصلحه الله تعالی وهذا فی بیته واما
فی الضیافة فینتظر الاذن وفی کنز العباد ولا یضع یده فی الطعام
الا باذن المضیف انتهی واز دلائل مشروعیت فاتحه خوانی جواز
اعراس بزرگان سلف است (وعرس نام ایصال ثواب اطعمه
متصدقه وقرأت فاتحه وغیرہا است باتعیین تاریخ وفات اولیای کرام)
وعمل اعراس واجابت آن از علمای کرام ومشائخ عظام جاری
بوده است لما فی ما ثبت من السنة فی ایام السنة للشیخ عبد الحق
الدهلوی رح فی روایات اختلاف یوم وفاة غوث الثقلین
شیخ المشارق والمغارب محبوب الرحمن علیه افضل الصلوة
والسلام یصرح مرجحها تاسع ربیع الثانی حیث قال فبهذه الروایة
یکون عرسه تاسع ربیع الآخر وهذا هو الذی ادرکنا علیه سیدی
الشیخ الامام العارف الکامل الشیخ عبد الوهاب القادری الحنفی
المکی فانه قدس سره کان یحافظ فی یوم عرسه هذا التاریخ اما
اعتبارا علی هذه الروایة او من شیخه الشیخ الکبیر علی
المتقی المکی او من غیره من المشائخ رحمة الله تعالی علیهم
اجمعین وقد اشتهر فی دیارنا هذا هذا الیوم الحادی عشر
وهو المتعارف عند مشائخنا من اهل الهند من اولاده رضی عنهم
ولما فی جامع البرکات ایضاً کہ امام عبد الوهاب متقی مکی بروز مولود

آن حضرت ﷺ در روز عرس حضرت غوث الثقلین رض عرس شیخ خود شیخ علی متقی مکی در عرس ولد خود طعام وافر می پختند و بخورانیدن علماء صلحاء و فقرا میدادند انتهی * ومخفی نیست که عرس رسمی است در دیار هند با تعیین تاریخ وفات بزرگان بتقریب آن بسیار طعام تیار می سازند و بر محضر آن فاتحه و درود و ادعیه خوانده ایصال ثواب می نمایند و میان فاتحه خوانی و عرس فرقی نیست مگر از جهت تعیین تاریخ و عدم آن بس حسب زعم منکرین کار خیر فاتحه لازم می آید که مولانا شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه و مشائخ شان مبتدع باشند نعوذ بالله من هذا القصد واز جمله دلائل فاتحه خوانی و ایصال ثواب آن بروح اموات فعل رسول خدا ﷺ است که رسول مقبول بروح حضرت سید الشهداء امیر حمزه رض طعام شام طعام سوم روز و دهم روز و چهلم روز و ششماهه و سالیانه تیار کرده ایصال ثواب فرمودند و صحابه کرام نیز همچنین کرده اند هر که این را منکر باشد فعل رسول خدا ﷺ و صحابه را منکر شده باشد کذا فی مجموع النادرات نقلا من خلاصة الفقه واز دلائل مشروعیت فاتحه خوانی قاعده الامور بمقاصدها است چنانکه در اشباه مرقوم است یعنی حسن و قبح هر عمل مربوط است بمقاصد آن یعنی اگر غرض از ان عمل نیکی باشد ان عمل نیک و اگر مقصود از ان عمل بدی است آن

عمل بدعتی کہ سجدہ اگر بہ نیت تحیہ باشد بپادشاہان آن را
کفر نگفتہ و اگر بہ نیت عبادت باشد آنرا کفر صریح دانستہ اند وہمچنین
خوردن بہ پری شکم اگر بہ مقصود شہوت باشد آنرا حرام گفتہ اند
و اگر بہ مقصود تقوی برای روزۂ فردا یا بخاطر ضیف باشد آنرا مستحب
دانستہ اند و مانند این امثلہ کثیر است وہرگاہ مقصود از فاتحہ خوانی
فقط ایصال ثواب بارواح مومنین باشد نہ ادای رسوم جہال
و ایصال ثواب کار نیک و مفتاح ابواب خیرات و مبرات است
پس بیشک مشروع و حسن شد کما لا یخفی علی الفقیہ
البصیر لا سفیہ الضریر واز جملہ ادلۂ مشروعیت آن تعامل
حرمین شریفین است زادہما اللہ شرفاً کہ خواص و عوام آنجا بہ نیت
ایصال ثواب اقسام طعام تیار کردہ قبل احضار آن در مجالس فاتحہ
و سورۂ دیگر و درود و بعضی ذکر میلاد شریف خواندہ ایصال ثواب
آن بارواح اموات می نمایند و مفتیان و قضاۃ و مدرسین مکۂ معظمہ
و مدینۂ منورہ بمشروعیت فاتحہ خوانی با حضار اطعمہ وعدم آن بارہا
فتوی دادہ اند چنانچہ تقریظ علمای مکۂ معظمہ و فتوای شان در ذیل
این فتوی مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالی و فقہا تعامل حرمین
شریفین را از ادلۂ شرعیہ مثل کتاب و سنت و اجماع
و قیاس گردانیدہ اند از ادلہ مشروعیت فاتحہ خوانی قاعدۂ مستمرۂ
فقہ است کہ عموم بلوی از اسباب تخفیف است لو فرضنا اگر

در فاتحه خوانی چیزی از قبح شرعی موجود باشد پس هرگاه اکثرین عوام وخواص هند و بنگاله و عرب تجویز آن و عمل آن می کنند حتی که آنرا مفتاح الخیرات والمبرات تصور یده اند منع همه ازان عمل حرجیست عظیم و ضرریست جسیم و تنگی است بر مردمان قال الله تعالی مَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ الآية قال الله تعالی يُرِيْدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيْدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وعلاوه آنکه منع فاتحه خوانی سد باب ایصال ثواب است اگر آنرا همه علمای دیار متفق شده ممنوع سازند وجود ایصال ثواب وخیرات و ضیافات آن یکقلم مثل عنقا از دار دنیا معدوم خواهد شد الا ما شاء الله قال صاحب الاشباه فی بیان اسباب التخفیف السادس العسر وعموم البلوی كالصلوة مع النجاسة المعفو عنها كما دون ربع الثوب من المخففة وقدر الدرهم من المغلظة ودم البراغيث والبق فی الثوب وان كثر وبول ترشش علی الثوب قدر رؤس الابر وطين الشوارع وبول سنور فی غير اوانی الماء وعليه الفتوی

از جمله دلائل مشروعیت فاتحه خوانی قاعده حسن الكل بحسن الاجزاء است یعنی هرگاه اجزای یکشی بانفرادها حسن باشند چون همه مجتمع شوند نیز حسن باشد بلکه نور علی نور گردد چنانکه قبح الاجزاء قبح الكل را لازم است و فاتحه خوانی فیما نحن علیه هر جزوی ازان حسن است یعنی ایصال ثواب گذشتگان و ترویح ارواح بزرگان از اولیان

و پیغمبران و اطعام غربان و مسکینان و خاطر نوازی عالمان و
فاضلان و اکرام صالحان و تطهیر مکان و قرائت قرآن و اذکار رحمان
و درود رسانی سید پیغمبران و ضیافت مهمان و دفع خذلان و
رغم شیطان و انتخاب افضل الاوان و بر مادران و پدران
و احضار ثمار و فواکه بیگران و نشر ای نفائس فراوان و توسیع
رزق اهل و خانه باشان و تجدید اتحاد بین الاخوان و صله رحم
اقربا و جیران و اشاعت خیرات بی پایان و امثال آنها ست
همه آن حسن است هرگاه فاتحه خوانی ازین اشیای نفیسه مرکب
شد در مشروعیت آن شکی باقی نماند و بآیه مجموعی موجب تکثیر
ثواب گردید پس البته فاتحه خوانی در پایه استحباب رسید
بدعت و ضلالت را چه دخل و این مانند آنکه کسی در ایام صیام
نمازهای نافله و اطعام مساکین و تعلیم طلبه و غیر ذلک امور حسنه را
جمع نماید پس آن مستحب و موجب تکثیر ثواب گردد و از
دلائل مشروعیت آن قاعده کلیه فقها است که در هر امری خواص و عوام
مبتلا باشند و در منع آن تنگدلی اکثر مردمان بلاد و قری متصور باشد
در آن حالت مفتی را باید که آسانی و رفاهیت مردمان جوید و در تجویز
آن حتی الوسع کوشد لما فی الفتاوی القنیة ینبغی للمفتی ان یفتی
للناس بما هو اسهل علیهم کذا ذکره البزدوی رح فی شرح
الجامع الصغیر و ینبغی للمفتی ان یاخذ بما لا یضر فی حق غیره

خصوصاً في حق الضعفاء لقوله عم لعلي ومعاذ رض حين بعثهما
الى اليمن يسّرا ولا تعسّرا انتهى ولقوله عم انما بعثتم
ميسرين ولم تبعثوا معسرين وخير دينكم ايسره وافضل
امتي الذين يعملون بالرخص كذا في العقد الفريد
للشرنبلالي وشاه ولي الله محدث دهلوي در عقد الجيد في احكام
الاجتهاد والتقليد فرموده في عمدة الاحكام من كشف البزدوي
يستحب للمفتي الاخذ بالرخص تيسيراً على العوام مثل التوضي
بماء الحمام والصلوة في الاماكن الطاهرة بدون المصلى القول
واز انجمله قاعدهٔ كليهٔ فقه است كه ضرورت ممنوع را مباح مي گرداند
لما في الاشباه وغيره الضرورات تبيح المحذورات والضرر يزال
هرگاه متحقق گرديد كه عامهٔ مسلمين قرى وامصار شرقاً وغرباً
فاتحه خواني را از انفع خيرات واثوب مبرات مي فهمند ومفتاح
ايصال ثواب ميدانند ودر منع آن في الحقيقت سد باب ايصال
ثواب است اگر علما فاتحه خواني را بالاتفاق منع فرمايند اكثر عوام
ضيافات واطعامات ايصال ثواب را يكقلم ترك خواهند گفت وبرتقدير
سد باب آن هزاران توكل پيشگان از قسم اهل علم وطلبهٔ علم
وخوندكاران قريات ذليل الاوقات خواهند شد وآن امري
است بغايت شنيع پس تجويز فاتحه خواني سبب دفع مذلت
شان گرديد پس رعايت صلاح ورفاهيت غرباي اهل علم كه خواص

بندگان خدا اند چه قدر اهم امور دین است قابل تامل است *

اما آنکه بعض منکرین متعصبین می گویند که فاتحه حرام یا بدعت شنیعه است و اطعمهٔ صدقه که به محضر یا غیبت آن فاتحه خوانی می نمایند حرام مثل لحم خنزیر گردد بلکه مثال پاخانال خوک نیست و گاهی هم گویند که مرتکب کبیره میشود بلکه بر خوف کفر است چه آن شقی نمی داند که چون او بیهانا سورهٔ معظمه فاتحه می کند و خواندن آنرا حرام و بدعت شنیعه گفته بکبائر معصیت گرفتار می شود و فی العقائد و رد النصوص کفر الی قوله والاستهانة بها کفر والاستهزاء علی الشریعة کفر *

و نیز بسبب تحریم حلال یعنی حرام گفتن اطعمهٔ ایصال ثواب که سوره فاتحه دران خوانده شده است و آن حلال طیب است بزه کار می شود قال الله تعالی لم تحرم ما احل الله لك الآیة باز منکر متعصب می گوید ما فاتحه را حرام نمی گویم بلکه فتیه را حرام می گوئیم بگوئیم اکنون بدو وجه مرتکب معصیت شد اول بسبب اهانت سورهٔ قرآنیه و تحریم حلال دوم بسبب تغیر اسم فاتحه که منصوص بها است نعوذ بالله منه ومن قوله اما آنکه بعضی از منکرین متعصب و جهال می گوید که در فاتحه خوانی تشبه است با هنود که هنود جهت اموات خود اطعمه تیار کرده و ریاحین و ثمار حاضر آورده پیش روی برهمن خود ها بنهند پس او کلمات کفر دران خوانده تقسیم می نماید پس جهال مسلمانان از هنود دیده این عمل اخذ کرده اند [illegible] و انه صلی الله علیه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم اقول هر عملیکه راجع

باصلی از اصول دین باشد چنانکه از دلائل متعدده ایصال ثواب دانستی اگر باعمل کفار مشابه گردد آنرا تشبه نباید گفت وآن در تحت حدیث مذکور داخل نباشد چراکه شما معنی تشبه نمی دانید واز خصائص ابواب بنی بصر است تشبه ماضی از تفعل است واز خاصیات تفعل تکلف در ماخذ است نحو تجوع وتکوف یعنی بتکلف خودرا گرسنه ظاهر نمود همچنین کوف پس مراد درینجا همین بود که هرکه بتکلف خودرا درین عمل مشابه هنود در سازد او از هنود باشد وپر ظاهر است که کسی از جهال عوام عمل فاتحه خوانی را باین اراده نمی نماید که او را مردمان هنود گویند علاوه آن ظاهر کرکراهت تشبه باکفار مخصوص در امورات مذمومات است نه در محمودات ونیز قصد تشبه باکفار نا هنجار باشد نه درانکه مقصود تشبه نباشد حال آنکه ایصال ثواب فاتحه خوانی واطعمه متصدق بهابا وضار آن از محمودات است نه از مذمومات نه فاعل آنرا قصد تشبه باکفار واهل بدعات * فی الدر المختار فان التشبه بهم لایکره في کل شيء بل في المذموم وفیما یقصد به التشبه کما فی البحر وفي رد المحتار تحت قوله لان التشبه بهم لایکره في کل شيء فانا ناکل ونشرب کما یفعلون بحر عن شرح الجامع الصغیر لقاضیخان ویؤیده ما فی الذخیرة قال هشام رایت علی ابیوسف نعلین مخصوفین بمسامیر فقلت اتری بهذا الحدید باسا قال لا قلت سفیان وثور ابن یزید کرها ذلك لان فیه تشبها بالرهبان فقال

بندگان خدا اند چه قدر راهم اموز دین است قابل تأمل است *

اما آنکه بعض منکرین متعصبین می گویند که فاتحه حرام یا بدعت شنیعه است و اطعمه صدقه که بحضور یا غیبت آن فاتحه خوانی می نمایند حرام مثل لحم خنزیر گردد بلکه مثل پاینخال خوک نیست و گاهی هم گویند و نیز مرتکب کبیره میشود بلکه بر دخوف کفر است چه آن شقی نمی داند که چه بی ادبیهانا سوره معظمه فاتحه می کند و خواندن آنرا حرام و بدعت شنیعه گفته باین معصیت گرفتار می شود و فی العقائد و رد النصوص کفر الی قوله والاستهانة بها کفر والاستهزاء علی الشریعة کفر *

و نیز بسبب تحریم حلال یعنی حرام گفتن اطعمه ایصال ثواب که سوره فاتحه دران خوانده شده است و آن حلال طیب است بزه کار می شود قال الله تعالی لم تحرم ما احل الله لك الآیة باز منکر متعصب می گوید ما فاتحه را حرام نمی گوییم بلکه فتیه را حرام می گوییم بگوییم اکنون بدو وجه مرتکب معصیت شد اول بسبب اهانت سوره قرآنیه و تحریم حلال دوم بسبب تغیر اسم فاتحه که منصوص بها است نعوذ بالله منه و من قوله اما آنکه بعضی از منکرین متعصب و جهال می گوید که در فاتحه خوانی تشبه است باهنود که هنود جهت اموات خود اطعمه تیار کرده و ریاحین و ثمار حاضر آورده پیش روی برهمن خود ها بنهند پس او کلمات کفر دران خوانده تقسیم می نماید پس جهال مسلمانان از هنود دیده این عمل اخذ کرده اند و قوله ﷺ من تشبه بقوم فهو منهم اقول هر عملیکه راجع

باملی از اصول دین باشد چنانکه از دلائل متعدده ایصال ثواب دانستی اگر با عمل کفار مشابه گردد آنرا تشبه نباید گفت و آن درتحت حدیث مذکور داخل نباشد چرا که شما معنی تشبه نمی دانید و از خصائص ابواب بی بصر باستید تشبه ماضی از تفعل است و از خاصیات تفعل تکلف در ماخذ است نحو تجوع و تکوف یعنی بتکلف خود را گرسنه ظاهر نمود همچنین تکوف پس مراد دریتجا همین بود که هر که بتکلف خود را درین عمل مشابه هنود در سازد او از هنود باشد و پر ظاهر است که کسی از جهال عوام عمل فاتحه خوانی را باین اراده نمی نماید که او را مردمان هنود گویند علاوه آن ظاهر که کراهت تشبه با کفار مخصوص در امورات مذمومات است نه در محمودات و نیز قصد تشبه با کفار نا هنجار باشد نه درانکه مقصود تشبه نباشد حال آنکه ایصال ثواب فاتحه خوانی و اطعمه متصدق بها یا وضار آن از محمودات است نه از مذمومات نه فاعل آنرا قصد تشبه با کفار و اهل بدعات * فی الدر المختار فان التشبه بهم لا یکره في کل شيء بل في المذموم وفیما یقصد به التشبه کما فی البحر وفي رد المحتار تحت قوله لان التشبه بهم لا یکره في کل شيء فانا ناکل ونشرب کما یفعلون بحر عن شرح الجامع الصغیر لقاضیخان ویویده ما في الذخیرة قال هشام رایت علی ابیوسف نعلین مخصوفین بمسامیر فقلت اتری بهذا الحدید باسا قال لا قلت سفیان وثور بن یزید کرها ذلك لان فیه تشبها بالرهبان فقال

كان رسول الله ﷺ يلبس النعال التي لها شعر فقد اشار الى ان صورة المشابهة فيما يتعلق به صلاح العباد لايضر القول اما كراهت سكوت عند الاكل لتشبه اليهود وكراهت لبس خاتم در خنصر يسرى لتشبه الروافض محمول است بر مرجوحيت وكراهت تنزيهى ورنه بالمانيت مذكوره در تحت حديثى كه حكم آن اشد است داخل نگردد فتدبر اما آنكه بعضى از متعصبين اهل علم مى گويند كه اكثر عوام در لوازم فاتحه خوانى مشابهت با هنود قصدًا مى نمايند وآن معصيت است واكثر جهال اعتقاد حضور ارواح وخوردن آنها از ان اطعمه ميدارند لهذا مرغوبات ميت را دران خاصةً مى دهند وآن جهل است ونيز غيب دانى را جهت اموات ثابت مى نمايند وآن كفر است وبعضى از جهال حيوان وخوردنى ديگر را بنام اموات نذر مى نمايند وآنرا بقبور مى برند وعمل فاتحه دران كرده مى خورند ومى خورانند ونذر لغير الله وحمل الى القبور حرام است وبعضى از عوام ايام خاصه را جهت فاتحه خوانى متعين كرده آنها را بر خود ها التزام كرده است كه بدون آن وقت ميت مثاب نمى شود وآن سفاهت است وبعضى از جهال اطعمه مصدقه را بحصص متعدده تقسيم كرده مى گويند اين طبق براى خدا است وآن براى پيغمبر خدا وآن براى پدر من واين جهل جاهليت است لهذا فاتحه خوانى حرام است يا بدعت شنيعه اقول مجيبا هر كه اين كارها در فاتحه خوانى مى نمايد وهمين اعتقاد دارد براى وى گناه لازم است نه نفس فاتحه خوانى وايصال ثواب بسبب اينها حرام وبدعت گردد

نعما شا و کلا فتوای ما در تجویز فاتحه خوانی در انصورت است که فاتحه خوانی از همه محذورات و بدعات خالی باشد مثلا بعضی از جهال اهمان دول روز عیدین صلوة عید را با رقص و غنا و لهو ولعب جمع می نمایند پس از ان لازم نمی آید که نفس صلوة عیدین حرام و بدعت گردد بلکه فاعل آن از ان گناهگار می شود چنانکه اگر با جنازه زنان نوحه کنندگان باشند ترک صلوة جنازه جائز نباشد لما فی شرح الوقایة لان اجابة الدعوة سنة فلا تترك بسبب بدعة كصلوة الجنازة تحضرها النائحة پس هرگاه برای ایصال ثواب زمانی و مکانی در شریعت متعین و مقرر نیست فاعل آن مختار است که بلا تعیین زمان و مکان هرگاه قادر شود اطعمه صدقه مهیا کرده فاتحه و درود خوانده ایصال ثواب بوجه مسنون نماید و هر طعام و هر چیزیکه جهت فقرا و مساکین اصلح و انفع باشد اختیار نمودن افضل است و مقتدای قوم و مولویان را باید که هرگاه عامی را در بدعتی شنیع و رسمی قبیح مبتلا بینند بموعظه حسنه تنبیه نموده از منهیات شرعیه حتی الوسع باز دارد قال عليه السلام اذا رای احد منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه وان لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان بدانکه در فاتحه خوانی واجب و لازم است که اعتقاد وجوب تعیین زمان و مکان و کیفیت و کمیت یافته نشود و خالی باشد از استحلال معصیت و تحریم حلال و عکس آن و الزام ما لا یلزم مثل تعظیم مالیس بمعظم و تحقیر مالیس بمحقر و تغییر شرائع و ایجاب المباح و اصرار علی المباح و غیر ذلک

چنانکه جهال در وقت طبخ و تیاری طعمه وغیرها از اشیای صدقه اذعان حضور ارواح اموات وعلم آنها مثبتان غیب بنوعیکه بخوف بیزاری ارواح ایشان اطفال خرد ساله را از مس اشیای مذکوره ممنوع سازند که آن کفر است و در احضار طعام ظن حلول ارواح اموات یا دخول اثر فاتحه دران یا تناول اموات ازان که آن جهل وعبث است یا پرستش اطعمه مثل کفار که آن مشابهت بکفره است و تخصیص متناولان چنانکه نیاز سیدة النساء و غوث اعظم را بدستور جهال هند جز در خورش سادات نباید داد که آن تحریم حلال است و اعتقاد عدم جواز فاتحه بدون حضور اطعمه که آن التزام مالایلزم است و تعیین وقت بدینوع که پیش یا پس همانوقت معین ناروا است و تعیین کیفیت مثل چهار دانه باین اعتقاد که غیرهاان ناروا ست و تعیین کمیت مثل سه منی باین اعتقاد که بیش یا کم ازان ناجائز است که آنها اصرار علی المباح است وغیر ذلك من الرسوم الجاهلة والبدع المخترعة من الجهلة که همه آن واجب الاحتراز والاجتناب است هرگز بعمل نه آید اعاذنا الله منها ومن الوساوس الشیطانیة * و التعصب والحمیة الجاهلیة * والله تعالی اعلم * وعلمه احکم * وعلیه التوکل وبه استعین * وصلی الله علی محمد وآله واصحابه اجمعین * لمولفه عبد الودود اصلح الله شانه * فتوای حضرت استاذ عالم مولانا الاکرم الشیخ الحاج المولوی عبد العلی السدوی نفعنا الله ببرکاته دربارهٔ جواز فاتحه خوانی با تقریظ هاي مکه معظمه و

مهور شان کہ وقت مراجعت از مکہ معظمہ آوردہ بودند (نقل مطابق اصل) ما قولکم یا سادات العلماء رحمکم الله تعالی فی هذه المسألة ان کثیرا من الناس یصنعون اطعمة الصدقة لاکل الفقراء فهم والقراء یقرؤن سورة الفاتحة وغیرها من سور القران للاموات عند اخراج اطعمة الصدقة بحضرتها وغیبتها ثم یدعون الله تعالی بحاجة ایصال ثواب قراءة سور القرآن والاطعمة المتصدقة بقولهم اللهم اوصل ثواب السور المقروءة وهذه الاطعمة الی ارواح فلان وفلان فهل یجوز جعل ثواب قرأة الفاتحة وغیرها من سور القرآن وثواب الاطعمة المذکورة للاموات ام لا وهل یصل الثواب الیهم ام لا وکذلك الدعاء والمناجاة لایصال ثواب سور القرآن والاطعمة المتصدقة بحضر الاطعمه بقولهم اللهم اوصل ثواب السور المقروءة وهذه الاطعمة الی ارواح فلان وفلان جائز ام لا بینوا توجروا

* الجواب * یجوز جعل ثواب قرأة سورة الفاتحة وغیرها من سور القرآن وثواب الاطعمة المذکورة للاموات ویصل الثواب الیهم لما فی الفتاوی العالمگیریة والاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة کان او صوما او صدقه وغیرها کالحج وقرأة القران والاذکار وزیارة قبور الانبیاء علیهم الصلوة والسلام والشهداء والاولیاء والصالحین وتکفین الموتی وجمیع انواع البر کذا فی غایة السروجی شرح الهدایة وفی رد المحتار علی الدر المختار وعن انس رض قال یا رسول الله انا

نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعوا لهم فهل يصل ذلك لهم قال نعم انه ليصل اليهم وانهم ليفرحون به كما يفرح احدكم بالطبق اذا اهدى اليه رواه ابو حفص العكبري وكذلك الدعاء والمناجاة بمحضر الاطعمة بقولهم اللهم اوصل ثواب السور المقروءة وهذه الاطعمة الى ارواح فلان وفلان جائز لان مطالبهم وصول اعمالهم البدنية والمالية المرقومة الى ارواح الاموات والظاهر ان معنى الدعاء رفع الحاجات الى رافع الدرجات فيجوز الدعاء لايصال ثواب السور المقررة والاطعمة المتصدقة الذي هو المطلوب والحاجة لهم قال تبارك وتعالى فادعوني استجب لكم والله تعالى اعلم

تأملت الجواب فوجدته موافقا للصواب والله الهادي وعليه اعتمادي وانا الفقير الى الله تعالى البرجمال بن عبد الله شيخ عمر رئيس المدرسين ببلد الله الامين عفا الله عنه وعن جميع المسلمين (شيخ جمال)

تأملت الجواب فوجدته موافقاً لما عليه اهل السنة والجماعة اما ال الله الهداية الى طرق الصواب قاله بفمه وامر برقمه الفقير الى ربه المتعال صديق بن عبد الرحمن كمال المدرس بالحرم الشريف المكي عفى عنهما آمين (صديق عبد الرحمن كمال)

هذا الجواب صحيح موافق للمرجح في مذهب اهل السنة والجماعة كتبه الفقير الى رحمة الرحيم الرحمن احمد بن زيني دحلان خادم الفقراء بالمسجد الحرام صانه الله تعالى (احمد دحلان)



کتاب العبادات

* ماقولکم فحول العلماء رح * اندرینکه درباره استنجا بعد شاشیدن واندن بعض م. گویند که اگر فقط از آب بشویند وکلوخ نگرفته باشند طهارت حاصل نشود ونماز جائز نباشد درشرع تفصیل آن چیست بینوا توجروا

الجواب * درخروج بول یاغائط اگر اطراف مخرج ملوث نگردد استنجا فقط ازکلوخ کافی باشد واین بدرجه ادنی است واگر صرف از آب بشویند نیز کفایت می کند واین بدرجه اوسط است اما جمع کردن درمیان آن هردو افضل و سنت است بشرطیکه عورت منکشف نگردد وگرنه جهت ادای سنت فرض را ترک کردن لازم آید ودرهمه صورت های مرقومه بانفرادها طهارت حاصل میشود ونماز بآن جائز فی الدر المختار والغسل بعد الحجر بلا کشف عورة سنة فی القنیة من علیه استنجاء الماء اذا لم یجد موضعا خالیا یترکه لان کشف العورة منهی عنه والاستنجاء مامور به والنهی راجح علی الامر فی الطحطاوی الجمع بینهما هی المرتبة العلیا ویلیه الماء ثم الحجر * واگر نجاست از مخرج تجاوز کرده گرد مخرج را ملوث گرداند پس اگر مقدار درهم باشد یا کمتر ازان نیز همان حکم دارد واگر زائد از قدر درهم اطراف مخرج

ماست گردیده باشد از آب شستن نجس گردد و صرف کلوخ
کفایت نمی کند * لما فی الدر المختار یجب ای یفرض غسله ان
جاوز المخرج نجس مانع انتهی والله اعلم * لمولانا محمد
وجیه رح *

* ما قولهم رح * اندرینکه ماهی اربیان یعنی جهینگا یا چنگاری
که بعضی آنرا بسبب عدم مشابهتش با ماهی حرام یا مکروه گویند
حکمش چیست * الجواب * حلال است چرا که در عرف
عام و لغت و طب آنرا ماهی گویند اما در عرف عام پس ظاهر
است که در جمیع اسواق و مصار و قری آنرا جهینگا مچهلی گویند
و نیز اهل لغت بر اربیان اطلاق سمک نموده فی القاموس
الاربیان بالکسر سمک کالدود وفی الصراح اربیان نوع از
ماهی است و در اصطلاح طب نیز کما فی مخزن الادویة
روبیان اربیان نیز آمده در فارسی ماهی روبیان و ماهی
ملنگ و بهندی جهینگا مچهلی نامند پس باتفاق همه ماهی بودن اربیان
ثابت شد و ماهی بجمیع اقسام آن حلال است لما فی الهدایة
لا باس باکل الجریث والمارماهی وانواع السمک وفی
الدر المختار حل الجراد وانواع السمک وکذا فی السراجیة
والحمادیة وفی التهذیب کل ما یعیش فی الماء حرام الا
السمک ویدخل فیه جمیع انواعه و بعضی آنرا حرام یا مکروه گو

بنا بر تعلیل آنکه مشابهت ماهی ندارد چنانچه در کنز العباد است و این تعلیل ناقص و غیر صحیح است بلکه تسمیه باسم سرک کافیست چرا که مار ماهی نیز مشابهت ماهی ندارد بلکه مشابه مار است باوجود آن حلال بعین است بجهت اطلاق اسم ماهی بر آن کما هو من عبارة الهداية وغيرها و نیز صاحب نسب الحیوان بکست جهینگا ماهی تصریح نمود حیث قال جهینگا ماهی در حالت و حرمت آن اختلاف است لیکن صاحب انواع لغة کنتوی مرین است که حلال است انتهی * والله اعلم *

مولانا محمد رحیم رح * ما قولون رح * اندرینکه مسلم را جائز است که خدمتگاری هنود و نصاری نماید بجز اتفاق غیر از خمر و گوشت خوک یا برداشتن اوانی آنها اند شرعا جائز بود یا نه * الجواب * جائز ولا باس به است لما يستفاد من الفتاوي السراجية آجر نفسه من مجوسي ليوقد له النار لا باس به وهكذا يفهم من اقوال اكثر الفقهاء والله اعلم * بالعالم *

* ما قولهم رح * اندرینکه سلام گفتن بزرگ مر خورد را سنت است یا عکس آن و ترک سلام موجب اثم است یا نه و بر کدام کدام سلام گفتن ممنوع است و رد سلام واجب است یا نه و بر کدام صورت واجب نه * الجواب * فی اکثر العمل مذاهب در عبارة مسعودی سنت است سلام آن است که

همان بر خرد سلام گوید و شهری بر روستائی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی‌بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد و هر که بجاه و نعمت و عمر زیاده‌تر بود سلام ویرا بود فرمود رسول خدا صلعم من این ادب از پروردگار خود آموخته‌ام که در شب معراج اول او فرمود السلام علیك ایها النبي و رحمة الله و برکاته و ترک سلام بزه‌کاریست و سلام کردن بر شخصیکه در عبادت مشغول است مانند قاری قرآن و واعظ و موذن و معلم و متعلم و قاضی وقت قضا ممنوع است و گناه و رد سلام واجب اما بر مذکورین واجب نه * لما فيه ایضاً قال الفقيه اذا دخل جماعة علی قوم فان ترکوا السلام اثموا کلهم وان سلم واحد منهم جاز عنهم جميعاً وان سلموا کلهم فهو افضل وان ترکوا الجواب کلهم اثموا ويکره السلام عند قرأة القرآن وعند ذکر العلم والاذان والاقامة ويکره التسليم علی القاضي وعلی من يتذکر العلم وعلی القاضی اذا جلس للقضاء ولو سلم اثم واختلفوا الی الجواب قال بعضهم لا يجيبون وهو الصحيح وفيه ایضاً ومنه اذا قال السائل علی الباب السلام عليکم لا يجب رد السلام لان هذا السلام ليس للتحية بل اشعاراً لسواله فلا يرد والله اعلم *

ما قولکم رحمکم الله تعالی

از رینکه نماز نخواندن و روزه نداشتن و دیگرانرا ازان منع کردن

وانکار کردن ازان وترک کردن سنن از راه استخفاف چه حکم دارد وصوم حکم صلوة دارد یا نه بینوا توجروا الجواب *

تارک صلوة فاسق است قید کرده خواهد شد حتی که نماز بخواند وبروایتی تازیانه زده شود تعزیرا حتی که خون جاری شود وبروایتی اگر قصداً نماز را ترک کند قتل کرده خواهد شد ومنکر صلوة کافر است * لما فی الدر المختار ویکفر جاحدها لثبوتها بدلیل قطعی وتارکها عمداً مجانةً ای تکاسلاً فاسق حتی یحبس فی حق العبد فحق الحق احق وقیل یضرب حتی یسیل منه الدم وعند الشافعی رح یقتل بصلوة واحدة حدا وقیل کفرا وفی العالمکیریة الصلوة فریضة محکمة لا یسع ترکها ویکفر جاحدها کذا فی الخلاصة وقال رسول الله صلعم العهد الذی بیننا وبینهم الصلوة فمن ترکها فقد کفر کذا فی المشکوة * وتارک سنت ملعون است * لما فی المشکوة ستة لعنتهم ولعنهم الله وکل نبی یجاب الی قوله عم التارک لسنتی وقال صلعم کل امتی یدخلون الجنة الا من ابی وقیل من ابی قال من اطاعنی دخل الجنة ومن عصانی فقد ابی * یعنی تارک سنت داخل بهشت نخواهد شد وحکم صوم مثل حکم صلوة است * لما فی الدر المختار والصوم کالصلوة علی الصحیح وفی الطحطاوی وکذا یفعل فی الذی یفطر فی رمضان حتی یحدث توبة والله اعلم * لمولانا محمد وحید رح * مافولم رح *

اندرینکه خواندن نماز در گورستان و در مسجدیکه در قبرهای مسلمانان بنا کرده شده مکروه است یانه * الجواب *
مکروه است * لما في العالمگیریه ویکره الصلوة في تسع مواطن في قوارع الطريق ومعاطن الابل الى قوله والمقبرة وفي الزيلعي ويكره ان يصلي على القبر او يصلي بين القبور * وفي المشكوة عن ابي سعيد رض قال قال رسول الله صلعم الارض كلها مسجد الا المقبرة الحديث و اگر در گورستان جائی برای نماز تیار کرده شده و در انجا و در جوانب آن قبر نیست در انجا نماز جائز میتواند شد * لما في قاضيخان ويكره الصلوة في سبع مواطن الى قوله الصلوة في المقبرة لانه تشبيه باليهود فان كان فيها موضع اعد للصلوة فيه و ليس فيه قبر ولا بجانبه لا باس به والله اعلم * لرحل عالم

ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندرینکه بمکان واحد و زمان واحد صلوة واحده را جدا جدا باجماعت ادا کردن معصیت است یانه * الجواب معصیت است زیراچه جماعت نزد حنفیه بروایتی سنت موکده است بروایتی واجب و ترجیح مر وجوب راست * لما في الدر المختار الجماعة سنة موكدة وقيل واجبة وعليه العامة اى عامة مشائخنا وبه جزم في التحفة وغيرها وهو الراجح عند اهل المذهب وفيه ايضاً فتسن او تجب ثمرته تظهر في الاثم بتركها مرة الى قوله

القادر بن على الصلوة بالجماعة من غير حرج * وفي الطحطاوي بانه لا يرخص لاحد في تركها بغير عذر الى قوله ويجب التعزير على تاركها من غير عذر * يعني بر تارك جماعت بلا عذر تعزير واجب است * وفي ترجمة الهداية * نزد پیغمبر خدا صلعم جماعت از سنت هدی است تخلف نمی ورزد از ان مگر منافق في الفقه الاكبر فمن ترك الجمعة والجماعة خلف الامام الفاجر فهو مبتدع عند اكثر العلماء هرگاه تارک جماعت معزر و منافق و مبتدع می شود پس مجوز و مبیح ترک جماعت انقص واخبث از ان خواهد شد * والله اعلم ما قولهم رحمهم الله دریناه شخصی ترک جماعت را در نماز فرض مباح می گوید اگر کسی اورا درین امر ملامت نماید اورا کافر و شیطان و ملعون می گوید حکمش چیست * الجواب هرگاه تارک جماعت موافق روایات فتوای سابقه آثم و معزر گردید لامحاله هر اینه منفذ حکم شرع خواهد بود زیرا که منع از افعال ممنوعه هر مومن را میرسد في اشعة اللمعات * وآحاد مسلمین را می رسد که امر و نهی کند پس منفذ حکم شرع مستحق اجر و ثواب خواهد شد نه لائق لعن و تکفیر * قال على القاري لا يجوز ان يرمي مسلم بكفر و فسق وايضاً فيه لان النبي صلعم نهي عن لعن المصلين ومن كان من اهل القبلة * وفيه والمؤمن لا يجوز لعنه * و جائز نیست تکفیر و لعن

مسلم اگرچه مرتکب کبیره باشد * في الفقه الاکبر ولا نکفر مسلماً بذنب من الذنوب وان کان کبیرة وفي شرحه ولا یلعن صاحب الکبیرة * وکتب احادیث بدین معنی مشحون است که اگر یکی دیگری را گه فاسق وکافر نیست فاسق وکافر گفت خود فاسق وکافر گشت زیرا چه چون مومن را کافر خواند ایمان را کفر دانست ودین اسلام را باطل اعتقاد کرد * هکذا فی اشعة اللمعات وقال صلعم سباب المؤمن فسوق * الغرض دیگر را لازم است که از چنین کس پرحذر باشد حتی که توبه نماید والله اعلم

ما قولکم رح * اندرینکه شخصی خود را عالم قرار دهد اگر کسی او را بسبب فسق وکردار بدش گوید باستناد اهانة العلماء کفر کافرش گوید حکم آن چیست * الجواب

عالم مذکور را جائز نیست که دیگری را کافر گوید زیرا چه اهانت عالم کفر وقتی باشد که اهانتش بسبب علمش بود دیگر کدامی بسبب دنیوی یا اخروی باعث آن نگردد * لما في شرح الفقه الاکبر من غیر سبب دنیوی او اخروي فیکون بغضه لعلم الشریعة ودرین صورت اهانتش بسبب فسق عمل بد عالم مذکور است واگر اهانتش باحق باشد تعزیر اهانت کنند ممکن است تاهم موجب تکفیر نمی تواند شد * وفي رد المحتار اما الفاسق فقد عللوا الي قوله وبان في تقدیمه للامامة تعظیمه وقد وجب

عليهم اما انه شرعاً والله اعلم * هذه الثلثة لمولانا عبد الحي صاحب

چه مي فرمايند ارواح * اندريكه شخصي جائز الاقتدا در مسجد
نماز شروع نمود بعده ديگران براي اداي همان نماز حاضر آمدند واز
حالش آگاه باشند پس اين حاضرين اقتدا بمصلي سابق خواهند نمود يا
جداگانه جماعت قائم خواهند ساخت ومصلي مذكور نماز خود قطع كرده
شريك اوشان خواهند شد * الجواب اگر در ميان
حاضرين امام راتب نباشد اقتدا بمصلي سابق ترجيح دارد اگرچه
مفضول هم باشد بسبب شروع كردنش نماز را او لا وحرمت قطع نماز
بلا ضرورت * لما في رد المحتار ان الجماعة وان كانت مطلوبة
واجبة لكن عارض وجوبها حرمة القطع * وباوجود افضل امامت
مفضول جائز است در شرح مشكوة است ونيز درين حديث
دليلي است در جواز امامت مفضول باوجود افضل كه باوجود امير
المومنين علي رض ابن مكتوم را امامت فرمود علاوه بران رعايت
امامت افضل در صورت حضور مصليان است وقت قيام صلوة ياوقت
نصب كردن امام راتب ودرينجا هيچيكه ازين هردو موجود نيست
لما في الدر المختار الاحق بالامامة تقديما اي علي من حضرمعه
بل نصبا اي للامام الراتب * وباين همه اگر حاضرين جداگانه
جماعت قائم نمايند مصلي سابق را عذر خواهد بود كه اگر نمازش
در حد قطع بوده باشد قطع نمايد وشريك جماعت گردد وآن اينكه

سجده نکرده باشد در غیر رباعی برای رکعت دوم و در رباعی جهت رکعت سوم اما باوجود دانستن ایشان او را جائز الاقتدا بالکراهت اگر بغرض تحقیر واستخفاف اقتدا نکنند گناهگار خواهند شد قال صلعم المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا یخذله ولا یحقره هکذا فی المشکوة * محدث دهلوی گفته اهل لا اله الا الله همه اهل عزت اند وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهٖ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ والله اعلم * تعالم * ما قوله‌م رح اندرینکه سجدهٔ سهو که ساهی را در نماز واجب میشود ترک آن موجب اثم است یا نه و سجدهٔ سهو در جماعت عظیمه عیدین وجمعه که امام را جهت دفع تشویش ترک کردن جائز است مخصوص در جمعه وعیدین است یا در جماعت عظیمه نماز دیگر هم جائز * الجواب ترک سجدهٔ سهو موجب گناه است * لما فی الطحطاوی ظاهر کلامهم انه لو لم یسجد اثم لترک الواجب ولترک سجود السهو * و در جمع غفیر پنجگانه نیز امام را می رسد که برای دفع تشویش و فتنه ترک سجدهٔ سهو نماید * لما فیه ایضا والظاهر ان الجمع الکثیر فی سواهما ای الجمعة والعید کذلک * واگر در جمعه وعیدین جمع کثیر نباشد ترک سجده جائز نیست * لما فیه اذا لم یحضر فیهما ای الجمعة والعید جمع فالظاهر السجود لعدم الداعی الی الترک وهو التشویش والله اعلم * تعالم *

ما قولکم علماء الدین رحمکم الله الی یوم الیقین

اندرینکه در التحیات وقت تشهد انگشت سبابه را برداشته اشاره کردن اگرچه اکثر اصحاب متون ازان منع کرده اند سنت است یا نه و اشاره بچه طور نمودن مشروع است و اسرار سنیت اشاره چیست بینوا توجروا * الجواب اشارهٔ مذکوره بکیفیت مرفوعة الذیل مسنون است * لما فی الدر المختار لکن المعتمد ما صححه الشراح ولاسیما المتاخرون کالکمال والحلبی والبهنسی والباقانی وشیخ الاسلام الجد وغیرهم انه یشیر لفعله علیه السلام القول وفی رد المحتار ان المفتی به عندنا خلافه ای خلاف عدم الاشارة وهو الاشارة علی کیفیة عقد ثلثة وخمسین کما قال به الشافعی واحمد وفی المحیط انها سنة یرفعها عند النفی ویضعها عند الاثبات وهو قول ابی حنیفة ومحمد رحهما وکثرت به الآثار والاخبار فالعمل بها اولی اه فهو صریح فی ان المفتی به هو الاشارة بالمسبحة مع عقد الاصابع علی الکیفیة المذکورة لا مع بسطها فانه لا اشارة مع البسط عندنا الی قوله وصفتها ان یحلق من یده الیمنی عند الشهادة الابهام والوسطی ویقبض البنصر والخنصر ویشیر بالمسبحة او یعقد ثلثة وخمسین بان یقبض الوسطی والبنصر والخنصر ویضع راس ابهامه علی حرف مفصل الوسطی الاوسط ویرفع الا

صبح عند النفي ويضعها عند الاثبات اه الى قوله وعن كثير من المشائخ لا يشير اصلا وهو خلاف الدراية والرواية الى قوله وفي القهستاني وعن اصحابنا جميعاً انه سنة فيحلق الابهام اليمنى والوسطى ملصقاً رأسها برأسها ويشير بالسبابة اه فهذه النقول كلها صريحة بان الاشارة المسنونة انما هي على كيفية خاصة وهي العقد او التحليق واما رواية بسط الاصابع فليس فيها اشارة اصلا ولهذا قال في الفتح وشرح المنية وهذا اي ما ذكر من الكيفية فرع تصحيح الاشارة اي مفرع على تصحيح رواية الاشارة فليس لنا قول بالاشارة بدون تحليق ولهذا اقتصرت الاشارة بهذه الكيفية في عامة الكتب كالبدائع والنهاية و معراج الدراية والذخيرة والظهيرية وفتح القدير وشرحي المنية والقهستاني والحلية والنهر وشرح الملتقى للبهنسي معزيا الى شرح النقاية وشرحي درر البحار وغيرها كما ذكرت مبا راتهم في رسالة سميتها رفع التردد في عقد الاصابع عند التشهد وحررت فيها انه ليس لنا سوى قولين الاول وهو المشهور في المذهب بسط الاصابع بدون الاشارة والثاني بسط الاصابع الى حين الشهادة فيعقد عندها ويرفع السبابة عند النفي ويضعها عند الاثبات وهذا ما اعتمده المتأخرون لثبوته عن النبي صلعم بالاحاديث الصحيحة ولصحة نقله عن ائمتنا الثلاثة *

فی الجملہ از اقوال ائمہ ثلثہ دین ابوحنیفہ و ابویوسف و محمد رح و روایات علمای اعلام و مشائخ ثقات خوب ثابت و متحقق شده که برداشتن انگشت سبابہ وقت تشہد که مقام توحید است سنت است که از بسیار آثار و اخبار ثابت شده است که رسول خدا صلعم اشاره فرموده اند پس عدم اشاره خلاف سنت و خلاف اقوال ائمہ و نافہمیدگی محض است چرا که توحید که مبنای جمیع عبادات است توکید و توطید آن بر ضرور و آن بسہ چیز حاصل می شود اقرار باللسان * تصدیق بالجنان * تعدیل بالارکان پس چنانکہ شہادت توحید دران مقام بلسان کرده می شود بجنان هم تصدیق نموده میشود پس جهت تعدیل بالارکان از انگشت واحد نیز اشارهٔ وحدت او تعالی کردن ناگزیر شد تا کہ ان هر سہ چیز بیکبار در اثبات وحدت او تعالی متفق گردد همین است اسرار اشاره پس در عرف اشاره بیک انگشت نمی شود مگر باضم کردن انگشتان دیگر و اگر باضم اشاره نماید آن اشاره ناکاره گردد و نیز باید که اشاره در عین مقام شہادت توحید باشد ورنه اشاره بی معنی و لاحاصل گردد یعنی انگشت وقت گفتن لاَ بردارد و در الاَّ الله بدارد شاید ازین جهت اکثر اصحاب متون انرا منع کرده اند که از اشاره بی محل عدم اشاره بهتر است * پس بر هر کس لازم است که اداءً للسنة و ابقاءً للاجماع اشارهٔ مذکوره را ترک نکنند

گاه هرگاه که از مقام اشاره تجاوز کرده باشند باز اشاره نکنند چنانکه
از اوله متعدده بالا و تحقیق ملا قاری حنفی معلوم میشود و شکی
باقی نماند والله تعالی اعلم * ما قولهم رح از مسجدی
که امام آن فاسق یا جاهل است مردمان را از ان تخلف ورزیده
به مسجدی دیگر که امامش متدین و عالم بالسنه است رفته نماز گذاردن
جائز است یانه * الجواب جائز و درست است لما
في نهاية المراد اما الجماعة التي يكره الاقتداء معهم كجماعة
المخالفين للمذهب الي قوله او جماعة الامام الفاسق او الجاهل
فلا كراهة في التخلف عن ذلك والانفراد بالصلوة * و چون
تخلف از جماعت امام نااهل و تنها نماز گذاردن با وجود وجوب
جماعت جائز شد پس رفتن به جماعت امام متدین و عالم بطريق
اولی جائز خواهد شد كما هو الاظهر والله اعلم * چه حکم است
در بنکه شخصی غیر مستحق امامت باصرار و تقاضای خود در صلوة
پنجگانه یا جمعه یا در نماز جنازه امامت کند و دران جماعت دیگری از وی
اورع و اعلم بالسنه موجود است پس اقتدای اینچنین امام کردن درست
باشد یانه * الجواب * اینچنین باصرار امامت کردن مکروه تحریمی است
پس مردمانرا باید که در پس اینچنین کس اقتدا کنند که موجب
کراهت نماز او شان است * لما في الدر المختار ولو ام قوما وهم له
كارهون لفساد فيه او لانهم احق بالامامة منه كره له ذلك

تعزيرًا لحديث ابي داؤد لا يقبل الله صلوة من تقدم قوما وهم
له كارهون انتهى وفي نهاية المراد فان الجاهل باحكام الصلوة
لا تصح صلوته لان معرفة الفرض شرط صحته فضلًا عن الاقتداء
به وكذلك اي يكره لو كان عالمًا لكن غيره اعلم منه فالاعلم
مقدم على كل حال والله اعلم * ما قولكم رح
اندرينكه شخصي جاهل بشراب نوشي و زناكاري و ترويج بدعات
موصوف است او در ميان ديگر پرهيزگاران قابل امامت جماعت
و سزاوار رياست قريه شدن مي تواند يا نه * الجواب
شخص مذكور سزاوار امامت و رياست هرگز نمي تواند شد كه
تابعداري وي مكروه است * لما في الدر المختار يكره
تقليد الفاسق ويعزل به الا لفتنة * وفي نهاية المراد وقال
في التنوير وللشاب العالم ان يتقدم على الشيخ الجاهل وهذا
التقديم عام في الصلوة وغيرها * وفي فتاوى الارشاد يجب
ان يكون امام القوم في الصلوة افضلهم في العلم والورع والتقوى
والقرأة والحسب والنسب والجمال على هذا اجماع الامة والله
اعلم * الشيخ محمد وجيه رح ما قولهم رح اندرينكه
امامت نابينا در صلوة مفروضه مكروه است يا نه و در كدام صورت
مكروه نيست * الجواب امامت نابينا مكروه است
و اگر از همه مردمان جماعت عالمتر و فاضلتر باشد امامتش مكروه

نباشد بلکه از امامت دیگران اولی باشد * کما في الدر المختار ویکره تنزیها امامة عبد الی قوله وفاسق واعمی ونحوه الاعشی نهر الا ان یکون ای غیر الفاسق اعلم القوم فهو اولی * ولما فی رد المحتار قید کراهة امامة الاعمی فی المحیط وغیره بان لا یکون افضل القوم فان کان افضلهم فهو اولی * وفیه ایضا وحاصله ان قوله الا ان یکون اعلم القوم خاص بالاعمی اما غیره فلا تنتفی الکراهة بعلمه القول والله اعلم * ما قولکم رحمکم الله تعالی اندرینکه بیرون آمدن امام جهت نماز عیدین اگرچه مسجد جامع گنجایش اوشان کند در فنای مصر که عبارت از فضائیست که جهت مصالح مصر آماده است سنت است یانه و فرق در میان مصلای فنای مصر و مسجد چیست * الجواب سنت است چراکه نبی صلعم در فنای مدینه منوره بیرون آمده همواره نماز عیدین می گذاشت * کما فی المشکوة عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلعم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی انتهی في مرقاة القاري قوله الی المصلی بضم المیم هو موضع بالمدینة معروف بینه وبین باب المسجد الف ذراع * مگر بعذر باران باری در مسجد خود گذارده باشد * في سفر السعادة بیک عید باران بود در مسجد گذارد واین جز یکبار بیش نبود * ولما فی العالمگیریة الخروج الی الجبانة في صلوة العید سنة وان کان یسعهم

المسجد الجامع على قول عامة المشائخ هو الصحيح وفي الدر المختار والخروج اليها اي الجبانة لصلوة العيد سنة وان وسعهم المسجد الجامع وهو الصحيح * ودر عالمگیری تعریف فناى مصر باين طور كرده هو الموضع المعد لمصالح المصر متصل بالمصر * وبعضى كه در تعريف فناى مصر هو ارض متوضع را داخل كرده اند اعتبارى را نشايد * لما فيه والغلوة والميل والاميال ليس بشي القول وفي الطحطاوي واما التحديد بالغلوة او ميل او ميلين او ثلثة او فرسخ او فرسخين او ثلثة فراسخ او سماع الصوت اذا صاح في المصر او سماع الاذان من المصر فحصول كل منها على بلد بنا سبه اذ الفناء يختلف بكبر المصر وصغره * وفرق درميان مسجد و مصلاى فناى مصر انكه اول مكانيست محصور محدود رويت مصليان مريكديگر را ضرور نيست بخلاف ثاني كه دران رويت مذكوره ممكن * كما في المرقاة والفرق بينها اي بين المصلى وبين المسجد ان المصلى يكون بمكان فيه فضاء فيمكن من روية كل من حضر بخلاف المسجد فانه يكون في مكان محصور فقد لا يراه بعضهم والله اعلم * ما قولكم رحمكم الله تعالى اندرينكه شخصي عالم يا طالب العلم بسبب اشتغال در علم فقه واصول آن اكثر اوقات در جماعت مسجد محله حاضر و داخل شدن

نمی تواند پس شرعاً حکم تخلف عن الجماعة برا و داده خواهد شد یا نه وبمقتضای الجماعة سنة موکدة لا یتخلف منها الا المنافق لفظ منافق بروی اطلاق کرده خواهد شد یا نه و اگر کسی اورا منافق خواند جزای اوچه الجواب برطالب و طالب العلم مذکورین حکم تخلف عن الجماعة داده نخواهد شد چراکه درین صورت حضور جماعت برایشان واجب نیست لمافی الدر المختار وکذا اشتغاله بالفقه لا بغیره وفی القنیة یشتغل بتکرار اللغة فیفوته الجماعة لا یعذر بخلاف تکرار الفقه پس هرگاه حضور جماعت براوشان درین صورت واجب نشد لفظ منافق بر ایشان اطلاق کردن محض بیجا و موجب معصیت است وبروی تعزیر واجب * لمافی الدر المختار وعزر بیا کافر الی قوله یا منافق القول وفی القنیة قال له یا منافق او انت منافق یعزر والله اعلم ۰ لبعض العلماء ۰

ماقول العلماء رحمکم الله تعالی

در سفر نمازهای سنت خواندن ضروراست یا نه و درآن قصر است یا نه الجواب در فتاوی ظهوری است که قصر نکنید در سنت زیراکه قصر در فرض بوده در چیزی که مردم در آن مخیر باشد اما علمای مارح در ترک سنت گفتگو کرده

اند نزد بعض ترک اولی است رخصت و نزد بعض ادا تقربا و
نزد بعضی ابو جعفر هندوانی در حالت نزول گذاردن بهتر و وقت
سیر ترک اولی وهو المعمول في البزازية ولا لي للصادر
ترك السنن والامام الفضل ابی جواز ترکها کما منع جواز
القصر لان السنن بتکمیل الفرائض والنقص في السفر ربما
يكون اكثر والشرع ورد بالقصر في الفرائض لا غير والمختار
انه لا ياتي بها في حال الخوف وياتي في حال القرار والا
من وفي الدر المختار وياتي المسافر بالسنن في حال امن
وقرار وان كان في خوف وفرار لا ياتي بها هو المختار وفي
مراقي الفلاح فان كان في حال نزول وقرار وامن ياتي
بالسنن وان كان سائرا او خائفا فلا ياتي بها هو المختار
انتهى والله اعلم * لبعض العلماء * ما قولهم رح
اندرینکه شخصی چاکر نا خدائی شده سوی اقلیمی بجهاز روانه
گردید اتفاقا بعد قطع اقل ایام سفر طرح اقامت انداخت کر
نمی داند تا کی در انجا خواهد ماند درین صورت نماز را قصر خواهد
نمود یا چه الجواب چاکر را باید که از مولای خود بپرسد که چند
روز دران مقام خواهد ماند پس اگر کم از پانزده روز باشد
قصر نماید والا فلا زیرا چه درین باب اعتبار متبوع است نه
تابع * كما في العالمگیرية وكل من كان تبعا لغيره يلزمه طاعته

يصير مقيماً باقامته و مسافراً بنيته و خروجه الى السفر كذا في محيط السرخسي وفي الدر المختار والمعتبر نية المتبوع لانه الاصل لا التابع الى قوله واجير واسير الخ وفيه و الحاصل ان شروط الاتمام ستة النية والمدة واستقلال الرأي وترك السير واتحاذ الموضع وصلاحيته وفي الاشباه يبطل سفره بخمس (وذكر الخمس بهذه العبارة ولم يذكر النية) والله اعلم *

چه ميفرمايند علماي دين رح

اندرينكه بعض از خطيبان وقت درود بر نبي صلعم بر منبر روي خود را بجانب راست وچپ ميگردانند ونيز وقت دعا در خطبه ثانيه فرود آيند بعده بالا روند اينهمه بدعت است يانه الجواب گردانيدن خطيب روي خود براست وچپ شرعا جائز نيست و بدعت است لما في رد المحتار ما يفعله بعض الخطباء من تحويله الوجه جهة اليمين واليسار عند الصلوة على النبي صلعم في الخطبة الثانية لم ار من ذكره والظاهر انه بدعة ينبغي تركه لئلا يتوهم انه سنة ثم رايت في منهاج النووي قال ولا يلتفت يميناً وشمالا في شيء منها قال ابن حجر في شرحه لان ذلك بدعة انتهى * واما فرود آمدن باز بالا رفتن نيز بدعت شنيعه است * لما نيه قال ابن حجر في التحفة

وبحث بعضهم ان ما اعتيد الآن من النزول في الخطبة الثانية الى درجة سفلى ثم العود بدعة قبيحة شنيعة والله اعلم

ما قول العلماء رح اندرينكه يك مسجد را از ميان ديوار كرده دو حصه نموده اهل محله را جدا جدا جماعت كرده نماز گزاردن يا با وجود بودن يك مسجد در محله مسجدى ديگر نو بنا كردن جائز است يا نه **الجواب** جائز ودرست است لما في العالمكيرية اهل محلة قسموا المسجد وضربوا فيه حائطا ولكل منهم امام على حدة ومؤذنهم واحد لا باس به والاولى ان يكون لكل طائفة مؤذن قال ركن الصباغي كما يجوز لاهل المحلة ان يجعلوا المسجد الواحد مسجدين فلهم ان يجعلوا المسجدين واحدا لاقامة الجماعة انتهى وفي الاشباه ولاهل المحلة جعل المسجد الواحد مسجدين رح كلمه * چون يك مسجد را دو كردن جائز باشد پس بناى مسجدى ديگر با وجود بودن مسجد محله البته درست خواهد شد بشرطيكه مسجد ضرار نباشد * كما لا يخفى والله اعلم *

چه ميفرمايند رحمكم الله درميان مسجد خشتى وكاهى هيچ فرق واولويت است يا نه * **الجواب** يكسان است زيرا كه مسجد في الحقيقة نام زمينى است كه براى نماز وقف كنند بنا تابع آن وامر زائد است حتى كه اگر بنا شكسته شود يا بسوزد يا ويران گردد آن زمين از

مسجد بوده باشد خارج نگردد * لما في الكبيرية اذا خرب المسجد واستغنى اهله وصار بحيث لا يصلى فيه الى قوله فهو مسجد ابدا و هو الا صح والله اعلم * ما حكمكم رحمكم
اندرينكه جماعتي از مردم نماز جمعه يا عيدين را بار ثاني بالاتمام نا اهل ادا مى نموده بودند باز همان نماز را در همان مسجد در پس امام افضل ادا مى نمود پس اين چنين تكرار جماعت در مسجد واحد روا باشد يا نه * الجواب جائز است لما في الطحطاوي لان تكرار الجماعة في مسجد واحد مكروه عند نا على المعتمد الا اذا كانت الجماعة الاولى غير اهل ذلك المسجد او اديت الجماعة على وجه الكراهة ولقوله عم لا يقبل الله صلوة من تقدم قوما وهم له كارهون * هرگاه نماز امام نا اهل و مخفر خداى تعالى قبول نمى كند پس تكرار آن نماز خلف امام افضل البته درست خواهد شد والله اعلم *
* ما قولكم رحمكم الله تعالى * اندرينكه جهت وجوب نماز جمعه در تعريف مصر كدام قول مفتى به است و اكثر قريات اين ديار در تحت تعريف صحيح آن داخل ميشود يا نه و معنى تنفيذ احكام و اقامت حدود كه در عالمگيرى آورده چيست و مانع نماز جمعه درين ديار به تعاملي فقهاء ان احدى از شرائط ادا چنانچه مصر كه در زعم وى عبارت از موضعي است كه در ان امير و قاضى نافذ

احکام شرعی وقرود بود گمراه است یا نه و این منعش موجب گمراهی در دین است یا نه بینوا توجروا * الجواب تعریف مصر شرعی مفتی به اینکه اکبر مساجد آن قریه ساکنین مکلفین از آنجا گنجایش نکند * لما فی الدر المختار ویشترط لصحتها المصر وهو ما لا یسع اکبر مساجده اهله المکلفین بها وعلیه فتوی اکثر الفقهاء * وفی الطحطاوی قال ابو شجاع هذا احسن ما قیل فیه وفی الولوالجیة وهو صحیح وقال البلخی هذا احسن شیء سمعته من صدر الشریعة واعتمده برهان الشریعة وفی خزانة المفتیین هذا احسن ما قیل فیه الخ * ودر تحت تعریف هذا اکثر دیهات داخل میشود * فی الطحطاوی هذا القول یصدق علی کثیر من القری * وانانکه زعم کرده اند که مصر عبارت از موضعی است که در آن والی وقاضی باشند وتنفیذ احکام واقامت حدود بنمایند آن نماز جمعه را منع می کنند گمراهان اند ودر دین گمراه کنندگان * فی الطحطاوی وقد زعم بعض الموالی عدم صحة الجمعة الآن معللا بفقد بعض شرائط الاداء وهو المصر فانه عبارة عن محل به امة فیها وال وقاضی ینفذان الاحکام ویقیمان الحدود وهما مفقودان فلا تصح الجمعة ویتعین صلوة الظهر الی قوله وما قاله هذا البعض ضلال فی الدین انتهی نعوذ بالله منه والله اعلم * لمولوی عبد الخالق

مسجد بود ش خارج نگردد * لما في الظهيرية اذا اضطرب
المسجد وا ستغني اهله رضار بحيث لا يصلي فيه الى قوله
فهو مسجد ابدا و هو الا صح والله اعلم * ما حكمكم رح
اندرينكه جماعتي از مردم نماز جمعه يا عيدين را بار دوم با امام نا اهل
اداي نموده بود ما زهمان نماز را در همان مسجد در پس امام
افضل اداي نمود پس اين چنين تكرار جماعت در مسجد واجب
روا باشد يانه * الجواب جائز است لما في الطحطاوي
لان تكرار الجماعة في مسجد واحد مكروه عند نا على المعتمد
الا اذا كانت الجماعة الاولى غير اهل ذلك المسجد
او اديت الجماعة على وجه الكراهة ولقوله عم لا يقبل الله صلوة
من تقدم قوما وهم له كارهون * هرگاه نماز امام نا اهل
ومحقر خداي تعالى قبول نمي كند پس تكرار آن نماز خلف امام افضل
البته درست خواهد شد والله اعلم *
* ما قولكم رحمكم الله تعالى * اندرينكه جهت وجوب نماز جمعه
در تعريف مصر كدام قول مفتى به است واكثر قريات اين ديار
در تحت تعريف صحيح آن داخل ميشود يانه و معنى تنفيذ احكام
واقامت حدود كه در عالمگيري آورده چيست و مانع نماز جمعه درين
ديار به تعامل فقهاء ان احدي از شرائط است چنانچه مصر كه در
زدعم ي عبارت از موضعي است كه دران امير و قاضي نافذ

احكام شرعي يقوم نبود كمراه است يانه واين منعش موجب گمراهي در دين است يانه بينوا توجروا * الجواب تعريف مصر شرعي بفتوى برانيكه اكبر مساجد آن قريه ساكنين مكلفين ازرا گنجايش نكند * لما في الدر المختار يشترط لصحتها المصر وهو ما لا يسع اكبر مساجده اهله المكلفين بها وعليه فتوي اكثر الفقهاء وفي الطحطاوي قال السيد ابن الشجاع هذا احسن ما قيل فيه وفي الولوالجية وهو صحيح وقال البلخي هذا احسن شيء سمعته من صدر الشريعة واعتمده برهان الشريعة وفي خزانة المفتيين هذا احسن ما قيل فيه الخ* ودر تحت تعريف هذا اكثر ديهات داخل ميشود * في الطحطاوي هذا القول يصدق على كثير من القرى* وانانكه زعم كرده اند كه مصر عبارت از موضعي است كه در آن والي وقاضي باشند وتنفيذ احكام واقامت نمايند بنابر آن نماز جمعه را منع مي كنند گمراهان اند ودر دين گمراه كنندگان * في الطحطاوي وقد زعم بعض الموالي عدم صحة الجمعة الآن معللا بفقد بعض شرائط الاداء وهو المصر فانه عبارة عن كل بلدة فيها وال وقاضي ينفذان الاحكام ويقيمان الحدود وهما مفقودان فلا تصح الجمعة ويتعين صلوة الظهر الى قوله وما قاله هذا البعض ضلال في الدين انتهى نعوذ بالله منه والله اعلم * لمولوي عبد الخالق

زید فیصله * چه می فرمایند رح * اندرینکه گذاردن نفل بعد نماز عید وقبل آن در عیدگاه درست یانه وآن نفل را باجماعت گذاردن میتواند یانه بینوا توجروا الجواب تنفل قبل ادای نماز عید مطلقا درست نیست * لما في الوقاية لا يتنفل قبل صلوة العيد وفي چلپي يعني الاصح ان التنفل قبلها في المصلي وغيره مكروه القول * وتنفل بعد نماز عيد در عيدگاه مرخواص را مكروه است اما در خانه آمده گذاردن چهار ركعت مستحب است وعوام در عيدگاه جايز است لما في رد المختار وهكذا لا يتنفل بعدها في مصلها فانه مكروه عند العامة وان تنفل بعدها في البيت جاز بل يندب تنفل باربع وهذا للخواص اما العوام فلا يمنعون من تكبير ولا تنفل اصلا لقلة رغبتهم في الخيرات * وگذاردن نفل باجماعت سوای تراویح مکروه است * لما فيه ولا يصلي الوتر ولا التطوع بجماعة خارج رمضان اي يكره وفي الذخيرة ولا يصلي تطوعاً بجماعة الا قيام رمضان والله اعلم *

چه میفرمایند علمای دین قویم وفقهای شرع صمقیم رح اندرینکه اگر مصلی امام باشد یا مقتدی در نماز یک آیت یا یک کلمه را مکرر خواند نمازش صحیح باشد یا فاسد وبر تقدیر اعاده مصلی مذکور را منسوب بکفر کرده خواهد شد یانه ودو فریق متنازع

اند یکی تکرار کلمه را مطلقاً جائز می گویند و دیگری مطلقاً حرام و فاعل انرا کافر می نامند حکم ایشان چیست

الجواب

تکرار کلمه یا آیت اگر معنی متغیر نشود مثلاً تکرار * اَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً در سورهٔ یوسف و تکرار لفظ سَلَامٌ در سورهٔ القدر نماز را فاسد نمی کند و اگر معنی متغیر شود مثلاً رَبِّ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ و مَالِكِ مَالِكِ یَوْمِ الدِّیْنَ پس اگر مصلی عمداً بخواند کافر شود و بر تقدیر خطا فقط نماز فاسد خواهد شد و در همین صورت او را کافر گفتن محض بیجا و موجب اثم و تعزیر باشد * فی العالمکیریة ان کرر الکلمة فان لم یتغیر المعنی لا تفسد صلوته وان تغیر نحو ان یقول رب رب العالمین او مالك مالك یوم الدین فالصحیح انه تفسد هکذا فی الظهیریة وفی قاضیخان انکانت الزیادة فی القرآن ولا یتغیر المعنی بان قرأ لا تعبدون الا الله وبالوالدین احسانا وبرا وذی القربی الآیة لا تفسد صلوته وانکانت الزیادة تغیر المعنی وهی موجودة فی القرآن نحو ان یقول من امن بالله والیوم الاخر وعمل صالحاً وکفر فلهم اجرهم عند ربهم تفسد صلوته ولو تعمد ذلك یکفر فاذا اخطا تفسد صلوته وهو الاصل فی جنس هذه المسائل پس هر دو فریق متنازعین مذکورین گمراه اند بر ایشان واجب است که واقعات خود را از علمای دین سوال کنند ورنه باجهل

مرکب خود را بهم دراندند * قال تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وقال صلعم انما دواء العی السوال والله اعلم * المشیخ محمد وجیه رح *

ماقولکم حنفاء العلماء رحکم الله تعالی

اندرینکه قومی ادعای حنفیت خود می نمایند اما وقت رفتن برکوع وسر برداشتن ازان رفع یدین می نمایند وآمین بالجهر می گویند ودر پس امام در اخرین فاتحه می خوانند این امر ایشان را شرعاً جائز است یا نه بینوا توجروا * الجواب

رفع یدین سوای در تکبیر افتتاح حنفی را جائز نیست چرا که بصحت پیوسته که روایت کرد ابو حنیفه رح * ان النبی صلعم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود وفی جامع الاصول عن علقمة قال قال لنا ابن مسعود رض یوما الا اصلی بکم صلوة رسول الله صلعم فصلی ولم یرفع یدیه الا مرة واحدة مع تکبیرة الافتتاح وفی الکفایة عن ابن الزبیر انه رای رجلاً یرفع یدیه فی الصلوة عند الرکوع فقال له یا هذا فان هذا الشیئ فعله النبی صلعم ثم ترک وفیها قال ابن مسعود رض رفع النبی صلعم فرفعنا وترک فترکنا وفیها قال ابن عباس رض ان العشرة المبشرة بالجنة ما کانوا یرفعون ایدیهم الا لافتتاح

الصلوة واحاديث واثارٌ درينباب اينقدر بصحت پيوسته كه اين پارهٔ كاغذ گنايش نمی كند پس بر حنفی واجب است كه حديث رفع يدين را منسوخ داند ورنه نه شافعی باشد نه حنفی پس بحكم * مُذَبْذَبِيْنَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَاۤ اِلٰى هٰٓؤُلَاۤءِ وَلَاۤ اِلٰى هٰٓؤُلَاۤءِ * گمراه وبزه كار گردد اما گفتن آمين جهر بعد فاتحه حنفی را اصلا جائز نيست فی العناية روينا عن ابن مسعود رض اربع يخفيهن الامام وذكر منها التعوذ والتحميد والتسمية وآمين * ومروی است از امير المؤمنين عمر رض كه اخفا كنند چهار چيز را تعوذ وتحميد وتسميه وآمين * فی الكفاية ومذهبنا مذهب عمر وعلی وعبد الله بن مسعود رض قال عبد الله ترك الناس الجهر بالتامين وما تركوا الا لعلمهم بالنسخ ولقوله تع اُدْعُوْا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَّخُفْيَةً * يعنی در دعا نزد بار يتعالی اخفا كنيد ودعا عام است وعام مثبت حكم است در جميع افراد خود قطعا وتخصيص ان بخبر واحد وقياس جائز نيست فی التوضيح والعام يوجب الحكم فی الكل وهو عندنا قطعی مساو للخاص فلا يجوز تخصيصه بخبر الواحد ولا بالقياس وفی الهداية اذا روی لكم من حديث فاعرضوا علی كتاب الله فان وافقه فاقبلوه وان خالفه فردوه پس معلوم شد كه حديث جهر بالتامين كه مخالف كتاب الله است مردود است اما خواندن مقتدی فاتحه

نزد از بعض امام نزد بعضی مفسد صلوة است و نزد بعضی مکروه * قال في الكفاية الاصح انه يكره وقال شمس الائمة السرخسي تفسد صلوته في قول عدة من الصحابة" في العناية" قال الشعبي ادركت سبعين بدريا كلهم يمنعون المقتدي عن القراءة في الكفاية" ايضاً منع المقتدي عن القراءة ماثور عن ثمانين نفرا من كبار الصحابة منهم المرتضى والعبادلة وقد دون اهل الاحاديث اساميهم * ونيز بهرهٔ مقتدی در نماز شنیدن و خاموش بودن است قال الله تعالى وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ وَاَنْصِتُوْا الآية" * ابن عباس رض می گوید که این آیت در شان مقتدیان که در پس آنحضرت قراءت خوانده بود پس قراءت بر رسول الله مشتبه گردیده بود نازل شده است عن ابي هريرة رض انه عم قال انما جعل الامام ليوتم فاذا كبر فكبروا واذا قرأ فانصتوا الحديث في الكفاية" قال النبي عم من قرأ خلف الامام ملأ فاه جمرة الله اعلم *

ماقول العلماء رحمهم الله تعالى

اندرینکه تحقیق صاع و رطل و مثقال وغیرها که در صدقهٔ فطر نصاب زکوة معتبر است چیست و با ماشه و توله و سیرها هند چه نسبت دارد و نصاب زکوة سیم و زر چه قدر است و از

هزدو واجب الادا چه مقدار *

الجواب

مقدار صاع نزد ابو حنیفه رح هشت رطل است بغدادی و آن رطل عراقی هم نامند وزن بست استار است و استار بوزن چهار و نیم مثقال کذا فی شرح الوقایه * پس صاع بوزن هفصد و بست مثقال است و یک مثقال بوزن چهار و نیم ماشه پس مجموع ماشهای صاع سه هزار و دو صد و چهل اند دوازده ماشه یک توله باشد پس یکصاع بوزن دو صد و هفتاد توله میشود چنانچه در نسخهٔ خزور الممکاف نوشته که صاع دو صد و هفتاد توله بود و هر توله دوازده ماشه باشد انتهی * و صاحب اساس الاسلام همین صاع را در نصاب زکوة اعتبار کرده اما بقول صاحب درمختار که یکصاع بوزن هزار و چهل درم نوشته و ده درم بوزن هفت مثقال است هفصد و بست و هشت مثقال مقدار صاع است که دو صد و سه توله باشد (من مفتاح الکنوز لمولوی یوسف علیخان) پس موافق درمختار یکصاع بوزن سیر هشتاد توله سه سیر شش چهتانک سه توله میگردد پس نصف صاع یک سیر یازده چهتانک یک و نیم توله است و موافق شرح وقایه یکصاع بوزن سیر هشتاد توله سه سیر یک و نیم پاوه میشود و نصف صاع یک سیر یازده چهتانک میگردد و نصاب زکوة زر و سیم صاحب

* بابیت * ... احا بیں در نظم گفتہ *

* بست مثقال از طلا است نصاب *
* کہ بود ہفت و نیم تولہ حساب *
* نقرہ وزنش دو صد درم دریاب *
* ہشت پنجہ و نیم تولہ حساب *

کذا فی ترجمہ الکنز پس اگر کسی مالک زر بست مثقال کہ بوزن ہفت و نیم روپیہ است باشد دران ربع عشر زکوۃ واجب میشود یعنی نیم مثقال زر واجب خواہد شد و بحساب ماشہ دو ماشہ و ربع ماشہ باشد ہمچنین ہر کہ مالک دو صد درم از سیم بود و آن بوزن روپیہ پنجاہ و دو و نیم روپیہ است ربع عشر یعنی چہارم حصہ آن زکوۃ واجب میشود یعنی یک روپیہ پنج آنہ و اللہ تعالی اعلم * لبعض الفضلاء *

ما قولہم رحمہم اللہ تعالی

اندرینکہ کیفیت نزول قرآن مجید چہ بود و ہر یکی از خلفای اربعہ رض عنہم قرآن مجید را بترتیب مختلف جمع فرمودند باوجودیکہ حضرت صلعم ہر سال در رمضان دور میفرمودند پس وجہ اختلاف ترتیب چہ شد و ترتیب ہر یک ازان بچہ طور بود و از جملہ صحابۂ کرام کدام کدام قرآن را باتمامہ حفظ داشتند

و جامع قرآن کدام کدام بود و فائدهٔ جمع چه بود و فرق
درمیان جمع ابوبکر و عمر و عثمان و علی رض چیست و قرأت
هفتگانه چیست و در قرأت بچه سبب اختلاف روی داد
و جمع قرآن چند بار اتفاق شد و بچگونه معلوم شد که ترتیب
عثمان مطابق لوح محفوظ است •

الجواب

واضح باد که ملائکه کرام بحکم خدای تعالی مجموع قرآن مجید را
مرتب به همین ترتیب معروف از لوح محفوظ در مدت یک
اربعین یعنی از شب برات که شب پانزدهم شعبان میشود تا شب
بست و پنجم رمضان که شب قدر بود در سماک تحریر کشیدند
باز در شب قدر باذن او تعالی بسفارت جبرئیل آمین عم
بر آسمان دنیا در بیت العزة که مکانیست در آن آسمان محاذی کعبهٔ
معظمه نزول یافت بعده در عرصهٔ بست و سه سال نجماً نجماً
بقدر حاجت بر رسول مقبول صلعم بتوسط جبرئیل عم نازل شد
اگرچه نزول آیات بطبق حاجات پس و پیش می گردد لیکن
آن حضرت صلعم بالهام جبرئیل آمین آیت های هر سوره را موافق
ترتیب آسمانی از زید بن ثابت رض که اکثر اوقات کاتب
الوحی بودند مینویسانیدند در اشعة اللمعات مذکور است
که جبرئیل عم چون آیتی از قرآن برحسب واقعه می آورد میگفت
که این را در فلان سوره بعد از فلان آیت بنهند و احادیث

درین باب بتکرار آمده بی تطرق شبه و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب نوشته اند و در تفسیر بیضاوی مرقوم است که هرگاه آخر آیات قرآنیه یعنی وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * نازل شد جبرئیل عم عرضه داد که ضعها فی راس المأتين والثمانين من البقرة انتهی * وقرائت سور در نماز موافق ترتیب معروف وتعلیم بصحابه اخیار هر سوره را از آنحضرت صلعم ثابت است و جبرئیل عم هر سال در رمضان یکبار تمام قرآن بهمین ترتیب می آورد و با آنحضرت صلعم بطریق مدارست میخواندند و در سالی که آنحضرت ازین عالم رحلت فرمودند دوبار آورد کذا فی ترجمة المشکوة الکرام ترتیب آیات هر سوره مطابق ترتیب معروف در عهد آنحضرت عم و صحابه و تابعین بود و موافق همان ترتیب اکثر صحابه تمام قرآن مجید را حفظ کردند اما ترتیب یک سوره با دیگر فی الجمله اختلافی داشت واز جمله صحابه که قرآن بتمامه یاد داشتند حضرت ابوبکر و عثمان و علی مرتضی و عبد الله بن مسعود و سالم مولی حذافه و ابن عباس و ابی بن کعب و زید بن ثابت و معاذ بن جبل و ابو درداء رض عنهم هستند و ترتیب نزول مغایر ترتیب تلاوت است و اصل این [illegible] مثلو متعارف یعنی از فاتحة الکتاب تا سوره ناس در عهد

خلافت صدیق اکبر بمشوره فاروق اعظم رض عنهما باهتمام کاتب الوحی موصوف از مسودات متفرقه که بحضور شریف آنحضرت صلعم در قید کتابت درآمده بود بحیز نقل درآمد در صحیح بخاری بروایت زید بن ثابت رض ثابت شده که گفت زید بن ثابت که فرستاد بشخصی را بسوی من ابوبکر و طلبید مرا پیش خود در وقت قتال اهل یمامه که کشته شد در وی مسیلمه کذاب علیه اللعنة و در وی بسیاری از قرای قرآن کشته شدند پس رفتم من نزد ابوبکر پس ناگاه عمر نزد ابوبکر بود رض عنهما گفت ابوبکر که آمد عمر نزد من پس گفت که قتال بسیار سخت شد و گرم گردید روز یمامه بخوانندگان قرآن و حافظان وی و گفته آمد که عدد کسانیکه شهید شدند روز یمامه از قراء هفتصد بودند و من می ترسم که اگر سخت شود قتال بقرای قرآن در جاهای جنگ پس برود بسیاری از قراء که هر کس چیزی ازان یاد دارد والبته من مصلحت می بینم که تو امر کنی در جمع کردن قرآن در مصحف ابوبکر می گوید که گفتم بعمر چگونه میکنیم ما چیزی را که نکرده است آنرا پیغمبر خدا صلعم پس گفت عمر که این جمع قرآن بخدا سوگند بهتر است پس همیشه بود عمر که مراجعت می کرد و مکرر میگفت که جمع قران باید کرد تا کشاد خدای تعالی سینه مرا برای آن یعنی جمع کردن قرآن و پسند افتاد مرا رای عمر و دیدم

بخبر و مساعت دران باب گفت زید که گفت ابوبکر که البته تو مرد عاقلی جوان متهم نمی داریم ترا بکذب و غفلت و خیانت و بتحقیق تو می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا صلعم پس طلب کن قرآن را از هرجا که یابی و جمع کن گفت زید بن ثابت که سوگند بخدا که اگر تکلیف میدادند مردم برای نقل کردن کوهی از جائی بجائی نمی بود این تکلیف گران تر بر من از انچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن گفت زید که گفتم مرابی بکر را چگونه می کنید شما چیزی را که نکرد انرا پیغمبر صلعم گفت ابوبکر این امر خیر است و همیشه می گفت مرا تا انکه کشاد خدای تعالی سینه مرا چنانکه کشاده بود برای آن سینه ابوبکر و عمر پس طلبیدم من قرآن را در حالتیکه فراهم می آرم او را از عسب یعنی شاخهای خرما با برگهای وی و تتبع کردم قرآن را از لخاف یعنی سنگهای سفید و از سینه های مردان که یاد داشتند یعنی صحابه که حافظ قرآن بودند حتی وجدت اخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاري لم اجدها مع احد غیره و آخر سوره توبه اینست لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ حتی خاتمة البرائة یعنی آخر سوره توبه نوشته نزد ابو خزیمه یافتم نه محفوظ هکذا فی اشعة اللمعات وقال السیوطی في الاتقان فی علوم القرآن قال الخطابي انما لم یجمع رسول الله صلعم القرآن فی المصحف

لما كان يتوقعه من ورود ناسخ لبعض احكامه او تلاوته ولما انقضى نزوله بوفاته عليه الصلوة والسلام الهم الله تعالى الخلفاء الراشدين ذلك وفاءً بوعده الصادق بضمان حفظه على هذه الامة فكان ابتداء ذلك على يد الصديق بمشورة عمر انتهى *

وحارث محاسبی در فهم السنن ذکر کرده که کتابت قرآن مستحدث نیست و بود آنحضرت صلعم امر میکرد بکتابت آن ولیکن متفرق بود در رقاع یعنی پارهای پوست یا کاغذ وفی الموطا عن ابن وهب عن مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر قال جمع ابوبكر القرآن فی قراطيس انتهى وافاد المحقق الدهلوی رح فی ازالة الخفاء قال الله تعالى فی سورة الحجر * اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحٰفِظُوْنَ اخرج مسلم فی حديث عياض عن النبی صلعم عن ربه تبارك وتعالى انزلت عليك قرآناً لا يغسله الماء اين كنايه است ازآنکه اگر مساعی بنی آدم صرف شود در محو قرآن قادر نشوند بر آن و این تفسیر حفظ قرآن است و مساعی خلفای ثلثه رض عنهم در باب حفظ قرآن و نشر آن بوجهی واقع شد که اظهر من الشمس است و جمع کردن شیخین رض عنهما قرآن عظیم را در مصاحف سبب حفظ آن شد که خدای تعالی برخود لازم کرده بود و وعده آن فرموده وفی الحقیقت این جمع قرآن فعل حضرت حق است و ایفای وعده اوست که بر دست شیخین ظهور یافت و این یکی از

لوازم خلافت خاصه است انتهی بستر باید دانست که حضرت عثمان رض در عهد خلافت راشده خود هفت نسخهٔ قرآن از همان اصل مقرر یعنی قرآن مرقوم مجمع علیه در عهد صدیق اکبر از کاتب الوحی ممدوح بمعرض نقل رسانید و آن نسخها را بمکه معظمه و شام و بصره و کوفه و بحرین و یمن روانه کردند و یکی نسخه نزد خود در مدینه طیبه نگهداشتند و الی الآن همان مصحف موسوم بمصحف امام در روضهٔ مقدسه جای صاحبها الصلوة و التحیه موجود است و تفصیل این اجمال آنکه بروایت انس بن مالک ثابت شده که حذیفه بن یمان قدوم آورد بر امیرالمومنین عثمان رض عنهم و بود حذیفه که جهاد میکرد اهل شام را در فتح ارمینیه و غزا میکرد آذربیجان را با اهل عراق پس در ترس آورد حذیفه را اختلاف مردم در خواندن قرآن بلغات مختلفه که دران توسع رفته بود پس گفت حذیفه ای امیرالمومنین دریاب این امت را پیش از آنکه اختلاف کنند در کتاب الله مانند اختلاف یهود و نصاری در کتاب خود یعنی توریت و انجیل که دران تحریفها کردند پس آدم فرستاد عثمان رض نزد امیرالمومنین حفصه رض که بفرست بسوی ما صحیفه ها را که پیش تست تا نویسانیم آنها را در مصحفهای متعدد و باز بفرستیم آنرا بسوی تو پس فرستاد آن صحیفها را پس امر کرد عثمان زید بن ثابت

و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص و عبد الله بن حارث بن هشام را و درین صحابه زید بن ثابت انصاری است باقی سه کس قریشی اند پس نوشتند انرا در مصحف ها و فرمود عثمان رض مر قریشیان را که چون مختلف شوید شما که قریشیانید و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغتهای قرآن پس بنویسید انرا بزبان قریش زیرا که فرود نیامده است قرآن مگر بزبان قریش لغت ایشان بدانکه قرآن در اصل بلغت قریش فرود آمده بود و بالتماس انحضرت صلعم در جناب احدیت توسیع بوجه ما شد و رخصت ان دست داد که هر کس بلغت خود بخواند کنون امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم سقاط ان لغات امر کرد و همه را قرأت بلغت قریش فرمود پس کردند این صحابه مذکورین انچه امر کرد عثمان رض پس چون نوشتند صحیفها را در مصاحف باز گردانیدن صحف را بسوی حفصه رض و روانه کردند بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را از ان مصاحف که نوشتند انرا *

تنبیه

گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شد یکی در حضور پیغمبر خدا صلعم لیکن نه در مصحف واحد دوم در حضور ابی بکر رض از عبد خیر که یکی از تابعان حضرت علی مرتضی است آمده است که شنیدم علی را رض که می فرمود عظیم ترین مردم در مصحف

از روی اجر ثواب ابو بکر است رحمة الله تع علیه دوی اول
کسی است که جمع کرد کتاب خدا را عزوجل سوم جمع عثمان
است که جمع کرد مصاحف را و نویسانید بلغت قریش و فرستاد
سوی هر بلاد اسلام مصحفی ازان وآن در سنه خمسه و عشرین بود
وگفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رض عنهما اینست که
جمع ابی بکر از خوف آن بود که قرآن چیزی برود و جمع عثمان رضینکه
اختلاف واقع نشود و دران حارث محاسبی گفته مشهور در
مردم انست که جامع قرآن عثمان است وچنین نیست کاری که وی
کرد آن بود که مردم را بر لغت قریش جمع کرد وقتیکه ترسید وقوع
فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در حروف قرأت وپیش
ازان بود مصاحف بر حروف سبعه که نزول یافت قرآن بر آن
بجهت تسهیل و چون حاجت بدان نماند وبر همه آسان شد جمع کرد
همه قرآن را بر یک لغت که اصل نزول بران بود و آن سابق
بر جمله در جمع قرآن صدیق اکبر بود انتهی و آورده اند که
امیر المومنین علی مرتضی رض نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب
نزول و وی رض بترسید اختلاف انرا بروی کار نیاورد تا همه عالم
بر یک نسق باشد کذا فی ترجمه المشکوة و ترتیب نزولی را
تفصیلی است در کتاب اتقان وغیره بخوف اطناب ترک
کردیم الزام اجماع صحابه عظام و تابعین کرام بر اتفاق

طرائف مسلمين جو آمين ترتيب موجود منعقد گشت ليکن
اين قدر بايد دانست که ترتيب آيات هرسوره توقيفي است
و هيچ کس را از افراد امت دران دخلي نه اما ترتيب هرسوره
بطرز موجود از فحواي تعليم و عمل و تلاوت آنحضرت صلعم
و اجماع صحابه و تابعين متيقن گشت هکذا في الاتقان والله اعلم
وعلمه اتم ۔ مولانا تراب علي ۔

چه ميفرمايند رح

اندرينکه کيفيت تعظيم باريتعالي و رسول مقبول صلعم و اصحاب
وي چيست و ذکر اوشان چگونه مستحب است ۔ الجواب
در ذکر نام خداي پاک لفظ تعالي و عزّ و جلّ و تبارک ذکر کردن
مستحب است ۔ في العالمكيرية ويستحب ان يقول قال الله تعالي
ولا يقول قال الله بلا تعظيم بلا ارداف وصف عالي للتعظيم رجل
سمع اسماء الله تعالي يجب عليه ان يعظمه ويقول سبحان الله
وما اشبه ذلك ۔ اگر شنود نام رسول مقبول صلعم بايد که
صلي الله عليه وسلم گويد در بحر استماع ۔ ايضا فيه ولو سمع
النبي صلعم فانه يصلي عليه فان سمع مراراً في مجلس واحد
اختلفوا فيه قال بعضهم لا يجب الا مرةً كذا في فتاوي
قاضيخان وبه يفتي كذا في القنية وقال الطحاوي يجب
عليه الصلوة عند كل سماع والمختار قول الطحاوي كذا في

الولوا لجهه ... ويسمع اسم الله مرارا يجب عليه ان يعظم
ويقول سبحان الله وتبارك الله عند كل سماع كذا في خزانه
المفتيين ... ووقت ذكر اسماى صحابه رضي الله عنهم گفتن واجب
نيست ... الهنديه ولا يجب الرضوان عند ذكر الصحابة
كذا في القنيه ... اما اگر گفته شود نام اوشان يا نوشته شود
بجنس بقائل وكاتب رضوان مستحب است * وفيه ايضا
ولو سمع اسم النبي صلعم وهو يقرأ لا يجب ان يصلي وان
فعل ذلك بعد فراغه من القراة فهو حسن كذا في الينابيع
والله اعلم * لبعض العلماء *







تم المجلد الاول بعون الملك الوهاب ۞

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بیمن توفیقات یزدان و فیض مفیض
الاحسان گلدستهٔ دین متین هدیهٔ بهشت برین
محبوب جماعهٔ احباب مثال عنقا
نایاب اعنی جلد ثانی

واقعات ودودی
ومجموع الفتاوی

مولانا فقیه فاضل ادیب کامل جناب
حضرت عالیه درجت شیخنا مولانا عبد الودود
صاحب اسلام آبادی علیه رحمة الله المعبود
الهادی مدرس اول بلدهٔ فاخره چاتگام و
بتصحیح جناب مولوی عبد الباری صاحب سوناکنیانی
بکارپردازی منشی احمد علی خانصاحب
در سنه ۱۲۹۴ هجری



بمطبع برکتی

در شهر کلکته متصل مدرسهٔ عالیه واقع محله
مصر گنج بمکان ۲۰ نمبر بقالب طبع درآمد

کتاب المعاملات جلد ثانی

ماقولکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه پدر صغیری مر پدر صغیره را گفت که دخترت صغیره را بزوجیت پسرم زید بده گفت بزوجیت پسر تو دادم پس پدر صغیر گفت بزوجیت پسرم قبول کردم اکنون پدر صغیره می گوید که من از روی هزل ایجاب کرده بودم پس درین صورت نکاح صغیر وصغیره مذکورین صحیح ونافذ شده است یانه ودر نکاح جد وهزل برابر است یانه وبر تقدیر صحت نکاح صغیره را بعد بلوغ ونیز پدر صغیره را با دیگری را کدام می جهت فسخ کردن نکاح مذکور می رسد یانه وبعد صحت ونفوذ نکاح مذکور اگر پدر صغیره صغیره را با دیگر کسی تزویج کند آن نکاح نا جائز وآن صغیره بحق دیگر مذکور حرام خواهد شد یانه بینوا توجروا * الجواب *

در صورت مرقومه نکاح صغیر وصغیره مذکورین صحیح ونافذ شده است لما فی قاضیخان رجل اراد ان یزوج لابنه الصغیر امراة صغیرة فقال ابو الصغیرة زوجت ابنتی من ابنك فقال ابو الصغیر قبلت جاز وان لم یقل قبلت لابنی لان الجواب

يتضمن اعادة ما في السوال وفي رد المحتار لو قال ابو الصغيرة زوجت ابنتي من ابنك فقال ابو الابن قبلت ولم يقل لابني يجوز النكاح للابن لاضافة المجوز النكاح الى الابن مقتضى وفي العالمكيرية لو قال ابو البنت لاب الابن فقال زوجت ابنتي من ابنك فلان فقال ابو الابن قبلت صح النكاح

ودر صحت نكاح جد وهزل برابر است يعني كه پدر صغيره بطور هزل بالاعد ايجاب كرده باشد تاهم نكاح صحيح شده است زيرا كه نكاح از ان اشيا است كه به هزل هم صحيح مي شود لما في جامع الرموز صح نكاحه الى قوله لان النكاح مما يصح مع الهزل وفي الهداية لقوله عليه السلام ثلث جدهن جد وهزلهن جد النكاح والطلاق واليمين وكذا في العيني والچلپي والحموي پس چون نكاح مذكور نافذ شد صغيره را بعد بلوغ اختيار فسخ نيست اگرچه اين نكاح با غير كفو باشد يا باغبن فاحش در مهر چراكه كنانده اين نكاح در هردو جانب ولي اقرب يعني پدر است لما في الهداية يجوز نكاح الصغيرة اذا زوجها الولي بكرا كانت او ثيبا الى قوله فان زوجهما الاب او الجد يعني الصغير والصغيرة فلا خيار لهما بعد بلوغهما لانهما كاملا الراي وافر الشفقة فيلزم العقد بمباشرتهما كذا في الوقاية وشرح الياس وفي العالمگيرية لولي الصغير

والصغيرة ان ينكحهما وان لم يرضيا بذلك في البرجندي
سواء كانت بكرا او ثيبا كذا في العيني شرح الكنز الى قوله فان
زوجهما الاب والجد فلا خيار لهما بعد بلوغهما وفي قاضيخان
اذا زوج الرجل ابنته الصغيرة باقل من مهر مثلها او وضعها
في غير كفو جاز في قول ابي حنيفة رح واذا بلغ الصغير او
الصغيرة وقد زوجهما الاب او الجد فلا خيار لهما
وبعد صحت نكاح پدر صغيره را بمرد اجنبي را اختيار فسخ نخواهد بود
لما في قاضيخان ولو زوجهما احد الاولياء بغير كفو لم يكن
لهذا الولي ولا لمن دونه حق التفريق وفي الاشباه والنكاح
يقبل الفسخ قبل التمام لا بعده وفي الحموي النكاح لا يحتمل
الفسخ بعد التمام وهو النكاح الصحيح النافذ اللازم
وبعد صحت ونفوذ نكاح مذكور اگر پدر صغيره بمرد ديگري تزويج كند
آن نكاح نا جائز وحرام خواهد شد وهم صغيره مذكوره بحق ديگر مذكور
حرام باشد لما في قاضيخان لا يجوز نكاح منكوحة الغير
ولا معتدة الغير عند الكل وفي العالمكيرية لا يجوز للرجل
ان يتزوج زوجة غيره وكذلك المعتدة وكذا في رد المحتار والچلبي
وفي المدارك والمحصنات من النساء اي ذوات الازواج لانهن
احصن فروجهن بالتزوج الى قوله والمعنى وحرم عليكم نكاح
المنكوحات اي اللاتي لهن ازواج والله اعلم * تعالى *

* چه میفرمایند رح *

در صورتیکه کسی زن کتابیه مثلاً یهودیه یا نصرانیه را نکاح کند نکاحش جائز باشد یا مکروه الجواب

درست باشد اما نکاح کردن اولی و بهتر نیست که خالی از کراهت نباشد لما فی العالمگیریة الاولی ان لا یفعل الا للضرورة کذا فی فتح القدیر و لما فی حاشیة الطحطاوی علی الدر الاولی ان لا یتزوج کتابیة و لا یاکل ذبائحهم زیراچه اگر کودکی تولد شود و در حضانت کتابیه نشو و نما یابد و خوف ضلال مادر خود پذیرد خوف است که عقائد مادر در دلش قرار یابد پس منجر بکفر العیاذ بالله گردد لما فیها یکره تزوج الکتابیة الحربیة لانه لا یامن ان یکون منها ولد فینشأ علی طباع اهل الحرب و یتخلق باخلاقهم فلا یستطیع المسلم قلعه عن تلک العادة و الظاهر انه کراهة تنزیه لان التحریمیة لا بد لها من نهی او فی معناه لانها فی رتبة الواجب القول و الله تعالی اعلم

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه اسباب حرمت نکاح در حق زن و مرد چند اند الجواب نه سبب اند اول قرابت یعنی حرمتیکه بسبب خویش شدن حاصل شود چون دختر و مادر و خواهر دوم مصاهرت یعنی حرمتیکه بسبب زن دادن و زن کردن حاصل شود چون مادر منکوحه و دختر منکوحه

سوم رضاع یعنی حرمتیکه بسبب شیر دادن و شیر نوشیدن حاصل شود چون مادر رضاعی و دختر رضاعی چهارم جمع در میان دو زن که اگر یکی را مرد فرض کرده شود نکاح مابین ایشان حرام باشد چون اختین پنجم تقدیم حره بر کنیزک یعنی کسیکه اول حره را نکاح کرده باشد بعد ازان نکاح کنیز بر وی حرام باشد ششم قایم شدن حق کسی خواه از روی نکاح چون منکوحهٔ غیر یا از روی عدت غیر چون معتدهٔ غیر هفتم شرک چون نکاح مشرکه و وثنیه هشتم ملک یمین یعنی نکاح کنیزک خود نهم مطلقات ثلثه کما فی الغایة اسباب حرمتهن متنوع علی تسعة انواع القرابة والمصاهرة والرضاع والجمع وتقدیم الحرة علی الامة وقیام حق الغیر من نکاح او عدة والشرک وملک الیمین والمطلقات الثلثة وکل ذلک مذکور فی الکتاب والله اعلم

* چه میفرمایند *

اندرینکه محرمات بالقرابة چند اند جواب هفت اند مادر وجدات و دختر و دختر اولاد وخواهر و دختر خواهر و دختر برادر و خواهر پدر و خواهر مادر سوال زنانیکه با ایشان نکاح حرام مطلق و موبد است یعنی هیچ وجه وگاهی حلال نمی تواند شد بالذات ایشان حرام محض است چند اند الجواب

چهار ده آند چنانچه در ین ابیات است

سیزده زنها خدا کرده حرام * تا بدان این را تو ای ذو احترام
مادر و جده خویشش دان * مادر مادر و مادر خود بخوان
دختر خود را خواهر خویش را * خواهر مادر و خواهرات ترا
هم بنات الاخ بنات الاخت را * دان حرام مطلق ای مرد خدا
مادر شیر و همشیر نیز * مادر زن را بدان ای پر تمیز
دختر زن که در عقد آید * این حرام مطلقاً بباید ست

والله اعلم

چه میفرمایند رح

اندرینکه زید هنده نابالغه را فقط بعقد نکاح خود در آورده بود و او را در خانه خود آورده بود نه بادی خلوة کرده پس شرعاً بعد بلوغ هنده در وقت زید مسمی عمر که پسر حقیقی زید است هنده را نکاح کردن می تواند یا نکاح حرام است

الجواب

نکاح عمر با هنده که منکوحه پدرش است حرام است لما في رد المحتار وتحرم موطوءات ابائه واجداده وان علوا ولو بزنا والمعقودات لهم عليهن بعقد صحيح القول لقوله تعالى ولا تنكحوا ما نكح اباؤكم من النساء الا ما قد سلف انه كان فاحشة ومقتا وساء سبيلا والله اعلم

ما قولهم رح

اندرینکه هنده پنجساله را پدرش با بکر بالغ نکاح کنانیده بود پس بعد دو سه ماه بکر را جنون مطبق لاحق شد تا آنکه از دوازده سال جنون مذکوره بنت بغرق حالش بوده است و هی از ان افاقه حاصل نه

پس اکنون هنود در اختیار است که بحکم قاضی نکاح مذکور را فسخ نماید یا چه   الجواب

اختیار است فی العالمگیریة قال محمد رح ان کان الجنون حادثا یؤجله سنة کالعنة ثم یخیر المرأة بعد الحول اذا لم یبرأ وان کان مطبقا فهو کالجب وبه نأخذ وفی الهدایة وحد المطبق شهر عند ابی یوسف رح الی قوله وقال محمد رح حول کامل لانه یسقط به جمیع العبادات فقدر به احتیاطا وفی الهندیة لو وجدت المرأة زوجها مجبوبا خیرها القاضی الحال ولا یؤجل لان الالة المقطوعة لا تنبت فلا یفید التاجیل کذا فی قاضیخان وپر ظاهر است که جنون مطبق حکم مجبوب دارد والله اعلم

چه میفرمایند فضلای دین مبین رح

اندرینکه شخصی زنی را بجبر بحضور دو گواه نکاح نمود اعنی بااکراه فقط قبلت گویانید وبکتاب قبول که رکن نکاح است هم یافته شد پس نکاح شرعا جائز ونافذ خواهد شد یا چه   الجواب

نکاح مذکور شرعا جائز ست ونافذ است که نکاح باکراه هم صحیح میشود لما فی الهندیة والاصل ان تصرفات المکره کلها قولا منعقدة عندنا الا ان ما یحتمل الفسخ کالبیع والاجارة یفسخ وما لا یحتمل الفسخ منه کالطلاق والعتاق والنکاح والعهد والنذر والاستیلاد والفیء وفیها لازم انتهی کذا فی

قاضیخان وفی المراجیة ولو اکراهت المرأة علی النکاح من کفؤ لاقل من مهر المثل یقال للزوج اما ان تبلغ الی تمام مهر مثلها والا فارقها فان دخل بها وهی مکرهة فهذا رضا من الزوج بتبلیغه فان دخل بها وهی طائعة فذلک رضا منها بالمسمی انتهی وکذا فی الحموی وفی رد المحتار قوله نکاح یشمل ما اذا اکره الزوج او الزوجة علی عقد النکاح کما هو مقتضی کلامهم انتهی وفی مقام آخر منه واما ما ذکر من ان نکاح المکره صحیح ان کان هو الرجل وان کان هو المرأة فهو فاسد فلم ار من ذکره الی قوله ولفظ المکره شامل للرجل والمرأة فمن ادعی التخصیص فعلیه اثباته بالنقل الصریح انتهی والله اعلم

چه میفرمایند رح

اندرینکه زید برغبت خود درحالت صحت وثبات عقل علی روس الاشهاد نزد زوجهٔ غایبهٔ خود نوشته فرستاد که ترا طلاق بائن دادم پس طلاق واقع خواهد شد یا نه رجعی یا بائن چند وبا تحلیل دراثنای عدت یا بعد آن زید باز او را نکاح کردن خواهد توانست یا نه بینوا توجروا

الجواب

درین صورت یکطلاق بائن واقع خواهد شد اگرچه نیت طلاق نبوده باشد واز وقت کتابت بر عدت واجب خواهد شد لما فی العالمگیریة فان کانت مرسومة یقع الطلاق نوی او لم ینو ثم

المدخول بها لا يخلو اما ان ارسل الطلاق بان كتب اما بعد فانت طالق ولما كتب هذا وقع الطلاق ويلزمها العدة من وقت الكتابة وهكذا في فتاوي قاضيخان يكطلاق بائن واقع خواهد شد لما فيها لو قال انت طالق بائن او البتة الى قوله فواحدة بائنة ان لم ينو ثلثا وكذا في شرح الياس هرگاه يكطلاق بائن واقع شد بالاشبه نكاح زيد بزوجه مذكوره خواه در ايام عدت باشد يا بعد مرور آن درست خواهد شد حاجت تحليل زوج ديگر نه لما في العالمگيرية اذا كان الطلاق بائنا دون الثلث فله ان يتزوجها في العدة وبعدها وفي الهداية اذا كان الطلاق بائنا دون الثلث فله ان يتزوجها في العدة وبعد انقضائها لان زوال المحلية بالطلقة الثالثة فينعدم قبله وكذا في الدر المختار هرگاه نكاحش در عدت وبعد آن درست حاجت تحليل كجا ماند

والله علمه

ماتقولون رحمكم الله تعالى

اندرينكه هنده بعد موت زيد دعوى زوجيتش و وراثتش مي نمايد و ورثه انكار نكاحش مي كنند وهنده بر نكاح خود بينه قائم ساخته و فرزندان وي نيز شاهد بر خلاف دعوى زوجه بيارند پس درين صورت چه حكم است **الجواب**

بینه فرزندان اگرچه مختلف الاقوال باشند و دعوی ایشان
مقبول خواهد شد و مستحق ارث خواهند شد نه هنده مذکوره

لما فی العالمگیریة امرأة ادعت علی ولد میت انها کانت امرأة
ابیه مات وهی فی نکاحه وطلب المیراث فجحد الابن فاقامت
البینة علی نکاحها ثم ان الابن اقام البینة ان اباه طلقها
ثلثا او انقضت عدتها قبل موته اختلفوا فیه والصحیح انها تقبل
بینة الابن وفی فتاوی قاضیخان ولو اقامت المرأة البینة علی
النکاح ولم تثبت بولد فالبینة بینة الابن وله المیراث دون
المرأة القول وفی الهندیة ایضا المرأة اذا اقرت انها
ورثت من الزوج ثم اقرت لاخ الزوج فقال الا انا اخ وانت
لست بامرأته فالمال کله للاخ القول والله اعلم * تعالی *

چه میفرمایند رح در صورتیکه هنده زید را
جهت تزویج خود باشخص معین وکیل کند اما وکیل مذکور او را
با دیگری تزویج نمود پس این نکاح بتوکیل سابق صحیح و نافذ
خواهد شد یا نه

الجواب

نخواهد شد لما فی الاشباه بتقیید التوکیل بما قید به
الموکل والما ینهم من العالمگیریة وکله ان یزوجه من
قبیلته فزوجه من قبیلة اخری لم یجز کذا فی الخلاصة
چونکه بهرکدام سبب اختلاف قبیله نکاح جائز نمیشود پس بالطریق

اولی باختیار شخص و ذات عاثر نخواهد شد کما لا یخفی
علی البصیر والله اعلم ما قولکم رحمکم الله تعالی
اندرینکه شخصی صالح دختر صغیرهٔ خود را باشخصی نیک گمان
نکاح داد که او مرد صالح و نیک کار است اما شخص مذکور را
فاسق و مدمن الخمر یافت و صغیره بعد بلوغ بنکاحش نارض
گردید پس نکاح باطل کرده خواهد شد یا نه الجواب
نکاح باطل کرده خواهد شد لما فی العالمگیریة رجل زوج ابنته
الصغیرة من رجل علی ظن انه صالح لا یشرب الخمر فوجده
الاب شریبا مدمنا وکبرت الابنة فقالت لا ارضی بالنکاح
ان لم یعرف ابوها بشرب الخمر وغلبة اهل بیته الصالحون
فالنکاح باطل ای یبطل وهذه المسئلة بالاتفاق وفی
السراجیة رجل زوج ابنته من رجل ذکر انه لا یشرب المسکر
فوجده الاب شریبا فکبرت الابنة وقالت لا ارضی واب الابنة
لا یشرب المسکر وغالب اهل بیته علی الصلاح یفرق بینهما
والله اعلم ما قولهم رح
اندرینکه زید شوهر هنده قبیل موت خود یا وقت بیرون آمدن بسفر
پانصد روپیه مهر زن خود که در ذمهٔ زید باقی بود معاف طلبید هنده
بخوشی رضامندی کرد که بار گفت مهر من ترا بخشیدم پس مهر مذکور
از ذمهٔ زید ساقط خواهد شد یا بعد موت زید هندهٔ مذکوره اگرفتن

آن یا مطالبهٔ آن میرسد یا نه   الجواب

مهرانهٔ مذکوره از ذمهٔ زید ساقط خواهد شد مطالبهٔ آن هنده را در

کدامی وقت نمی رسد   لما فی العالمکیریة للمرأة ان تهب

مالها لزوجها من صداق دخل بها او لم يدخل وليس لاحد

من اوليائها اب او غيره الاعتراض عليها كذا في شرح

الطحاوي   وایضا فیها وان حطت من مهرها صح الحط كذا

في الهداية   وفي العمادية لو قال المديون تركت ديني

عليك او قال بالفارسية حق خويش ترا دادم يكون ابراء

حتى لا يملك ان يدعي بعد ذلك   وايضا فيها من جامع

الفتوى ولو قال بالفارسية ترا بحل كردم وله عليه دين يبرء

المديون   ومهرا ز دین صحیح است کما فی ابراهیم شاهی

المهر دين كسائر الديون لا يسقط الا بالاداء او الابراء   واز

دلائل مذکوره الفوق خوب واضح گردید که مهرانهٔ هنده از ذمهٔ زید ساقط

گردید هنده را نه ورثهٔ هنده را مطالبهٔ آن میرسد نه در حالت حیات

زید نه بعد وفات وی   والله اعلم

ما تقولون رحمكم الله تعالى

اندرینکه زید شوهر زینب می خواهد که هنده را نکاح نماید پس

زینب گفت که هنده رضیعهٔ من است نکاح تو باوی نشود حرام

است پس درمابین اخبار زینب اقرار است یا دعوی یا شهادت

یا مطابق اخبار قرار دادن صواب اخیر حرمت رضاع بقول یکزن ثابت می شود یا نه وبر تقدیر ثانی نکاح زید با پسر سن یا هنده یا دختر شن درست خواهد شد یا نه

الجواب

این اخبار از جنس اقرار نتواند شد که اقرار بر ضرر نفس مقر می شود نه برضرر غیر لما فی العالمگیریة الاقرار اخبار عن ثبوت الحق للغیر علی نفسه اما رکنه فقوله لفلان علی کذا وما یشبهه وکذا فی الدر المختار والعنایة وجامع الرموز وهمچنان از قسم دعوی نتوان شمرد زیرا که دعوی عبارت است از طلب کردن مدعی حق خود را از غیر در مجلس قضا لما فی الهندیة اما تفسیرها شرعا وهو رکنها فهی اضافة الشیء الی نفسه حالة المنازعة بان یقول هذه العین لی الی قوله ومنها مجلس القضاء فالدعوی فی غیر مجلس القضاء لا تصح وهکذا فی جامع الرموز والدر المختار وهم این اخبار را از قسم شهادت نتوان گفت زیرا که شهادت مختص بمجلس قاضی یا حاکم است فی العالمگیریة الشهادة فهو اخبار صدق لاثبات حق بلفظ الشهادة فی مجلس القضاء وهکذا فی فتح القدیر والدر المختار پس هرگاه خبر زن مذکوره هیچکدام از اشیای ثلثه مرقومه متحقق نشد پس لامحاله از قبیل مطلق اخبار خواهد شد لما فی العنایة الاخبار کالجنس یشملها الاخبار الکاذبة الی قوله فی مجلس

الحكم و بلفظ الشهادة يخرج الاخبار الصادقة غير الشهادات

پس چون قول مذکور از جنس مطلق اخبار شد نکاح زید یا

پسرش با هنده یا دخترش شرعا درست و نافذ خواهد گردید

زیرا که حرمت رضاع بخبر یکزن ثابت نمی شود لما فی العالمکیریة

الرضاع یظهر باحد امرین احدهما الاقرار و الثانی البینة

کذا فی البدائع و لا تقبل فی الرضاع الا شهادة رجلین او

رجل و امراتین عدول و فی الدر المختار و حجته حجة

المال و هو شهادة عدلین او عدل و عدلتین و فی الطحطاوی

نقل عبارة الهندیة و فی جامع الرموز و اعلم ان الرضاع لا یثبت

بشهادة رجل و لا نساء وحدهن بل بشهادة رجلین او رجل

و امراتین و الله اعلم * لعالم *

چه میفرمایند رحمهم الله تعالی

اندرینکه زید برادر زادی حقیقی نابالغه خود را که از ولیان غیر

وی بود نه با عمر تزویج نمود و هنده مادر نابالغه مذکوره ناراض گردیده میگوید

که دخترم را بعمر نکاح نخواهم داد پس شرعا ولی که مالک و مختار

نکاح صغیره می شود مادر خواهد بود یا عم و هنده نکاحش فسخ کردن

می تواند یا نه

الجواب

درین صورت

ولی نکاح صغیره زید خواهد بود و با جازتش نکاح صحیح و نافذ خواهد

شد و هنده با وجود عم ولی نکاح نیست و او را حق فسخ و اعتراض نه

لما في شرح الوقاية الولي العصبة المراد العصبة بنفسه اي
ذكر يتصل بالميت بلا توسط انثى وفي الدر المختار
وله اي الولي اذا كان عصبة ولو غير محرم كابن العم في الاصح
خانيه وخرج ذو الارحام والام والقاضي الى قوله وان لم يكن
عصبة فالولاية للام ودر ظاهر است كه مادر عصبه نيست و
ولي عصبه مي شود چنانچه عم وابن العم وغيرهما والله اعلم

ما قولهم رح

در زنيكه هنده زوجه زيد از راه نافرماني شوهرش از خانه
و انديشش سكونت ورزيد و ماداميكه از شوهرش باوردن
خانه خود از آن انكار نمايد بر شوهرش خود دعوى خوراكي و پوشاكي
كند شرعاً مستحق آنها خواهد شد يا نه و دعويش درست است يا نه

الجواب ماداميكه هنده
مذكوره فرمانبرداري شوهر خود نكرده و از خانه و انديشش بمنزل
شوهر رجوع نكند شرعاً مستحق خوراكي و پوشاكي نخواهد
شد و دعوايش غير صحيح لما في الهداية وان نشزت
فلا نفقة لها حتى تعود الى منزله وفي تنوير الابصار لا الخارجة
من بيته بغير حق وهكذا في اكثر كتب الفقه والله اعلم

ما قولكم رحمكم الله تعالى

در اينكه زيد ولاية پسر نابالغ خود را با دختر عمرو نامي سر

علاوه بر این شرط سکونت در خانه اولیای زوجه خود یا بجایکه زوجه اش مانع بوده باشد خواهد نمود و بخانه خود زوجه مذکوره را نخواهد برد وهرجاکه زوجه اش خواهد ماند خوراکی وپوشاکی اش همانجا خواهد رسانید پس بعد بلوغ پسر زید می خواهد که زوجه مذکوره را بخانه خود ببرد اما زوجه مذکوره حسب استصلاح اولیای خود وادعای شرط مذکور از رفتن خانه شوهر راضی نمی شود و مانع آمد یا پسر عاقل و بالغ خود برین شرائط نکاح نمود یا نوشته داد پسرتر خواست که زوجه را بخانه خود برد و زوجه مانع آمد پس شرعاً زوجه مذکوره را این امر می رسد یا نه الجواب نمی رسد و زوج را میرسد که زوجه خود را بخانه خود برد زیرا که شرط مذکور فاسد است و بسبب شرط فاسد نکاح باطل نمی شود بلکه شرط فاسد باطل می گردد لما فی العنایه قد تقدم ان النکاح لا یبطل بالشروط الفاسدة فاذا تزوج امراة على الف على ان لا یخرجها من البلدة او على ان لا یتزوج علیها او على ان یطلق فلانة فالنکاح صحیح والذی ان شرط عدم التزوج وعدم المسافرة و طلاق الضرة فاسد الان فیه المنع عن الامر المشروع وفی الدر المختار لا یبطل النکاح بالشرط الفاسد وانما یبطل الشرط دونه القول ودر صورت اولی ولیای دیگر قایم شدن می تواند یعنی ولایت پدر بر نفس واموال پسر نظر باست یعنی بنابر نظر و شفقت

او ست بر بشر لما فی العنایة لان الولایة للمظر و بر ظاهر
که در شرط مذکور غیر خواهی و شفقت نیست والله اعلم

* چه میفرمایند رح *

اندر بینکه رشد که عبارت از کامل شدن عقل صغیر و صغیره
است که بدان نفع و ضرر خودش شناسند کدام عمر یقینی میباشد
و معنی رشد شرعاً چیست و تصرفات صغیر و صغیره اگر
برای ایشان نافع نیست چنانچه ابرا نمودن دین مادین مهر از ذمه
مدیون یا شوهر خود صحیح و نافذ باشد یانه الجواب

عمر رشد صغیر و صغیره و کمال عقل ایشان بست و پنج سال
است بعد از ان مال ایشان باو شان سپرده خواهد شد
اگرچه غیر رشید بوده باشند لما فی جامع الرموز اذا بلغ
الصغیر غیر رشید ای غیر صالح فی العقل فلا یحافظ المال لم
یسلم الیه ماله حتی یبلغ خمسا وعشرین سنة وحینئذ یسلم
الیه ماله وان لم یرشد لان هذا السن لا ینفك عنه الرشد الا
نادراً والحکم فی الشرع للغلبة و در شرع رشد عبارت
از مصلح بودن است در مال خود که مقتضای کمال عقل است
لما فی الدر المختار والرشد المذکور فی قوله تعالی وان آنستم
منهم رشداً هو کونه مصلحاً فی ماله فقط و تصرف صبی و صبیه
اگر برای ایشان مضر بود چنانکه ابرا کردن مهر از ذمه زوج

وغیر ذلک در شرع درست نباشد • لما فی الدر المختار و
تصرف الصبی والمعتوه الذی یعقل البیع والشراء ان کان نافعا
محضا کالاسلام والاتهاب صح بلا اذن وان ضارا کالطلاق والعتاق
والصدقة والقرض لا وان اذن به ولیهما وهکذا فی جامع الرموز
والله اعلم   ما قولکم رحمکم الله تعالی

درصورتیکه زید هنده را بمهر چندین هزار نکاح نمود ونصفه معجل
ونصفه موجل بعده خلوة صحیحه برضا متحقق گردید اکنون هنده مهر معجل
خود مطالبه می نماید وزید اصلا قدرت ادای آن ندارد پس هنده را
میرسد که برای آن نفس خود را از وطی زید وسکونتش
بخانه وی باز دارد یا چه   الجواب

نمیرسد   لما فی الفصول العمادیه کان الشیخ ابو القاسم
الصفار یفتی فی المنع بقولهما حتی لو دخل بها قبل ایفاء
المهر فلیس لها ان تمنع نفسها منه لطلب المهر فلو منعت
لا نفقة لها وفی السفر کان یفتی بقول ابی حنیفة قال صدر الشهید
وهذا احسن وهذا الاختلاف فیما اذا دخل بها برضاها وهی
بالغة   وفی العمادیة وکان الشیخ ابو القاسم الصفار یفتی
فی السفر بقوله وفی منع النفس بقولهما واستحسن بعض
مشایخنا اختیاره وفی العالمگیریة ولو دخل الزوج بها او خلا بها
برضاها فلها ان تمنع نفسها عند ابی حنیفة رح وقال لیس لها

ذلك وكان الشيخ الامام الفقيه ابو القاسم الصفار يفتي
في السفر بقول ابي حنيفة رح وفي منع النفس بقولهما واو
استحسن بعض مشايخنا اختياره كذا في المحيط پس هرگاه
از كتب معتبره ثابت شد كه در تصحيح حكم مسئله اختلاف
واقع شده بعضي فقها قول امام را تصحيح نموده وبعضي قول صاحبين
را ترجيح فرموده ونيز متحقق است كه در صورت منع نفس
زوجه از زوج براي مهر معجل باوجود عدم استطاعت وي آن
بسيار فتنه وفساد وارتكاب محرمات شرعيه ومنهيات اسلاميه
در جانبين حسب مقتضاي اين زمانه عموما ومطابق اين ديار خصوصا
واقع مي شود پس باجماع علما وفقها فتوى برنبودن اختيار منع
نفس زوجه از زوج است چراكه درين مصلحت است

لما في الاشباه والمفتي انما يفتي بما يقع عنده من المصلحة وفي
الحموي لعل المراد بالمفتي ههنا المجتهد واما المقلد فلا
يفتي الا بالصحيح سواء كان فيه مصلحة اولا ويجوز ان يراد به
المقلد اذا كان في المسئلة قولان صحيحان فانه مخير في
الفتوى بكل واحد منهما فيختار ما فيه المصلحة منهما
وفي الدر المختار ويفتى بما يقع عنده من المصلحة
والله اعلم * مولانا محمد وحيد *

چه ميفرمايند علماي دين رح

زید دو بیگه زمین را بعوض مهر زوجهٔ خود که هزار روپیه بود بهبه بالعوض نموده دخیل و قابض گردانید هبه مذکوره صحیح خواهد شد یا نه و مهرانه مذکور را ازین معامله ادا گردید یا نه و هنده را ثانیاً مطالبه آن می رسد

الجواب

هبه بالعوض فی الحقیقة بیع است لما فی الاشباه وتنعقد بلفظ الهبة مع ذکر البدل انتهی واین عقد صحیح است لما یفهم من الهدایه ولو تبایعا عیناً بدین ثم تصادقا ان لا دین لا یبطل العقد ازین خوب واضح شد که بیع چیزی چون اراضی بمقابله دین صحیح مانند مهر صحیح می شود ومهر زوجه دیون صحیحه است لما فی ابراهیم شاهی المهر دین کسائر الدیون انتهی ونیز در عالمگیری است التصرف فی الاثمان قبل القبض والدیون سوی الصرف والسلم جائز عندنا انتهی وازین دانسته شد که دائن اگر قبل قبض تصرف در دین خود که شرای زوجه اراضی مذکوره را ازان جمله است بعمل آرد صحیح خواهد شد چون بیع تمام شد فائده ملک مشتری خواهد داد وهرگاه اراضی مذکوره که عوض زر مهر است بزوجه رسید مهرانهٔ وی بتمامه بوی رسید پس بهیچگونه ثانیاً مطالبه مهرانه خواهد نمود والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه شوهری میرسد که زن خود را احیاناً زدوضرب نماید

و گر قصور سر زد گردد از دست خود تعزیر و تادیب کند یا جائز
نیست و گر جائز نیست در کدام صورت و کدام قصور

بینوا توجروا

الجواب

شوهر را میرسد که زن خود را در صورت سر زدن قصور تعزیر و زدن و
ضرب نماید لما فی الاشباه والنظائر للزوج ان یضرب زوجته لقول
ولما فی الدر المختار یعزر المولی عبده والزوج زوجته ولو صغیرة
القول و نیز قاعدهٔ شرعی است که در هر معصیت از جانب
شارع حد و تازیانه مقرر نیست زوج را می رسد که در ان
معصیت زوجه خود را تعزیر نماید لما فیه ایضا الضابطة کل
معصیة لا حد فیها فللزوج والمولی التعزیر فیها انتهی و شوهر
را می رسد که در صورت های مرقومهٔ الذیل زوجه خود را تعزیر
نموده تادیب نماید در ترک زینت و آرایش هرگاه شوهر خواهان
آن باشد و در قبول ناکردن همخوابی با شوهر خود حالانکه آن
زن پاک است از حیض و نفاس و مریض نیست و بیرون رفتن
زوجه از خانهٔ زوج بلا اذن بغیر حق و ترک صلوة مفروضه و امثال
آنها چنانچه هرگاه طفل خرد سال را وقت گریستن بزند و هرگاه
شوهر را دشنام دهد یا پارچه اش را بدرد یا ریش وی را بگیرد
یا بلفظ خر یا ابله یا بحماره یا القحبه او را دشنام دهد عام است از آنکه
زوج پیشتر او را دشنام داده باشد یا نه موافق قول علما

و هرگاه دیگری را دشنام دهد یا نزد اجنبی غیر محرم روی خود را بکشاید یا با اجنبی کلام کند یا با زوج خود نزد اجنبی کلام کند یا باو قضیه نماید بقصد آنکه دیگران آواز ش بشنوند یا چیزی خوردنی را بلا اذن زوج بدیگر بدهد که دادن آن شیئی متعارف نیست و هرگاه شوهر خود را دعای بد کند و نحو ذلک لما في الاشباه و النظائر للزوج ان يضرب زوجته على اربعة وما بمعناها على ترك الزينة بعد طلبها وعلى عدم اجابتها الى فراشه وهي طاهرة من الحيض والنفاس وعلى خروجها من منزله بغير اذنه بغير حق وعلى ترك الصلوة في رواية وقال في الحموي ففي قوله وما في معناها افادة عدم الحصر فما في معناها ما اذا ضربت جارية زوجها غيرة ولم تتعظ بوعظه فله ضربها كذا في القنية وينبغي ان يلحق به ما اذا ضربت الولد الذي لا يعقل عند بكائه لان ضرب الدابة اذا كان ممنوعا فهذا اولى ومنه ما اذا شتمته او مزقت ثيابه او اخذت لحيته او قالت له يا حمار يا ابله يا بغلة او لعنته سواء شتمها اولا على قول العامة ومنه ما اذا شتمت اجنبيا ومنه ما اذا كشفت وجهها لغير محرم او كلمت اجنبيا او تكلمت عمدا مع الزوج او شاغبت معه ليسمع صوتها الاجنبي ومنه ما اذا اعطت من بيته شيئا من الطعام بلا اذنه حيث كانت العادة لم تجر به ومنه ما اذا دعت عليه القول

ولما فی الدر المختار علی ترکها الزینة الشرعیة مع قدرتها علیها وترکها غسل الجنابة وعلی الخروج من المنزل لو بغیر حق وترک الاجابة الی الفراش لو طاهرة من نحو حیض ویلحق بذلک ما لو ضربت ولد ما الصغیر عند بکائه او ضرب جاریة غیرة ولا تتعظ بوعظه او شتمته ولو نحو یا حمار او دعت علیه ومزقت ثیابه او کلمته لیسمعها اجنبی او کشفت وجهها لغیر محرم او کلمته او شتمته او اعطت ما لم تجر العادة به بلا اذنه القول والله تعالی اعلم بالصواب

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه زید بکابین زوجه اش بعد سه ماه هنده نوشته داد که اگر منمقر بالای خاتون موصوفه زنی دیگر را بنکاح خود در آرم یا زائد از شش ماه بلا خور و پوش از خاتون مذکوره غائب مانم یا بر خلاف شرع بسیار ستم نمایم و غیر ذلک پس حسب تفویض من مقرامرش بدست او ست هرگاه و هر زمانیکه خواهد علی الابد نفس خود را طلاق دهد اندرین صورت اگر شرائط مذکوره یافته شود زن مذکوره هرگاه که خواهد نفس خود را طلاق دادن می تواند یا نه

الجواب

در اقرار نامهٔ زید لفظ تفویض طلاق صریح مذکر نفس و لفظ هرگاه و هر زمان که خواهد که هردو بعموم وقت است موجود است پس بوجود شرط

هر گاه کر خواهد نفس خود را شد. طلاق میتوان داد لما فی الفتاوی العالمکیریه وفی التفویض بشرط اذا وجد الشرط وارادت ان تطلق نفسها فلها ذالك وفی الدر المختار ولا یملك الزوج الرجوع عنه ای عن التفویض بانواعه الثلثة لما فیه من معنی التعلیق وتقید بالمجلس لانه تملیك الا اذ زاد متی شئت ونحوه مما یفید عموم الوقت فتطلق مطلقا والله اعلم وفقه

ماقولکم یاسادة العلماء الکرام رحمهم الله تعالی

اندرینکه سمی زید پدر بکر وخالد برادر وی ضامن دین مهر منکوحه زوجه نا بالغه بکر مذکور شدند ضمانت مذکوره دین مهر صحیح است یانه ودر تقدیر اول ضامنان مذکورین قبل ادای مهر مکفول برفوت نمایند مطالبه آن از طرف مکفول له بر ورثه ضامنان گذشتگان که آنها عبد العلی ومیان خالد کفیل آند وهم اخذ دین خود از آنها جائز است یا چه ومطالبه دین بریکی ازان دو گروه خواهد شد یا بر هر دو معاو بهر چه باشد بدون ادا شدن مکفول له از یکی از آنها برأت ذمه شان می تواند شد یانه احیبوا تبتا نوا الجواب

ضمانت مذکوره این مهر بقبول فی المجلس شرعا جائز وصحیح ست چه آن کفالت دین صحیح است لما فی الدر المختار وامالکفالة بالمال فتصح به ولو المال مجهولا اذا کان ذلك المال دینا صحیحا وفیه والدین الصحیح هو مالا یسقط الا بالاداء

او الابراء   و مهر نیز از آن جمله است که بدون ادای یا ابرای
ساقط نمی شود لما فی ابراهیم شاهی المهر دین کسائر الدیون لا یسقط
الا بالاداء او الابراء   پس هرگاه عدم سقوط مهر بدون ادا یا
ابرا مقتضی صحت دین شد کفالت بر ان بی شائبه ریب جایز خواهد بود
و یطابق هذه الصورة خاصة ما فی القنیة او زوج ابنه الصغیر
او بنته الصغیرة وضمن المهر صح وایضا یفهم من العالمگیریة
منه ان یکون مضمونا علی الاصیل بحیث یجبر الاصیل
علی تسلیمه فیجوز الکفالة بتسلیم المبیع وبالدیون والاعیان
المضمون به کالمغصوب والمهر فی ید الزوج القول ومخذول لها
یعنی زوجه مذکوره بعد بلوغ خود بر تقدیر فوت ضامنان قبل از ادای
مهر مکفول به بر بکر و خالد مذکوران که ورثه ضامنان آنها مطالبه دین
خود می تواند کرد زیرا چه مال مکفول به بسبب کفالت بر ذمه ضامنین
ثابت و محسوب گردیده است   لما فی رد المحتار علی
الدر المختار وبه ظهر ان الکفالة توجب دینا للطالب علی
الکفیل ودینا للکفیل علی الاصیل لکن دین الطالب حال
ودین الکفیل مؤجل الی وقت الاداء   پس دائن را
می رسد که از ورثه کفلاء متوفین که بکر و خالد کفیل آنها اخذ دین
خود نماید   ولما فی الاشباه والنظائر لو کان الدین مؤجلا
فکفل به فمات الکفیل حل بموته علیه فقط وللطالب

اخذه من وراث الكفيل وايضاً فی الفتاوی الهندية
او تكفل عن رجل بالف مرحلة فمات الكفيل يوخذ من
تركته حالا وكذا فی القنية ايضا پس درين واقعه ضمانت
مرشحان است بمجرد موت كفيل اخذ ان از ورثه می رسد وچونكه
خالد وارث بحكم كفالت هم در مطالبه داخل است لهذا مكفول لها
اختيار می دارد در ينكه مطالبه دين نود بريكی از ضمان دكفيل نمايد
يا بر تقدير ثبوت دين بر ذمه هر دو بر هر دو معاً لما فی الفتاوی
الحمادية نقلا عن المنافع المكفول له بالخيار ان شاء
طالب الاصيل وان شاء طالب كفيله لان الكفالة ضم احدی
الذمتين الی الاخری فی حق توجه المطالبة ونحوه لا يوجب
براءة الاصيل فاذا كان الدين ثابتا في ذمة كل واحد منهما
كان له ولاية مطالبة كل واحد منهما فاذا اختار احدهما لا تبطل
ولاية مطالبة الاخر انتهی وايضا فيها ومن الكنز وطالب
الكفيل والمديون ولو طالب احدهما له ان يطالب الاخر
فقط وهكذا في السراجيه وفی الهداية ايضا لفظا ومعنی
وغيرها من الكتب المتداولة فی الفقه مثل جامع الرموز
والقنية والقدوري وبدون ادا شدن مال مكفول به از يكی ازان
دو كس برات ذمه شان غير متصور است وهر كه ازين ازان
هردو ادا نماید هر دو بری الذمه خواهد شد زيد ذبن آن لما فی

العمادية ناقلا عن التجديد والمكفول له ان يطالبهما او ايهما شاء او ايهما بادي بري والله اعلم بالصواب

ما قول العلماء رح

در صورتيكه هنده صغيره را پدرش با بكر بالغ نكاح كنانيده بود پس بعد انقضاى سالى بكر را جنون مطبق يعني مستمر لاحق گشت تا آنكه مدت جنون از دوازده سال تجاوز نمود گاهى افاقه حاصل نشد پس هنده را بعد بلوغ فسخ نكاح مذكور ميرسد و با ديگرى نكاح كردن تواند يا نه

الجواب

ميرسد لما في العالمگيرية قال محمد رح ان كان الجنون حادثا يؤجله سنة كالعنة ثم يخير المرأة بعد الحول اذا لم يبرأ وان كان مطبقا فهو كالجب وبه ناخذ كذا في الحاوي القدسي وفي الهداية وحد المطبق شهر عند ابي يوسف رح الى قوله وقال محمد حول كامل لانه يسقط به جميع العبادات فقدر به احتياطا وفي الهندية ايضا لو وجدت المرأة زوجها مجبوبا خيرها القاضي الحال ولا تؤجل لان الآلة المقطوعة لا تثبت فلا يفيد التاجيل وكذا في قاضي خان پس ظاهر است كه مجنون مطبق حكم ذكر بريده دارد و نكاح ذكر بريده في الحال فسخ كردن مرزنرا ميرسد . والله اعلم

* نجيب ميعرمايد رح *

امر زینکه زید وقت نزاع زوجهٔ خود زاد شنام داد پس هرگاه خسر وست در بین واقع آمده او را سوط گفتن آغاز نمود گفت دخترت را خواهم گذاشت پس گفت طلاق طلاق طلاق و زوجه در آنجا حاضر نبود نه اشاره سوی وی کرد اما نیت طلاق بود پس واقع خواهد شد یا نه فقط چند

الجواب

طلاق واقع خواهد شد بر وفق نیت وی یعنی اگر نیت سه طلاق مکرر کرده باشد واقع خواهد شد قضاءً و دیانةً و اگر یک طلاق نوی باشد وتکرار لفظ طلاق بنا بر بیان یا تاکید باشد قضاءً سه طلاق واقع خواهد شد و دیانةً یکی و اگر هیچ نیت نه کرد نیز همین حکم دارد کما فی الاشباه ولو کرر لفظ الطلاق فان قصد الاستیناف وقع الکل او التاکید فواحدة دیانة والکل قضاءً وکذا اذا أطلق و فی الحموی وکذا اذا اطلق یعنی لو کرر لفظ الطلاق ولم ینو الاستیناف ولا التاکید یقع الکل قضاء لانه یجعل تاسیسا لا تاکیدا لانه خیر من التاکید والله اعلم

نجه مبغر صاحب رح

امر زینکه زید در کابین نامه زوجهٔ خود نوشته داد اگر تا سه ماه نان و نفقه نرسانم اختیار سه طلاق بدست زوجه است هرگاه خواهد بعد سه ماه نفس خود را طلاق داده بعد عدت اقبال شوهر دیگر نماید پس بر تقدیر وجود شرط نفس خود را طلاق دادن

می تواند یا نه و زوج مذکور را رجوع از تفویض مذکور و فسخ
آن می رسد یا نه و بعد عدت نکاح دیگر صحیح باشد یا نه   الجواب
بعد وجود شرط زوجه را می رسد که نفس خود اختیار سه طلاق
نماید   لما یفهم من العالمگیریه جعل امرها بیدها متی
شاءت بطلاق الامر یرسل الجواب ا خفیة الی ان یمضی الشهر عندا
الی قوله اجاب القاضی الامام الاستروشنی بانها تملک الایقاع
القول . وفیها ولو قال لها امرک بیدک اذا شئت او متی
شئت واینما شئت ان تختار نفسها مرة واحدة فی ذلک المجلس
وغیره فی ای وقت شاءت   و بر تقدیر صحت اختیار نفس شوهر
را رجوع از تفویض مذکور و فسخ آن نمی رسد   لما فیها
ایضا ولیس للزوج ان یرجع فی ذلک ولا ینهاها عما جعل الیها
ولا یفسخ . و زوجه را می رسد که بعد عدت نفس دیگر را نکاح نماید
لما یفهم من الدر المختار و ینکح مبانته بما دون الثلث فی
العدة و بعدها بالاجماع و منع غیره فیها لاشتباه النسب
و ایضا من العالمگیریة لا یجوز للرجل ان یتزوج زوجة غیره
وکذلک المعتدة   و بعد انقضای عدت نکاح ثانی را مانعی
نیست کما لا یخفی علی البصیر * والله اعلم * لبعض العلماء *

* چه میفرمایند رح *

اندرینکه زید زوجه خود را گوید که تو مادر منی یا خاله یا عمه منی یا مانند

ای مادر من ای دختر من پس باین الفاظ طلاق یا ظهار واقع
خواهد شد یا نه الجواب
طلاق یا ظهار واقع نخواهد شد اگرچه در حالت غضب گفته
باشد واگرچه نیت طلاق کرده باشد لما فی الحمادیة ولو قال لها
انت امی ولیس بشیء وكذا لو قال ان فعلت كذا فانت امی
فهو باطل وكذا لو قال ذلك ونوى التحريم ثم فعل ذلك
الشيء كان باطلين وفي العالمكيرية ولو قال لها انت امي
لا يكون مظاهرا وينبغي ان يكون مكروها ومثله ان يقول
يا ابنتي يا اختي ونحوه والله اعلم

ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندرینکه عند النکاح شرط تعجیل یا تاجیل مهر یا کل معجل یا موجل
یا بعضی معجل باقی موجل تصریح نشده باشد حکم آن چیست الجواب
درین صورت اگر عرف دیار زوجین مختلف باشد یعنی وقت
نکاح مهر ایشان قدری معجل باشد باقی موجل وبعضی را از ایشان
همگی معجل وبعضی دیگر را تمامی موجل وهم زنانیکه مهر ایشان
مسکوت از تاجیل وتعجیل باشد مختلف باشند بعضی از نسوان مطالبه
چیزی از مهر خود یا تمام کمال در حالت بقای نکاح نکرده باشند وبعضی
میکرده باشند پس درینصورت کل مهر معجل خواهد بود وزوجه را مطالبه آن
هرگاه که خواهد میرسد لما فی الحمادیة اما اذا كان بشرط التعجيل

او مسکوتا عنه فانه یجب فی الحال معجلا وفی الهدایة وان لم یذکروا حالا ولا موجلا فهو حال لانه مال واجب بالعقد فالاصل فی امثاله الحلول نحو المهر والثمن واگر عرف دیار اوشان در باب تعجیل وتاجیل معین باشد رعایت را مطالبه قدر معجل در هر وقت که خواهد می رسد الغرض اگر مهر مسکوت از تاجیل وتعجیل بوده باشد اما زنان آنجا حسب عرف تا بقای نکاح چیزی مطالبه نمی نمایند پس کل موجل خواهد بود مطالبه آن تا قیام نکاح نمی رسد چه تعجیل مهر تقدیر عدم تحقق عرف بحکم مساوات عدا است بجهت آنکه اصل تعجیل است فی الجمله اعتبار عرف ورواج درین باب زیاده تر است زیرا که عرف در حقیقت بمنزلهٔ بیان وشرط است لما فی الاشباه فی کتاب النکاح وان سکتوا لا یجب الا ما صدق العرف الی قوله المعروف کالمشروط وفی القنیه عادة خوارزم ان النساء لا یطلبن المهر الا عند الفراق او بعد الموت فهو تاجیل عرفا وفی العالمگیریة ان بینوا قدر المعجل یعجل ذلک وان لم یبینوا شیئا ینظر الی المرأة والی المهر المذکور انه کم یکون المعجل لمثل هذه المرأة من مثل هذه المهر فیجعل ذلک معجلا ولا یقدر بالربع ولا بالخمس وانما ینظر الی المتعارف وفی الدر المختار لها منعه من الوطی الی قوله لان المعروف کالمشروط القول

ای مادر من ان دختر من پسر بابن الفاظ طلاق یا ظهار واقع
خواهد شد یا نه   الجواب
طلاق یا ظهار واقع نخواهد شد اگرچه در حالت غضب گفته
باشد واگرچه نیت طلاق کرده باشد لما فی الحمادیة ولو قال امها
انت امي وليس بشيء وكذا لو قال ان فعلت كذا فانت امي
فهو باطل وكذا لو قال ذلك ونوي التحريم ثم فعل ذلك
الشيء كان باطلا وفي العالمكيرية ولو قال لها انت امي
لا يكون مظاهرا وينبغي ان يكون مكروها ومثله ان يقول
يا ابنتي يا اختي ونحوه   والله اعلم

ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندر دیار عند النکاح شرط تعجیل یا تاجیل مهر یا کل معجل یا موجل
یا بعضی معجل باقی موجل تصریح نشده باشد حکم آن چیست الجواب
درین صورت اگر عرف دیار زوجین مختلف باشد یعنی وقت
نکاح مهر ایشان قدری معجل باشد باقی موجل و بعضی را از ایشان
همه کی معجل و بعضی دیگر را تمامی موجل و هم زنانیکه مهر ایشان
مسکوت از تاجیل و تعجیل باشد مختلف باشند بعضی از نسوان مطالبه
چیزی از مهر خودها یا تمام کمال در حالت بقای نکاح نکرده باشند و بعضی
میکرده باشند پس درینصورت کل مهر معجل خواهد بود و زوجه را مطالبه آن
هرگاه که خواهد میرسد لما فی الحمادیة اما اذا کان بشرط التعجیل

او مسکوتا عنه فانه یجب فی الحال معجلا وفی الهدایة وان
لم یذکروا حالا ولا موجلا فهو حال لانه مال واجب بالعقد
فالاصل فی امثاله الحلول نحو المهر والثمن واگر عرف دیار
اوشان در باب تعجیل و تاجیل معین باشد رجوع را مطالبه
قدر معجل در هر وقت که خواهد میرسد الغرض اگر مهر سکوت
از تاجیل و تعجیل بوده باشد امازنان آنجا حسب عرف تا بقای
نکاح چیزی مطالبه نمی نمایند پس کال موجل خواهد بود مطالبه آن تا قیام
نکاح نمی رسد چه تعجیل مهر تقدیر عدم تحقق عرف بحکم مساوات
عقد است بجهت آنکه اصل تعجیل است فی البحر اعتبار
عرف و رواج درین باب زیاده تر است زیرا که عرف در حقیقت
بمنزله بیان و شرط است لما فی الاشباه فی کتاب النکاح
وان سکتوا لا یجب الا ما صدق العرف الی قوله المعروف
کالمشروط وفی القنیة عادة خوارزم ان النساء لا یطلبن المهور
الا عند الفراق او بعد الموت فهو تاجیل عرفا وفی العالمگیریة
ان بینوا قدر المعجل یعجل ذلک وان لم یبینوا شیئا ینظر
الی المرأة والی المهر المذکور انه کم یکون المعجل لمثل
هذه المرأة من مثل هذه المهر فیجعل ذلک معجلا ولا یقدر
بالربع ولا بالخمس وانما ینظر الی المتعارف وفی الدر المختار
لها منعه من الوطی الی قوله لان المعروف کالمشروط القول

والله اعلم * مولانا محمد وجیه *

چه میفرمایند رحمهم الله تعالی

درصورتیکه شخصی طلاق نامه مسماة زینب زوجه مسمی زید نوشته زید مذکور را که بطلاق زوجه خود نا راضی محض بود جهت دستخط کردن در آن عمرو اکراه نماید و زوج مذکور اقرار می نماید که طلاق نداده ام و در طلاق نامه دستخط نکرده ام پس بکسان گواهی میدهند که دستخط نکرده و دیگر کسان گواهان بر دستخط کردنش گواهی میدهند حکم آن چیست و اگر زید دران دستخط هم کرده باشد امابزبان طلاق نگفته باشد طلاق واقع خواهد شد یا چه ومفتی ماجن وموذی مسلم محجور از افتاء وموجب بتعزیر خواهد شد یا نه بینوا توجروا

الجواب

گواهی هردو فریق گواهان بسبب تضاد کردن حالت واحد واقع است باطل وساقط الاعتبار است چراکه کذب احد الفریقین متیقن است لما فی العالمکیریة کل بینتین لو اجتمعتا فی حالة واحدة سقطتا لوجود الکذب فی احدهما فاذا بدأ الحاکم الحکم باحدهما یتعین الکذب فی الاخری مثاله لو شهد واانه طلق عمرة یوم النحر بالکوفة وشهد شاهدان انه طلق زینب فی هذا الیوم بمکة فشهادتهما باطلة و همچنین طلاق نامه طلاق واقع نخواهد شد لما فیها کل کتاب

لم يكتبه بخطه ولم يمله بنفسه لا يقع به الطلاق اذا لم يقر انه كتابه كذا في المحيط ، وفرضا اگر دستخط هم کرده باشد تاهم طلاق واقع نخواهد شد لما في قاضيخان رجل اكره بالضرب والحبس على ان يكتب طلاق امرأته فلانة بنت فلان بن فلان فكتب فلانة بنت فلان طالق لا تطلق امرأته لان الكتابة اقيمت مقام العبارة باعتبار الحاجة ولا حاجة هنا ، وشخصی که خود را مولوی گویاند و بابين افضاء واشتهار فتوی دهد که زوج را بطلان زنش بلا سبب شرعی که امر ممنوع و بد ترین مباحات است جبر و اکراه نماید و تعدی و ظلم مالی بی گناه روا دارد فاسق افتاد نيست شرعاً از فتوی دادن باز داشته خواهد شد لما في الدر المختار بل يمنع مفت ماجن يعلم الناس الحيل الباطلة كتعليم الردة لتبين من زوجها او تسقط عنه الزكوة بلا سبب ارتكاب منكر وايذاى مسلم بلا حق تعزير كرده خواهد شد لما في التنوير هو لكل مرتكب منكرا و موذى مسلم بغير حق بقول او فعل و در حديث شريف آمده است عن اوس بن شرحبيل انه سمع رسول الله صلعم يقول من مشى مع ظالم ليقويه وهو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام رواه البيهقي والله اعلم

ماقولكم رحمكم الله تعالى

اندرينكه زيد نجيبه را بمهر نه صد روپيه بعقد نكاح خود آورده روزی

چند باهم زناشوئی کرده بالا اجازت و رضای نجیبه وقبل ادای مهر معجلش و بالا دادن نفقه فرار نموده از هشت سال غائب است و در حق و نجوار مثل شرب خمر و زنا مصروف است و از نفقه وهم از طلاق انکار می نماید پس تفریق مابین هردو در مذهب حنفی جائز است یانه و در شدت ضرورت حنفی را تقلید امامی دیگر نمودن جائز است یا چه و بر تقدیر جواز نجیبه مظلومه را جائز است که دیگری را نکاح نماید یا چه

الجواب

نزد امام ابو حنیفه رح تفریق جائز نیست لما فی الدر المختار لا یفرق بینه وبینها ولو بعد مضی اربع سنین خلافا لمالك رح و بسبب شدت ضرورت جائز است که حنفی بقول مالك یا شافعی یا احمد فتوی دهد که نزد ائمه ثلثه تفریق مابین الزوجین روا باشد لما فی الطحطاوي في شرح قوله خلافا لمالك رح به قال الشافعي في قول واحمد في رواية رض عنهم قال القهستاني لو افتی بقول مالك في موضع الضرورة ينبغي ان لاباس به ابو السعود فقول العلامة عبد البر بعد ذكر ابن وهبان الخلاف عن الائمة لا حاجة للحنفي في ذكر ذلك فحذفه اولی ليس باولی افاده في شرح الملتقي ای لما افاده القهستاني من ان الحنفي يفتي به في موضع الضرورة ونيز از عبارت جامع الرموز ظاهر می شود که بعد چهار سال زوجه را میرسد

که با شخص دیگر نکاح نماید حیث قال وقال مالک والاوزاعی
الی اربع سنین بحکم عرسه بعدها کما فی الخلاصه ولو افتی
فی موضع الضرورة ینبغی ان لا باس به والله اعلم

ما قولهم رح

اندرینکه هنده زوجه زید مهر خود را بشوهرش خواه در حالت
حیات باشد یا بعد مماتش هبه نمود پس زید مذکور بری الذمه
خواهد شد یانه وبعد ازان اگر هنده از هبه یا ابرای مهر خود رجوع
کردن میتواند یانه الجواب

هبه مذکوره صحیح خواهد شد وزید از دین مهر بری الذمه
فی قاضیخان رجل مات موهبت مهرها منه امراته صحت
هبتها ربری الزوج وهکذا فی رد المحتار وغیره وبعد ازان
رجوع زن ازان غیر جائز چرا که مهر دین است ورجوع ازان
جائز نیست لما فی قاضیخان مهر المرأة علی زوجها دین
کالدین الاجنبی وایضا فیها اذا وهب الدین من المدیون
لیس له ان یرجع منه لان الدین سقط بالهبة والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه زید زن خود را گذاشته مقدار دوازده سال
غائب ماند پس زن مذکوره بنکاح عمر درآمد و فرزندی پیدا شد
بعد ازان زید حاضر شد و دعوی فرزند نمود پس ... مذکور از ای

کدام از این هر دو باشد الجواب

ولد مذکور بری عمر باشد لما فی الاشباه حیث رجل غاب عن

امراته البکر او الثیب عشرسنین مثلا فتزوجت غیره فجاءت

بالاولاد فالاولاد للزوج الاول فی ظاهر الروایة وعن ابی حنیفة

رح انهم للزوج الثانی وعلیه الفتوی وفی العالمگیریة

وروی عبدالکریم الجرجانی عن ابی حنیفة رح ان الاولاد

للزوج الثانی ویرجع الی هذا القول وعلیه الفتوی والله اعلم

ما قولکم رحمهم الله تعالی

اندرینکه هنده بتقریب امری اجازت رفتن بخانهٔ والدین از

شوهر خود که زید است درخواست چونکه پیشتر پیشتر بخانهٔ

والدین خود رفته تمرد و نافرمانی شوهر نموده بود اجازتش نداد پس

هنده بسماجت پیشش آمده گفت این بار هرگز نافرمانی و سرکشیت

نخواهم ورزید اگر حسب فرمانت بروز فلان سوی خانهات رجوع

نکنم و از امر طلب تو انحراف ورزم هزار روپیه مهر من که در

ذمهٔ تست ابرا نمودم پس زید رخصتش داد و بدستور پیشین

تمرد نمود و حسب طلب بخانه شوی خود نیامد پس این ابرا مقید بشرط

مذکور صحیح خواهد شد یا نه و بر تقدیر صحت وقت وجود شرط زید

از مهر مذکور بری الذمه خواهد شد یا نه الجواب

ابرا نمودنش باتقیید این چنین شرط صحیح است لما فی

الهداية في باب الصلح في الدين والابراء مما يتقيد بالشرط
وان كان لا يتعلق به وفي العناية والابراء له شبه بهما فوجب
العمل بالشبهين بقدر الامكان فقلنا لا يصح التعليق
بالشرط عملا بشبه التمليك وذلك اذا كان بحرف شرط ويصح
التقييد به عملا بشبه الاسقاط وذلك اذا لم يكن ثمه حرف
شرط في الكفاية والابراء مما يتقيد بالشرط وان كان
لا يتقيد به والفرق بين التقييد بالشرط والتعليق به ثابت
لفظاً ومعنى اما لفظاً فهو ان في التقييد بالشرط لا يستعمل
لفظ الشرط كان واذا ومتى واما معنى فان في المقيد الابراء
بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط وجود ما قيد به حتى
اذا لم يوجد المقيد يعود الدين واما في التعليق الابراء
بالشرط لا يوجد الابراء اصلا في الحال وذلك لان التقييد
بوقت بمنزلة الاضافة الى ذلك الوقت والاضافات اسباب
في الحال بخلاف التعليق في الكفاية ايضا لان تعليق
البراءة بالشرط الصريح باطل الى قوله قلنا يصح الابراء اذا
لم يصرح بالشرط ولا يصح اذا صرح بالشرط ووقت وجود
شرط مقيد به يعني سركشي زن مذكوره ازآمدن بخانه زيد برائت
زيد مرقوم از مهر زوجه عاصيه خواهد شد لما في الكفاية فان
في تقييد الابراء بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط

کدام از این بری باشد الجواب

ولد مذکور بری عمر باشد لما فی السراجیة رجل غاب عن امراته البکر او الثیب عشر سنین مثلا فتزوجت غیره فجاءت بالاولاد فالاولاد للزوج الاول فی ظاهر الروایة وعن ابی حنیفة رح انه للزوج الثانی وعلیه الفتوی وفی العالمگیریة وروی عبد الکریم الجرجانی عن ابی حنیفة رح ان الاولاد للزوج الثانی ویرجع الی هذا القول وعلیه الفتوی والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه ہندہ بتقریب امری اجازت رفتن بخانہ والدین از شوہر خود کہ زید است درخواست چونکہ پیشتر بخانہ والدین خود رفتہ تمرد و نافرمانی شوہر نمودہ بود اجازتش نداد پس ہندہ بہ سماجت پیشش آمدہ گفت این بار ہرگز نافرمانی و مرکب تمرد نخواہم ورزید اگر حسب فرمانت بروز فلان سوی خانہ ات رجوع نکنم و از امرہ طالب تو انحراف ورزم ہزار روپیہ مہر من کہ در ذمہ تست ابرا نمودم پس زید رخصتش داد و بعد تو رپیشین تمرد نمود و حسب طالب بخانہ شوی خود نیامد پس این ابرا مقید بشرط مذکور صحیح خواہد شد یانہ و بر تقدیر صحت وقت وجود شرط زید از مہر مذکور بری الذمہ خواہد شد یانہ الجواب

ابرا نمودنش با تقیید این چنین شرط صحیح است لما فی

الهداية في باب الصلح في الدين والابراء مما يتقيد بالشرط
وان كان لا يتعلق به ‌ وفي العناية والابراء له شبه بهما فوجب
العمل بالشبهين بقدر الامكان فقلنا لا يتحمل التعليق
بالشرط عملا بشبه التمليك وذلك اذا كان بحرف شرط ويتحمل
التقييد به عملا بشبه الاسقاط وذلك اذا لم يكن ثمه حرف
شرط ‌ في الكفاية والابراء مما يتقيد بالشرط وان كان
لا يتقيد به ‌ والفرق بين التقييد بالشرط والتعليق به ثابت
لفظاً ومعنى ‌ اما لفظاً فهو ان في التقييد بالشرط لا يستعمل
لفظ الشرط كان واذا ومتى ‌ واما معنى فان في التقييد الابراء
بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط وجود ما قيد به حتى
اذا لم يوجد المقيد يعود الدين ‌ واما في التعليق الابراء
بالشرط لا يوجد الابراء اصلا في الحال وذلك لان التقييد
بوقت بمنزلة الاضافة الا ذلك الوقت والاضافات اسباب
في الحال بخلاف التعليق ‌ في الكفاية ايضا لان تعليق
البراءة بالشرط الصريح باطل الى قوله فلما يصح الابراء اذا
لم يصرح بالشرط ولا يصح اذا صرح بالشرط ‌ ووقت و ...
شرط مقيد يعني سركشين زن مذكوره ازآمدن بخانه زيد برأت
زيد مر قوم از مهر زوجه تا صل خواهد شد ‌ لما في الكفاية فان
في تقييد الابراء بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط

وجود ما قیل به   والله اعلم * مولانا محمد وحید *

ما حکمکم رحمکم الله تعالی

اندرینکه زید هنده را بمهر کذا تزویج نمود وقبل ادای مهر وفات کرد درین صورت تمام مهر اش بر زوج مذکور واجب ومؤکد خواهد شد یا نه ومهر زوجه از جمله دیون صحیح مقدم بر ارث و وصیت است یا نه واگر قبل ادای مهر زوجه ترکه اش را ورثه تقسیم کرده باشند زوجه را ابطال قسمت می رسد یا نه

اجیبوا تثابوا

الجواب

درین صورت بر زوج مذکور مهر اش واجب ومؤکد خواهد شد لما فی العالمکیریة المهر یتأکد باحد معان ثلثة الدخول و الخلوة الصحیحة وموت احد الزوجین سواء کان مسمی او مهر المثل حتی لا یسقط منه شيء بعد ذلك الا بالابراء من صاحب الحق وفی الهدایة ولان المسمی دین فی ذمته وقد تأکد بالموت فیقضی من ترکته ومهر دین صحیح است مثل سائر دیون فی ابراهیم شاهی المهر دین کسائر الدیون لا یسقط الا بالاداء او الابراء ولما فی الفتاوی النقشبندیة المهر دین کدین الاجنبی لا یسقط الا بالاداء او الابراء ومهر که از جمله دیون است مقدم است بر ارث و وصیت لما فی السراجیة الاول یبدأ بتجهیزه وتکفینه

بلا تبذير ولا تقتير ثم تقضي ديونه من جميع ما بقي من ماله

ثم تنفذ وصاياه من ثلث ما بقي بعد الدين ثم يقسم الباقي الخ

و اگر قبل ادای مهر ترکه اش منقسم گشته است زوجه

راجهت ادای مهر خود ابطال قسمت می رسد لما في قاضیخان

ادعت امراة الميت المهر واقامت البينة كان لها ان تبطل

القسمة ويكون دينها كالدين الاجنبي والله اعلم

ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندرینکه شخصی زوجهٔ مدخولهٔ برادر خود را در حالت سکر

و مستی گفت که ترا طلاق دادم ترا طلاق دادم پس درین صورت

طلاق به سبب سکران بودنش واقع خواهد شد یانه و بر تقدیر

وقوع رجعی خواهد بود یا بائن و بر تقدیر رجعی زوج در میان عدت

رجعت می تواند کرد یانه بینوا توجروا المجوب

حسب شرع و شریف طلاق سکران واقع می شود

لما في الدر المختار ويقع طلاق زوج بالغ عاقل الى قوله ولو سكران

ولما في جامع الرموز يقع الطلاق من كل مكلف الى قوله ولو

سكران اى مغير اعقله ولما في شرح الوقاية يقع طلاق كل زوج

عاقل بالغ الى قوله ولو سكران اي وان كان الزوج سكران

پس در صورت مذکوره طلاق رجعی واقع خواهد شد چه به سبب

صریح بودن لفظ طلاق طلاق رجعی واقع خواهد شد نیت کند یا نکند چرا که

لفظ صریح محتاج به نیت نیست اگرچه نیت ابانت کرده باشد لما فی الهدایة انت طالق و مطلقة وطلقتك وطلقتك فهذا یقع به الطلاق الرجعی لان هذه الالفاظ تستعمل فی الطلاق ولا تستعمل فی غیره فکان صریحا ولا یفتقر الی النیة لانه صریح فیه لغلبة الاستعمال وکذا اذا نوی الابانة فهذا یقع به الطلاق الرجعی وان نوی الابانة وچون طلاق رجعی شد زوج را درمیان عدت اختیار رجعت است اگرچه زوجه اباکند لما فی شرح الوقایة هی فی العدة لا بعدها لمن طلقت دون الثلث الی قوله وان ابت ولما فی مختصر الوقایة تصح الرجعة فی العدة وان ابت اذا لم تبن خفیفة او غلیظة هکذا حکم الکتاب والله اعلم

ما قولهم رح

درصورتیکه شخصی زوجهٔ غیر را که هنوز نکاحش باقی است نکاح کرده باشد نکاح مذکور حرام است یاچه الجواب

نکاح مذکور حرام است لما فی العالمکیریة لا یجوز للرجل ان یتزوج زوجة غیره وکذلك المعتدة کذا فی السراج الوهاج ولما فی قاضیخان ولا یجوز نکاح منکوحة الغیر ومعتدة الغیر عند الکل وهکذا یفهم من الدر المختار و تعلق حق الغیر بنکاح او عدة

والله اعلم

ما قولكم رح

آنکه زینکه منکوحهٔ غیر را نکاح نمودن حرام است یا نه و اگر از و فرزندی زاید ثابت النسب خواهد شد یا نه و بر تقدیر اول در ترکهٔ والد خود وارث خواهد شد یا نه *

الجواب

حرام است لما في العالمگيرية لا يجوز للرجل ان يتزوج زوجة غيره وكذلك المعتدة وفي قاضيخان ولايجوز نكاح منكوحة الغير ومعتدة الغير عند الكل و فرزند متولد از ایشان ثابت النسب است چرا که نسب مجرد اشتراک از جهت ابوین است في جامع الرموز ان الفاسد كالصحيح في ذلك (اي النكاح الفاسد كالصحيح في ثبوت النسب) وفيه ايضاً النسب اشتراك من جهة الابوين وفي الدر المختار وفاسد النكاح في ذلك اي في ثبوت النسب كصحيحه وفي الچلپي شرائط ثبوت النسب اربعة ظهور الحبل واقرار الزوج وثبوت الولادة بحجة تامة واقرار الورثة بالولادة و در ینجا همه شرائط مذکوره موجود است پس هرگاه نسبش ثابت شد بلا ریب در ترکهٔ والد خود وارث خواهد شد زیرا چه حرمت نکاح مانع ارث وله نیست في السراجية المانع من الارث اربعة الرق وافرا كان او ناقصا والقتل الذي يتعلق به وجوب القصاص او الكفارة واختلاف الدينين

واختلاف الدارين وكذا في الدر المختار والله اعلم * لعالم *

ما حکمکم رحمکم الله تعالی

درصورتیکه مسمی جمن صابره را نکاح کرده بلا ادای مهر معجل و بلا نفقه و سکنی بلا اجازت چند سال غایب ماند بعد ازان بوطن رسیده نزد زوجه خود نیاید بلکه جواب دهد که فلانه را طلاق نخواهم داد نه نفقهٔ ماضیه و حالیه و نیز او مجذوم است عاجز از کسب و نیز مسکین قادر بر نفقه و مهر نیست پس باین ضرورت تفریق ما بین ایشان روا باشد یانه و بچه طور و جزام موید تفریق اوشان میتواند شد یا چه

الجواب

بسبب ضرورات مذکوره مستحسن است که تفریق کرده شود ما بین ایشان باین طور که قاضی مقرر کند نائب شافعی المذهب را او تفریق نماید بر تقدیریکه مفرق مرتشی نبود فی شرح الوقایه اصحابنا بما رح لما شاهد والضرورة فی التفریق لان دفع الحاجة الدائمة لا یتیسر بالاستدانة والظاهر انها لا تجد من یقرضها وغنی الزوج امر متوهم استحسنوا بان ینصب القاضی نائبا شافعی المذهب یفرق بینهما پس هرگاه که تفریق بمجرد فقر زوج درست بود پس دریجا که فقیر و عجز از کسب مع انکار از انفاق و طلاق و غیرها موجود است بطریق اولی درست شدن میتواند وفی الچلپی وان لم یقض ای الحنفی بالتفریق لکن امر شافعی

المذهب ليقضي بينهما لي هذه الحادثة فقضى بالتفريق ينفذ اذا لم يرتش الآمر الامام وهذا اذا كان الزوج حاضرا واما اذا كان غائبا فرفعت المراة الامر الى القاضي واقامت البينة ان زوجها الغائب عاجز عن النفقة وطلبت منه ان يفرق بينهما فان كان حنفيا فقد ذكرنا حكمه اي يامر شافعيا وان كان شافعيا فيفرق وكذا في جامع الرموز و جزام اگرچه در مذهب حنفي سبب جواز تفريق نيست ليكن بسبب اختلاف ائمه دران مويد تفريق ميتواند شد لما في الدر المختار ولا يتخير احدهما بعيب الاخر ولو فاحشا كجنون وجزام وبرص وقرن ورتق وخالف الائمة الثلثة في الخمسة لو بالزوج ولو قضى بالرد صح وفي شرح الوقاية ولا يتخير احدهما بعيب الاخر خلافا للشافعي ره في العيوب الخمسة الى قوله وعند محمد ره انكان بالزوج جنون او جزام او برص فالمرأة بالخيار القول والله اعلم *

ما تقولون رحمكم الله تعالى

اندرينكه زيد هنده را بعوض مهر ده هزار روپيه نكاح نمايد بعده بگويد كه جميع املاك خود يعني هرچه كه اكنون در ملك من موجود است و هنده را از ان معلوم نيست وهرچه كه در كسبه وملك من خواهد آمد همگي ترا بعوض مهر هنده دادم پس اين همه بالعوض بايع است يا نه

و بیع مذکور باطل است یا نه و بر تقدیر بطلان بعد قبض مفید ملک
مشتری خواهد شد یا نه الجواب بیع است
فی الدر المختار لو قال وهبت منک بکذا فهو بیع ابتداء و انتهاء
و فی الاشباه و ینعقد بلفظ الهبة مع ذکر البدل و فی العمادیة
و اجمعوا علی انه لو قال وهبت ذلک بکذا انه بیع و بیع مرقوم
باطل است چه بیع چیزیکه در ملک او بالفعل موجود است مجهول
است و بیع مجهول فاسد و بیع چیزیکه در ملک او خواهد آمد بیع
باطل است و چون مبیع فاسد ضم کرده شود با مبیع باطل همه باطل
میگردد اما آنکه بیع اشیای موجود فاسد است فلما فی البحر
الرائق و العالمگیریة جهالة المبیع المفسدة ما لو قال بعت منک
جمیع ما لی فی هذه الدار من الرقیق و الثیاب و المشتری لا یعلم
ما فیها کان فاسدا لان المبیع مجهول با وجود فی الدار بیع
فاسد شد بجهت جهالت و اگر مطلق بعت منک جمیع ما لی
بگوید بطریق اولی فاسد خواهد شد بجهت فحش جهالت اما بطلان
بیع آنکه در ملک خواهد آمد پس بجهت آنکه معدوم است و بیع
معدوم باطل لما فی الاشباه بیع المعدوم باطل الا فیما یستجره
الانسان من البقال اذا حاسبه علی اثمانها بعد استهلاکها فانه
جائز استحسانا و چون مبیع صحیح ضم کرده شود در عقد با مبیع
باطل تمامی آن باطل میشود فی الهدایة من جمع بین حر و عبد

او شاة زكية وميتة بطل البيع فيهما وفي العالمگيرية من جمع بين حر وعبد او شاة زكية وميتة وباعهما بطل البيع فيهما سمى لكل واحد ثمنا او لم يسم عند ابي حنيفة رح وفي الاشباه ومنها البيع فاذا جمع بين حلال وحرام صفقة واحدة ان كان الحرام ليس بمال كالجمع بين الزكية والميتة والحر والعبد فانه يسري البطلان الى الحلال بقوة بطلان الحرام ودرينصورت هرگاه مبيع فاسد آميخته شد با مبيع باطل همه باطل شد وبيع باطل مفيد ملك نيست وفي الهداية والباطل لا يفيد ملك التصرف وفي الهداية فالباطل ما لم يكن محله مالا متقوما فهو لا يفيد الملك والله اعلم *

* من مجموعة مولانا محمد وجيه *

ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندرينكه زيد قبل اداء مهر زوجه خود تركه كذا وچند ورثه را گذاشته فوت نمود پس زنش راگرفتن اراضي متروكه زيد بعوض مهر بدون رضا بقيه ورثه ميرسد يانه الجواب اگر متروكه اش از جنس دراهم ودنانير است ميرسد واگر از بين جنس نبود پس اگر غير اراضي است خواهد فروخت ومهرش از ان استيفا خواهد نمود واگر اراضي است نميرسد كما في العمادية ومعدن المسائل ..

المرأة تاخذ مهرها من غير رضاء الورثة انكانت دراهم او دنانير وانكانت شيئا يحتاج الى البيع تبيع ما كان اصلح وتستوفي صداقها وفي العقار اذا كانت وصية وفي فصول العمادي لانه لاملك لهم في التركة انما لهم حق استيفاء الدين من التركة وفي الهداية لان حق الغرماء متعلق بالمالية لا بالصورة والله اعلم*

چه ميفرمايند

درصورتيكه يك دختر نه ساله ويك پسر هفت ساله اولاد زيد نزد مادر ايشان باشند درينصورت مادر را حق داشتن انها نزد خود هست يانه وزيد مذكور را ميرسد كه ايشانرا از مادر بگيرد ياچه

الجواب مادر را حق نيست و پدر را گرفتن انها از مادر ميرسد لما في العالمكيرية والام والجدة احق بالغلام حتى يستغني وقدر بسبع سنين وقال القدوري حتى ياكل وحده ويشرب وحده ويستنجي وحده وقدر ابوبكر بتسع سنين والفتوى على الاول والام والجدة احق بالجارية حتى تحيض وفي نوادر هشام واذا بلغت الشهوة فالاب احق وهذا صحيح وبعد ما استغنى الغلام وبلغت الجارية فالعصبة اولى يقدم الاقرب فالاقرب وايضا فيها وتكلموا في تفسير البلوغ مبلغ الجماع والمختار انها ما لم تبلغ تسعا لم تبلغ مبلغ الجماع وعليه الفتوى وفي الدر المختار والام والجدة

احق بالصغيرة حتى تحيض وغيرهما احق بها حتى تشتهى وقدر بتسع وبه يفتي وعن محمد ان الحكم فى الام والجدة كذلك وبه يفتى لكثرة الفساد زيلعي والحاضنة احق بالغلام حتى يستغني عن النساء وقدر بسبع وبه يفتى والله اعلم *

* ما تبين لمولانا محمد وجيه رح *

ما قولكم رحمكم الله تعالى

عرف وعادت اينديار از قديم الايام در عقد مصاهرت بين الانام چنين معروف است كه اهل مخطوبه قبل تزويج اشياى معروفه معتاده مصاهرت كه عبارت از اجناس و زيورات و البسه و اقمشه و فواكه وعطريات وغيرها است بعضى قبل دخول و بعضى بعد آن ميدهند و نيز نقود كذا بعوض حلويات و اسباب جهاز و سامان ضيافت خاطب و لواحقان وى كه در هنگام انعقاد ارتباط شرعى براى بردن خطيبه بخانه اش باشد ازوى طلبند و انرا در نكاح شرط ميكنند و او را بگويند كه ازان نقود سامان جهاز حلويات و اسباب ضيافت خريده و شمارا خورانيده و آن زيور و البسه بمخطوبه بپوشانيده او را بان سامان جهاز حواله شما خواهيم كرد و خاطب انرا تقبل كرده نقود كذا بعوض خورد و نوش شان وحلويات و سامان جهاز و اين زيورات و البسه و اقمشه و عطريات وغيرها براى خطيبه باهلش ميدهد پس شرعا شرط كردن و طلبيدن بدو

دادن و گرفتن این همه اشیای مرقومه بالا درست است یا نه
و بر تقدیر نکردن شرط حسب عرف هم لازم است یا نه و در صورت عدم
تعیین مقدار آن مهر مسمی فاسد و مهر مثل واجب میشود یا نه
و این عرف و عادت تحریر این دیار که بجهت مصاهرت در داد
و ستد اشیای مذکوره معروف باشد بر هر دو تقدیر شرط و عدمش
معتبر و چون مشروط و انهمه اشیا بجای مهر خواهد شد یا نه و انچنان
منافع چه ابرای استیفای اشیای معروفه معتاد و در مصاهرت
نفس خود را از شوهر باز داشتن و نیز بر تقدیر وقوع خلع بعد عقد
پیش خلوت صحیحه و دخول و صرف شدن نقود که از در ضیافت
ناکح و تجهیز مخطوبه و شرای حلویات یا نشدن آن و هم در صورت
گرفتن اهل خطبه فریبا نقود و غیرها بعوض جهاز و غیر ذلک و ندادن
سامان جهاز ناکح را استرداد نقود مذکوره از اهل مخطوبه
میرسد یا نه و هم اگر بعد تعاطی نقود و البسه و فواکه و غیرها از
طرفین مصاهرت فاسد شود هر واحد مستحق استرداد چیزیکه از
نقود و غیرها در ضیافت خرج شده باشد از دیگری میشود یا نه
بینوا توجروا الجواب عرفیکه در داد و ستد
البسه و اقمشه و زیورات و فواکه عطریات و نقود و غیرها بجز
دیگری بعد عقد مصاهرت معروف باشد بر هر دو تقدیر شرط
و عدمش لازم و معتبر و چون مشروط است و آن همه اشیا بجای

مهر واجب الادا و بشرط کردن و طلبیدن و دادن و گرفتن جایز و بر تقدیر عدم شرط لازم و بر تقدیر عدم معلومیت مقدار آن مهر مسمی فاسد و مهر مثل واجب است و منکوحه را برای استیفای اشیای معروفۀ معتادۀ مصاهرت نفس خود را از شوهر خود باز داشتن میسر و بر تقدیر وقوع خلع بعد عقد و قبل خلوت و دخول و صرف شدن نقود کذا در ضیافت نا کتخدا و سامان جهاز و غیره یا نشدن آن و هم در صورت گرفتن اموال قطعیه قربا از خاطب نقود و غیرها بعوض جهاز و غیر ذلک و ندادن سامان جهاز او را استرداد نقود مندرجه از اموال مطلوبه میسر و اگر بعد تعاطی نقود و البسه و فواکه و غیرها از طرفین مصاهرت فاسد شود کسی مستحق چیز یکه از نقود و غیرها در ضیافت خرج شده باشد از دیگری نمیشود *

لما في رد المحتار و نظیر ما في الخانیة ما هو معروف بین الناس في زماننا من ان البکر لها اشیاء زائدة على المهر منها ما یدفع قبل الدخول کالازار و الخف و المکعب و اثواب الحمام و منها ما هو معروفة بمنزلة المشروط عرفا حتى لو اراد الزوج ان لا یدفع ذلک یشترط نفیه وقت العقد و یسمى في مقابلته دراهم معلومة یضمها الى المهر المسمى في العقد و قد سئل عنها في الخیریة فاجاب بما حاصله ان المقرر في الکتب من ان المعروف کالمشروط یوجب الحاق ما ذکر بالمشروط فان علم قدره لزم کالمهر و الا

وجب مهر المثل لفساد التسمية ان ذكرانه من المهر وان ذكر على سبيل العادة فهو غير لازم بالكلية والذي يظهر الاخير وما في الخانية صريح فيه ثم ذكر عبارة الخانية المارة وما تقدم من اعتراضه على البحر وانت خبير بان هذه المذكورات تعتبر في العرف على وجه اللزوم على انها من جملة المهر غير ان المهر منه ما يصرح بكونه مهرا ومنه ما يسكت عنه بناء على انه معروف لا بد من تسليمه بدليل انه عند عدم ارادة تسليمه لا بد من اشتراط نفيه او تسمية ما يقابله كما مر فهو بمنزلة المشروط لفظاً فلا يصح جعله عادة وتبرعا وكون كلام الخانية صريحا فيه قد علمت ما يناقضه ويناقيه وقد رأيت في الملتقط التصريح بلزومه كما قلنا حيث ذكر في مسئلة منع المرأة نفسها حتى تقبض المهر فقال ثم ان شرطا شيئا معلوما من المهر معجلا فاوفاها ذلك ليس لها ان تمنع نفسها وكذلك المشروط عادة كالخف والمكعب وديباج اللفافة ودراهم السكر كما هو عادة اهل سمرقند وان شرطوا ان لا يدفع شيء من ذلك لا يجب وان سكتوا لا يجب الا من صدق العرف من غير تردد في الاعطاء لمثلها من مثله والعرف الضعيف لا يلحق المسكوت عنه بالمشروط اه ثم رأيت المصنف افتى به في فتاواه وحاصله ان ذلك ان صرح باشتراطه لزم تسليمه وكذا ان سكت عنه وكان العرف به مشهورا معلوما عند الزوج الى

وايضا فيه في ذلك الباب وفي الخانية يعتبر التعارف لان الثابت عرفا كالثابت شرطا الخ ولا تنس ما قدمناه عن الملتقط من ان لها المنع ايضا للمشروط عادة كالخف والمكعب وديباج اللفافة ودراهم السكر كما هو عادة سمرقند فانه يلزم دفعه على من صدق العرف من غير تردد في اعطاء مثلها من مثله ما لم يشترطا عدم دفعه والعرف الضعيف لا يلحق المسكوت عنه بالمشروط وايضا فيه قلت ينبغي تقييد ذلك بما لم تجر به العادة لما حررناه من ذلك في عرفنا يلزم الزوج وانه من جملة المهر كما قدمناه عن الملتقط ان لها منع نفسها المشروط عادة كالخف والمكعب وديباج اللفافة ودراهم السكر الخ ومثله في عرفنا ماشة الحمام ونحوها فان ذلك بمنزلة المشروط في المهر فيلزمه دفعه اه ولما في القنية في باب الاموال التي تدفع في المصاهرة مرزيا عن القاضي عبد الجبار في المبعوث بالخ اذيك يطلبون في عرف جرجانية خوارزم عوضا مثلا لمثل لا محالة وفي رساتيق خوارزم يطلبون عوضا وان قل يرضون به جرى العرف والعادة وينظر في كل بلدة الى عرفهم وايضا فيه مرويا عن شرف الائمة المكي بعث اليها شيئا مضيا كما هو العادة ثم يزوجها ولم يدخل بها وخلعت نفسها منه بنصف المهر فليس له طلب ما بعث اليها

اذا عوضته الى آخره مرويا من القاضي عبد الجبار ولد طلب العوض ان لم يعوضوه وايضا فيه بعث ابو الزوج الى الخطيبة دست پیان لم اختلعت نفسها قبل الدخول منه بالمهر ونفقة العدة ليس لاب الزوج ان يطالبها بما بعث اليها وايضا في العالمكيرية غرّ رجلاً وقال ازوّج بنتي منك بجهاز عظيم وارُدُّ عليك دست پیان كل اديناراواعطاه بلا جهاز لا رواية فيه الا ان صدر الاسلام برهان الائمة ومشائخ بخارا اجابوا بانه ان لم يجهز ها يسترد ما زاد على دست پیان مثلها وقدر الجهاز بدست پیان صدر الاسلام وعماد الدين النسفي لكل دينار من دست پیان ثلثة دنانير او اربعة دنانير فان لم يفعل هذا القدر استرد منه دست پیان وقال الامام المرغيناني الصحيح انه لا يرجع على اب المرأة بشي لان المال في النكاح غير مقصود كذا في الوجيز الكردري وهكذا يفهم من الفصول العمادية رجل غرّ رجلاً وقال ازوج بنتي منك واجهزها جهازاً عظيما الى آخر قوله وفي فتاوى ظهير الدين المرغيناني ان الصحيح انه لا يرجع على اب المراءة بشي لان المالية في باب النكاح ليس بمقصود اصلي ولماني القنية في باب الاموال التي تدفع في المصاهرة مرويا من العلامة عبد الرحيم الختني بعث الى الخطيبة بالي اذيك

وبعث قوم الخطيبة بين المتوسط ديبا بابرصمر العيدية وقال بعضهم
انك عيدية فاقطعه ـــ اتيابا فعل وهو بعث اليهم قدرا من العجين
والفواكه ثم فعلت المصاهرة بهم يتحاسبون ويترادون
الفضل ولا يترادون ما انفقـــوا الي الضيافات من الجانبين
والله اعلم وعلمه اعظم *

* ف * پر ظاهر كه مفهوم هر دو لفظ ساچق و دست پیمان متحد است
چنانچه از تتبع كتب لغات دریافت شد كه معنی دست پیمان
آنچه از نقود و جنس و زیور قبل از مزاوجت بعروس دهند
و معنی ساچق دستوری است كه یكدو روز پیش از یوم شادی
از قسم پیرایه و البسه و سوچهای شیرینی نقل و آرایش
از طرف داماد بخانه عروس فرستند و این لفظ تركی است كذا فی
بهار عجم و غیاث و از عبارت فقه بوضوح پیوسته كه اگر اهل
مخطوبه از خاطب دست پیمان فریبا گیرد استردادش از وی می شود
پس همین حكم در گرفتن ساچق میتوان شد * لمولوی فیض الله رح *

* ما قولهم رحمهم الله تعالی *

زید با كنیزك خود بدون نكاح بگمان حلت وطی كند و از ان فرزندی زاید
بعده زید دعوی نسب فرزند نماید و پدرش تصدیق این معنی نكند
پس شرعا نسبش از زید ثابت خواهد شد یا نه و ولد مذكور وارث
وی خواهد شد یا چه * الجواب * نسب ثابت نخواهد شد و وارثش

نخواهد شد فی الدر المختار الواطی ان ادعی النسب یثبت فی الاولی ای شبهة المحل لا فی الثانیة ای شبهة الفعل لتمحضه زنا وفیه ولو کان المقر له عبد الغیر اشترط تصدیق مولاه لان الحق له وهرگاه نسب ثابت نگردید پس ولد الزنا شد وولد الزنا وارث زانی نمیشود لما فی ابراهیم شاهی ولد الزنا لا یرث من الزانی ولا یثبت نسبه منه وکذا فی الاشباه والله اعلم من بیاض مولانا محمد وجیه *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

دراینکه زید مدیون که هنوز قاضی او را بسبب مدیونیش محجور وممنوع التصرف نکرده است در مجلس نکاح خود بعوض مهر معجل زنش جمیع اراضی معلومه موروثه خود هبه بالعوض نمود پس هرگاه هبه مذکوره نافذ وجائز بدون اشتراط قبض ملک موهوب لها خواهد گردید یا بنا بر مدیونیش محجور وتصرف او مردود وناممنوع خواهد شد و برتقدیر اول حاکم را فروختن اراضیات معلومه زنش برای ایفای دیونش بتصور عدم جواز هبه بالعوض مذکوره میسر میشود

* الجواب *

هبه مذکوره در حقیقت بیع است وشئ موهوب بلا اشتراط قبض ملک زن مذکوره خواهد شد وحاکم را باز فروختن آن برای دیون شوهر نمیرسد ومجرد مدیونی قابل انحجار وامتناع از تصرف نمیگردد زیرا چه نزدیک ابوحنیفه حجر بالدین مطلقا درست نیست * لما فی الهدایة

قال ابو حنيفة رح لا حجر في الدين واذا وجبت ديون على رجل وطلب غرماءه حبسه والحجر عليه لم احجر عليه وهكذا في العناية ولما في الچلپي وقد صرح مفتي الثقلين بنفسه حيث قال اعلم ان الحجر عند ابي حنيفة رح لا يجوز على الحر العاقل البالغ بسبب السفه والدين * نزد صاحبين بشرط درخواست داين حجر مديون از تصرف بيع وغيره مر حاكم را ميرسد كما في الهداية والعناية * پس بسبب فوات شرط بحر هبه مذكوره مديون مذكور بلا ريب بالاتفاق جايز و نافذ خواهد گرديد * وهبه بالعوض در حقيقت بيع است و بمجرد حصول ايجاب قبول بلا اشتراط قبض بيع مذكور ملك موهوب لها خواهد گرديد * لما في الحمادية واجمعوا على انه لو قال وهبت هذا لك بكذا انه بيع وهكذا في الدر المختار وفي الاشباه المبيع يملكه المشتري بالايجاب والقبول وهكذا في الكفاية وفي العناية قال مالك رح يثبت الملك فيه قبل القبض اعتبارًا بالبيع * وهرگاه شي مذكور ملك زوجه گرديد حاكم را فروختن آن براى اداى ديون شوهر كه تصرف در ملك غير است هرگز نميرسد * في العناية التصرف في الملك الغير بغير الاذن غير صحيح وهكذا بعينه في الچلپي وفي الهداية لانه تجارة بلا تراض فيكون باطلًا بالنص وهو قوله تع اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ *

وحکم حاکم که مخالف کتاب یا سنت یا اجماع باشد نزد قاضی یعنی حاکم دیگر قابل امضا و اثبات نیست لما فیها واذا رفع الی القاضی حکم حاکم امضاه الا ان یخالف الکتاب او السنة او الاجماع والله اعلم * لمولانا محمد وجیه المرحوم *

* چه میفرمایند رح * اندرینکه ولی نکاح صغیره با وجود عم که دشمن متهتک صغیره است مادر صغیره که از جانب پدرش وصی بانکاح صغیره بوده است شدن میتواند یانه وهرگاه ولی اهمال صلاح و خیر خواهی نباشد بلکه عدو متهتک بود چنانکه درین صورت عم بوده است تزویج وی غیر صحیح است یانه * الجواب * نکاح دادن مادر صغیره را با وجود عم مذکور صحیح و نافذ است * لما یفهم من رد المحتار لیس للوصی من حیث هو وصی ای لیست له قرابة ما او حکم ان یزوج الیتیم مطلقا وان اوصی الیه الاب بذلک علی المذهب نعم لو کان قریبا او حاکما یملکه بالولایة کما لا یخفی * و ولی اگر عم بر ذو ربود نکاح دادن وی مریتیم را صحیح نباشد * لما یفهم من الدر المختار ولم یعرف منهما سوء الاختیار مجانة او فسقا وان عرف لا یصح النکاح اتفاقا * پس هرگاه که حال پدر و جد که ولی اقرب و مجبر اند همین است پس عم که عدو است نه ولی مجبر چگونه ولی میتواند شد * فی الدر المختار الولی هو لغة خلاف

العدل وعرفا العارف بالله تعالى وشرعا البالغ العاقل الوارث ولو فاسقا على المذهب ما لم يكن متهتكا في رد المحتار قال في الفتح القدير نعم اذا كان متهتكا لا ينفذ تزويجه اياها بنقص مهر المثل ومن غير كفوء وسيأتي هذا اهـ وحاصله ان الفسق وان كان لا يسلب الاهلية عندنا لكن اذا كان الاب متهتكا لا ينفذ تزويجه الا بشرط المصلحة الى قوله ان كان الولي ابا او جدا لم يعرف منهما سوء الاختيار وان عرف لا والله اعلم * لعالم * ما الحكم *

در اينكه زيد كه معروف بالفسق وفجور است دختر صغيرهٔ خود را با عمرو غير كفو نكاح كناند پس اينچنين نكاح شرعا صحيح باشد يا باطل *

* الجواب * باطل است لما في العالمگيرية والخلاف فيما اذا كان لم يعرف سوء اختيار الاب مجانة او فسقا اما اذا عرف ذلك منه فالنكاح باطل اجماعا وفي الدر المختار ولزم النكاح ولو بغبن فاحش بنقص مهرها وزيادة مهره او زوجها بغير كفؤ ان كان الولي المزوج ابا او جدا لم يعرف منهما سوء الاختيار مجانة او فسقا وان عرف لا يصح النكاح اتفاقا وفي الحموي وقيده في الفتح بما اذا لم يظهر سوء اختيارهما في ذلك فان ظهر كان باطلا القول والله اعلم * در صورتيكه زيد

که اکثر اهال بیت واقربای وی صلحا واتقیا اند دختر صغیرهٔ خود را بامردی که بظاهر باصلاح بود بگمان آنکه مرتکب شرب خمر و دیگر محرمات شرعیه نیست نکاح داد پستر بدکاری وشراب خواری وی ظاهر شد و دختر مذکوره بسن بلوغ رسیده گفت که ازان نکاح راضی نیستم نکاح باطل خواهد شد یانه * الجواب * باطل خواهد شد لما في العالمگیریة رجل زوج ابنته الصغیرة من رجل علی ظن انه صالح لا یشرب الخمر فوجده الاب شریبا مدمنا وکبرت الابنة فقالت لا ارضی بالنکاح ان لم یعرف ابوها یشرب الخمر وغلبته اهل بیته الصالحون فالنکاح باطل اي یبطل وهذه المسئلة بالاتفاق وفي القنیة مکذا بعینها وفی السراجیة رجل زوج ابنته من رجل ذکر انه لا یشرب المسکر فوجده الاب شریبا فکبرت الابنة فقالت لا ارضی واب الابنة لا یشرب المسکر وغالب اهل بیته علی الصلاح یفرق بینهما * والله اعلم *

* هاتان لمولانا محمد وجیه *

* چه میفرمایند رح *

آنکه زید زن خود را در خصومت خانگی مکرر گفت طلاق دادم بغیر خطاب بالا نیت تعدد طلاق واقع خواهد شد یانه و چند * الجواب * بسبب ترک اشارت واضافت سوی زن این لفظ از قسم طلاق صریح نیست که بدون نیت واقع گردد *

لما في الدر المختار صريحه ما لم يستعمل الا فيه ولو بالفارسية كطلقت الى قوله اولا تخرجي الا باذني فاني حلفت بالطلاق فخرجت لم يقع لتركه الاضافة اليها * وفي الطحطاوي قوله لتركه الاضافة اي المعنوية وهي شرط والخطاب من الاضافة المعنوية وكذا الاشارة الى قوله لعدم حلفه بطلاقها ويحتمل الحلف بطلاق غيرها فالقول له انتهى * اگر مفعول طلاق دادم در نيت او زنش باشد مطلقه خواهد شد * كما يفهم من الطحطاوي ولو حذف المبتدأ او قال طالق فقيل من عنيت فقال امراتي طلقت امراته القول * چون در صورت نيت طلاق واقع شود پس اگر از تكرار لفظ قصد تاكيد وفهمايش كرده باشد ديانة تصديق كرده خواهد شد نه قضاءً * في الطحطاوي ولو قال انت طالق وكرر الجملة ثلثا وقال عنيت بالاولى الطلاق وبالثانية والثالثة افهامها صُدِّقَ ديانة فقط ومتى كرر لفظ الطلاق بحرف الواو وبغير حرف الواو يتعدد الطلاق وان عنى بالثاني الاول لم يصدق في القضاء * پس عند الله يك طلاق واقع خواهد شد ونزد قاضي سه طلاق والله اعلم * لبعض المحصلين *

* چه ميفرمايند رح * شخصي در كابين نامه زن خود نوشته داد كه اگر مابين منكوحه واهالي خانه ام موافقت نشود خانه عليحده بجهت منكوحه حسب رضاي وي مهيا كرده خورد ونوش

وزا نجا خواهم رسانيد اگر خلاف اين شرط بعمل آيد زوجه مذكوره را اختيار كلي است كه نفس خود را سه طلاق داده بشوهر ديگر پردازد پس وقت وجود شرط او را ميرسد كه نفس خود را سه طلاق دهد يا چه * الجواب *

ميرسد لما في العالمكيرية رلي التفويض بشرط اذا وجد الشرط وارادت ان تطلق نفسها فلها ذلك ولما يفهم من القنية قال لها ان لم يصل اليك النفقة الى ثلثة ايام فامرك بيدك فجاء بالنفقة في اليوم الثالث فتوارت المرأة فلم يجدها حتى مضى اليوم الثالث فامرها بيدها لوجود الشرط * والله اعلم *

* چه حكم است * اندرينكه زيد خشمناك گرديده زن خود را گفت تو مادر مني و من پدر توام ودكرر كرد طلاق واقع خواهد شد يا نه * الجواب *

ازين كلمات هرگز طلاق واقع نخواهد شد اگرچه بنيت طلاق گفته باشد بلكه كلامش لغو وباطل باشد چه اين كلمات از الفاظ مخصوصه طلاق نيست * لما في ذخيرة العقبى الطلاق عرف الفقهاء عبارة عن حكم شرعي برفع القيد النكاحي بالفاظ مخصوصة وفي رد المحتار انت علي كظهر امي الى قوله واحترز به عن نحو انت امي بلا تشبيه فانه باطل وان نوى وفي الدر المختار ولا ينو شيئا بقوله انت على مثل امي او حذف الكاف لغا وفي رد المحتار قوله

او حذف الكاف بان قال انت امي القول والله اعلم *

* چه ميفرمايند رح * دريكه شخصي طلاق نامهٔ زني نوشته از شوهرش بمغالطه دستخط كنانيد و زوج نميد انكه ان طلاق نامه زنش بوده است بلكه او از خواندن مطلقا عاريست پس ازين مطلقه خواهد شد يانه * الجواب * زن مذكوره ازان مطلقه نخواهد شد * لما يفهم مما لي الدر المختار لا يقع طلاق المولى على امرأة عبده الى قوله والمدهوش والنائم لانتفاء الارادة ولذا لا يتصف بصدق ولا كذب ولا خبر ولا انشاء ولو قال اجزته او اوقعته لا يقع لانه اعاد الضمير الى غير معتبر * پس هرگاه علت عدم وقوع طلاق مدهوش و نائم انتفاى ارادت است پس درينصورت بلا ريب واقع نخواهد شد * ولما في العالمگيرية كل كتاب لم يكتبه بخطه ولم يمله بنفسه لا يقع به الطلاق اذا لم يقرانه كتابه والله اعلم * لبعض المحصلين *

* ماقولكم رحمكم الله تعالى *

مردى روز جمعه بزنش گفت اگر تو از خانهٔ پدرت تا روز چهارم نيائى بر تو سه طلاق بود پس زنش روز دوشنبه وقت صباح آمد طلاق واقع خواهد شد يانه * الجواب * واقع نخواهد شد چراكه شرط وقوع طلاق يافته نشد * لما يفهم من الهندية ولو قال انت طالق في مضى ثلثة ايام فان قال ذلك ليلا طلقت اذا غربت

الشمس من اليوم الثالث اذ به يعلم الشرط هكذا وقع في بعض نسخ الجامع وفي بعضها لا تطلق حتي تجيء مثل تلك الساعة التي خلف فيها من الليلة الرابعة وهكذا ذكر القدوري في شرحه كذا في المحيط والله اعلم * لعالم *

* چه ميفرمايند رح * شخصي زوجه خود رابطو رهزل ونزاحت طلاق داد ونيت طلاق بكنام نبود واقع خواهد شد يا نه

* الجواب * واقع خواهد شد * لما في قاضيخان ان طلاق اللاعب والهازل واقع ولقوله عليه السلام ثلثة جدهن جد وهزلهن جد الطلاق والنكاح واليمين وهكذا في شرح الوقاية وغيره * والله اعلم وعلمه اعظم *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى *

اندرينكه شخصي با موطوءه يا منكوحه پدر خود وطي نمايد وازان فرزندي بزايد فرزند مذكور شرعا وارث اشياي شخص مسطور تواند شد يا نه

* الجواب * وارث شخص مسطور نخواهد شد زيرا كه استحقاق ارث منحصر است بسه اسباب يكي رحم دوم نكاح صحيح سوم ولا * لما في الدر المختار ويستحق الارث برحم ونكاح صحيح وولاء ودرينجا يكي هم ازين سه نيست ونيز هرگاه كه در نكاح فاسد وباطل استحقاق ارث نمي شود * لما في الدر المختار ونكاح صحيح فلا توارث بفاسد ولا باطل اجماعا

پس دریانجا که نکاح فاسد و باطل هم موجود نیست بطریق اولی استحقاق ارث نخواهد شد و زنازاده از مادر وارث میشود فقط نه از زانی * لما فیه ایضاً ویرث ولد الزنا واللعان بجهة الام فقط لما قلنا مناه فی العصبات انه لا اب لهما والله اعلم *

* چه میفرمایند رح * اندرینکه فرزندیکه از بطن منکوحه یا موطوءه پدر زید زائیده باظهار فرزندی زید دعوی وراثت پدری بر متروکه زید نماید شرعاً نسب از زید مذکور ثابت خواهد شد یانه و بر تقدیر ثانی فرزند مذکور مستحق حصه فرزندی زید مذکور خواهد شد یانه بینوا تشابروا * * الجواب * هرگاه که منکوحه یا موطوءه پدر زید از حلال بودیا از حرام بر زید حرام باشد پس فرزند مذکور خواه از نکاح زید زائیده باشد یابی نکاح ثابت النسب نخواهد شد زیرا که در صورت نکاح این نکاح محرمه خواهد بود * لعموم قوله تعالی ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء ولما فی الدر المختار حرم نکاح اصله و فرعه ولو من زنا ولما فی المجمع شرح الملتقی لان کل تحریم تعلق بالوطی الحلال تعلق بالوطی الحرام و از نکاح محارم نسب ثابت نمیشود لما فی رد المحتار ولذا لا یثبت النسب ولا العدة فی نکاح المحارم ایضا وهکذا فی اکثر المعتبرات * و عدم ثبوت نسب در صورت عدم نکاح پر ظاهر است و هرگاه که نسب فرزند مذکور از زید ثابت

نشد توارث فرزندی او هم از زید ثابت نخواهد شد * کما لا یخفی علی النبیل ولما فی الدر المختار فلا توارث بفاسد ولا باطل اجماعا وایضا فیه لان النکاح الفاسد لا یوجب التوارث بین المسلمین ولما فیه ایضا ویرث ولد الزنا واللعان بجهة الام فقط لما قدمناه فی العصبات انه لا اب لهما والله اعلم * هاتین لمولانا عبد الحی *

* ماقولهم رحمهم الله تعالی *

اندرینکه شخصی منکوحهٔ خود را طلاق باین داد و عدتش منقضی شد و از بطن وی پسریست بالغ قادر بر کسب پس نفقه ان هر دو بر شخص مذکور واجب است یانه و بر تقدیر ثانی شخص مذکور را اختیار است که زوجهٔ مطلقه و پسر بالغش را در خانه خود ماندن ندهد یا چه * الجواب * نفقه و سکنی زن مذکوره بعد انقضای عدت بر زوج واجب نیست و همچنین نفقه و سکنی پسر بالغ که قادر بر کسب است بر پدر واجب نیست اما در صورت اولی فلما فی شرح الوقایة وللمطلقة الرجعي والبائن والفرقة بلا معصیة کخیار العتق والبلوغ والتفریق لعدم الکفاءة النفقة والسکنی ای مادامت فی العدة وفی الهدایة واذا طلق الرجل امراته فلها النفقة والسکنی في عدتها رجعیا کان اوبائنا * پس بعد انقضای ایام عدتش نفقه و سکنی

او از ذمه شوهر ساقط خواهد شد اما در صورت ثانیه * فلما
فی العالمگیریة ولا یجب علی الاب نفقة الذکور الکبار الا ان
یکون الولد عاجزًا عن الکسب لزمانة او مرض ومن یقدر علی
العمل لکن لا یحسن العمل فهو بمنزلة العاجز وفی الدر المختار
وکذا تجب لولده الکبیر العاجز عن الکسب وفیه ایضًا والغلام
اذا عقل واستغنی برائه لیس للاب ضمه الی نفسه الی قوله ولا
نفقة علیه الا ان یتبرع * پس هرگاه نفقهٔ شان بر و واجب نشد
او را اختیار است که آن هر دو را در خانهٔ خود ماندن ندهد * کما لا
یخفی علی البصیر والله اعلم * * ما قولکم رح *
اندرینکه زید و عمرو و بکر هر سه برادران حقیقی اند طعام و هم
مسکن بوده از کسب خاص خود ها قدری قدری آنها بعضی کم بعضی
زیاده فراهم می آوردند و هر کس مکسوبهٔ خویش را علیحده علیحده
بلا شرکت دیگری بعد تصرف خود داشتند اما زید اراضیات کثیره
بنام خود و زر خود خریده بران دخیل و متصرف است اینک عمرو
و بکر میخواهند که از اراضی زید حصه کرده بگیرند این امر ایشانرا
میرسد یا که اراضی زید ملک خاص وی خواهد شد * الجواب *
اراضیات زید که از کسب خاص بنام خود خریده دخیل و متصرف
است ملک خاص وی است عمرو و بکر شریک جایداد مذکور نخواهند

مشد اگرچه بنام هر یا بکر خریده باشد و آنچه بر آنها از اولاد و زوجات برادران تمیز رسد که بر جاید او مذکور دعوی نماید * کما لا یخفی فی الکفایة والکسب للکاسب لقوله علیه السلام کل الناس احق بکسبه وفی العنایة فی امکانه ای تصرفه وقدرته وکسبه الی قوله وما حدث فی امکان الرجل فهو ملکه وهکذا یفهم من القنیة الا اذا کان لها کسب علی حدة فهو لها وهکذا فی رد المحتار والحمادیة وایضاً فی الهندیة وان اخذه احدهما ولم یعمل الاخر شیئا فهو للعامل وهکذا لفظا ومعنی فی الفصول العمادیة * هم طعامی وهم سکونت موجب شرکت نیست * لما فی نوادر الاصول رجلان احدهما فی البیت والاخر فی الکسب کله للکاسب ولما فی الذخیرة کون اثنین فی دار واحد وطعام واحد لا یوجب الشرکة حتی یتحقق رکن الشرکة وهو الایجاب والقبول * وهرگاه که اسمی شرکت شرعیه درمیان برادران مذکور متحقق نیست حکم شرکت فاسده در مکاسب ایشان جاری کرده خواهد شد وحکم شرکت فاسده آنست که مکسوبه هر کس ملک خاص وی است دیگر برادران حقی نیست * کما فی الدر المختار وما حصله احدهما فله وما حصلاه معا فلهما نصفین ان لم یعلم ما لکل وما حصله احدهما باعانة صاحبه فله ولصاحبه اجر مثله القول والله اعلم * ما قولکم رح * شخصی بر صبر شهود عدول جمیع املاک خود را در تحت متجری

وقف زبانی نموده در بارهٔ آن وثیقه تحریر نکرد صحیح خواهد شد یا محتاج بوثیقه خواهد بود *

* الجواب *

وقف صحیح ومحتاج بکاغذ ودستاویز نخواهد بود بلکه بمجرد قول وقف خواهد گردید * فی العالمگیریة واذا کان الملك يزول عندهما يزول بالقول عند ابي يوسف ره وهو قول الائمة الثلثة وهو قول اكثر اهل العلم وعلى هذا مشائخ بلخ وفى المنية وعليه الفتوي كذا في فتح القدير وعليه الفتوي وفي الاشباه والفتوى على قول ابى يوسف ره فيما يتعلق بالوقف والقضاء ويفهم مما فيه ايضا لا يعتمد على الخط ولا يعمل به فلا يعمل بمكتوب الوقف الذي عليه خطوط القضاة الماضيين لان القاضي لا يقضي الا بالحجة وهي البينة او الاقرار او النكول وفي الفتاوي الزينية ان المكتوب لا يجوز العمل به * پس هرگاه صحت این وقف ثابت گردید اگر واقف انهار ا باز بیع یا هبه نماید جائز خواهد شد یا نه

* الجواب *

نه لما فى العالمگيرية اما حكمه عندهما زوال العين عن ملكه الى الله تعالى وعند ابي حنيفة صيرورة العين محبوسة على ملكه بحيث لا يقبل النقل عن ملك الى ملك والتصدق بالغلة ومتى صح الوقف بان قال جعلت ارضى هذه صدقة موقوفة او وصيت بعد موتى فانه يصح حتي لا يملك بيعه ولا يورث عنه وفي الهداية واذا صح الوقف لم يجز بيعه

ولا تمليكه وفي الوقاية واذا صح الوقف لا يملك ولا يملك والله اعلم* مولانا محمد وحيد المرحوم*

ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندرينكه هنده همه اشياي خود را در تحت مسجدي وقف نمود باين شرط كه بعد از من نواسه ام عبد الله متولي باشد و بعد ازو هركه از اقربايم امانت و صلاحيت دارد همانكس متولي گردد پس بعد وفات واقفه مذكوره عبد الله مذكور متولي شد پستر بعد وفات وي نبيره هنده مسمى زيد متولي گرديد اكنون بعد وفات وي بكر كه پسر نواسه هنده است دعوي توليت مي نمايد و زن زيد و بيزنه اش و ولد خال او هم درين صورت كدامي ازين كسان استحقاق توليت دارد

الجواب

بكر كه پسر نواسه هنده است البته مستحق توليت است نه زن زيد و بيزنه و ولد خال وي زيرا كه اقرب از وي كسي نيست لما في العالمكيرية قال ابو حنيفة ره ان حصل بلفظ الوحد ان نحو قوله على قرابتي دخل تحت الوقف من كان اقرب الى الواقف من محارمه وفي الدر المختار وقرابته وارحامه وانسابه كل من يناسبه الى اقصى اب له في الاسلام من قبل ابويه سوى ابويه وولده لصلبه فانهم لا يسمون قرابة اتفاقا وكذا من علا منهم او سفل عندهما* وزن زيد استحقاق

تولیت ندارند بدو وجه اوّل آنکه در قرابت هنده شد ثانیاً داخل نیست دیگر آنکه خود زید در حین حیات استحقاق نداشت چه جای زنش * المایده من الهندیة رجل وقف علی الحاجة من اقرباءه ومات الواقف هل یکون للقیّم یعطی ابن ابن الواقف اذا کان فقیرا فعلی قول ابیحنیفة وابییوسف رح لا یعطی لان ولد الولد عنده مما لیس من القرابة و هکذا فی قاضیخان * اما بزنهٔ زید و ولد خالش پس این هر دو هم بسبب عدم قرابت مستحق تولیت شدن نمیتوانند والله اعلم * من بیاض مولانا محمد وجیه *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه شخصی مکانی دو منزله بنا نموده بالائی را مسجد و زیرین را برای مصالحش موقوف ساخت یعنی کرایه مکان زیرین در آخراجات آن مسجد مثل مشاهرهٔ امام و موذن وثمن بواری و روغن و غیران معین کرد و جمیع شرائط مسجد یافته شد پس این مکان زیرین موقوف مانع مسجدیت آن مکان بالائی خواهد شد یا نه و اگر بعد تمام شدن مسجد بانی مسجد یا غیر دی خواهد که جهت مصالح مسجد بر بالای آن یا بر دیوار آن بنا کردن خواهد می تواند یا نه و بر تقدیر ثانی اگر کسی بنا کرده باشد شکستن آن واجب است یا نه بینوا توجروا

* الجواب *

این سکان زیرین مانع مسجدیت آسمان بالائی نیست مانع
مسجدیت تعلق عبد است و بالا حق عبد متعلق نیست بلکه آن از
تتمیم مصالح مسجد است پس خالص برای خدای تعالی گردید *
لما فی الدر المختار واذا جعل تحته سردابا لمصالحه ای
المسجد جاز کمسجد القدس انتهی وکذا فی اکثر کتب
الفقه وفیه ایضاً عن التتارخانیة لو بنی فوقه بیتاً للامام
لا یضر لانه من مصالحه وفی رد المحتار انه یوخذ من التعلیل
ان محل عدم کونه مسجدا فیما اذا لم یکن وقفا علی مصالح
المسجد وبه صرح فی الاسعاف فقال واذا کان السرداب
او العلو لمصالح المسجد او کانا وقفا علیه صار مسجدا الخ
شرنبلالیة والطحطاوی واعلم ان العلو علی المسجد فی حکم
السرداب قال فی البحر حاصله ان شرط کونه مسجداً ان
ان یکون سفله وعلوه مسجدا لینقطع حق العبد عنه لقوله تع
وان المساجد لله بخلاف ما اذا کان السرداب او العلو
موقوفا لمصالح المسجد فانه یجوز اذ لا ملك فیه لاحد بلا
هو من تتمیم مصالح المسجد فهو کسرداب بیت المقدس هذا
هو ظاهر المذهب * اما اگر بعد تمام شدن مسجدیت بانی مسجد برای
مصالح مسجد بالا یا زیر یا بر دیوارش بنا کردن خواهد منع کرده خواهد شد
واگر گوید که مراد من چنین بود تصدیق کرده نخواهد شد وغیر بانی

بطریق اولی ممنوع خواهد شد پس شکستن آن واجب است وجائز نیست گرفتن اجرت ازان اگرچه بصرف مسجد آید و مسجد با و محتاج باشد * لما فی الدر المختار واما لو تمت المسجدیة ثم اراد البناء منع ولو قال عنیت ذلک لم یصدق تتارخانیة فاذا کان هذا فی الواقف فکیف بغیره فیجب هدمه ولو علی جدار المسجد ولا یجوز اخذ الاجرة منه ولا ان یجعل شیئا منه مستغلا ولا سکنی بزازیة وفی الطحطاوی ولو لیضرب علی المسجد وان احتاج ذلک انتهی والله اعلم لمولوی الله داد *

* ما قولکم علماء الدین رحمهم الله اجمعین *

اندرینکه مقبرهٔ قدیم مسلمانان که از تقادم زمان اموات مسلمین قرنا بعد قرن دران مدفون شده می آیند اما بسبب انقراض دهور و ازمان و شایدهٔ وقفیت آن یک قلم یافته نمیشود وشهود موقوفیت آن هم بسبب فوت پیوسته اند پس زمین چنین مقبره بسبب شهرت عامه وقف است یانه و بر تقدیر اول در اراضی موقوفهٔ مذکوره تصرف متولیان به بیع وغیره جائز است یانه و اگر کسی بگمان ملکیت خود در مقبرهٔ مذکوره یا بجانبی ازان احداث خانه نماید حکم آن چه * * الجواب *

زمینیکه بسبب تقادم زمان و انقراض شهود وقفیت آن

این مکان زیرین مانع مسجدیت آسمان بالائی نیست مانع مسجدیت تعلق عبد است وبالان حق عبد متعلق نیست بلکه ان از تتمیم مصالح مسجد است پس خالص برای خدای تعالی گردید * لما في الدر المختار واذا جعل تحته سردابا لمصالحه اي المسجد جاز كمسجد القدس انتهى وكذا في اكثر كتب الفقه وفيه ايضاً عن التتارخانية لو بنى فوقه بيتاً للامام لا يضر لانه من مصالحه وفي رد المحتار انه يوخذ من التعليل ان محل عدم كونه مسجدا فيما اذا لم يكن وقفا على مصالح المسجد وبه صرح في الاسعاف فقال واذا كان السرداب اذ العلو لمصالح المسجد اوكانا وقفا عليه صار مسجدا الخ شرنبلالية والطحطاوي واعلم ان العلو على المسجد في حكم السرداب قال في البحر حاصله ان شرط كونه مسجداً ان يكون سفله وعلوه مسجدا لينقطع حق العبد عنه لقوله تع وان المساجد لله بخلاف ما اذا كان السرداب او العلو موقوفا لمصالح المسجد فانه يجوز اذ لا ملك فيه لاحد بل هو من تتميم مصالح المسجد فهو كسرداب بيت المقدس هذا هو ظاهر المذهب * اما اگر بعد تمام شدن مسجدیت بانی مسجد برای مصالحش بالا یا زیر یا بر دیوارش بنا کردن خواهد منع کرده خواهد شد واگر گوید که مراد من چنین بود تصدیق کرده نخواهد شد و غیر بانی

بطریق اولی ممنوع خواهد شد پس شکستن آن واجب است وجائز نیست گرفتن اجرت ازان اگرچه بصرف مسجد آید و مسجد بادمحتاج باشد * لمانی الدر المختار واما لو تمت المسجدية ثم اراد البناء منع ولو قال عنيت ذلك لم يصدق تتارخانية فاذا كان هذا في الواقف فكيف بغيره فيجب هدمه ولو على جدار المسجد ولا يجوز اخذ الاجرة منه ولا ان يجعل شيئا منه مستغلا ولا سكنى بزازية وفي الطحطاوی ولو ليضرب على المسجد وان احتاج ذلك انتهى والله اعلم

لمولوی الهداد *

---

* ما قولكم علماء الدين رحمهم الله اجمعين *

اندرینکه مقبرهٔ قدیم مسلمان که از تقادم زمان اموات مسلمین قرنا بعد قرن دران مدفون شده می آیند اما بسبب انقراض دهور وازمان وشیتهٔ وقفیت آن یک قلم یافته نمیشود وشهود موقوفیت آن امر بسالف پیوسته اند پس زمین چنین مقبره بسبب شهرت عامه وقف است یانه وبر تقدیر اول در اراضی موقوفهٔ مذکوره تصرف متولیان به بیع وغیره جائز است یانه واگرکسی بگمان ملکیت خود در مقبرهٔ مذکوره یا بجانبی ازان احداث خانه نماید حکم آن چه * * الجواب *

زمینیکه بسبب تقادم زمان وانقراض شهود وقفیت آن

ثابت نمی شود بنابر شهرت وقف می تواند شد و نسبت معمول
اموات مسلمین دران مدتی الازمان مدفون خواهند شد *
لما فی العالمگیریة الوقوف التی تقادم امرها و مات وارثها
ومات الشهود الذین یشهدون علیها نان کان لها رسوم فی دواوین
القضاة یعمل علیها فاذا تنازع اهلها فیها اجریت علی الرسوم
الموجودة فی دیوانهم وان لم یکن لها رسوم فی دواوین
القضاة یعمل علیها تجعل موقوفة فی رد المحتار
فی الخیریة ان کان للوقف کتاب فی دیوان القضاة المسمی
بالسجل وهو فی ایدیهم اتبع ما فیه استحسانا اذا تنازع
اهله فیه والا ینظر الی المعهود من حاله فی ما سبق
من الزمان من ان قوامه کیف کانوا یعملون * واز تقادم
زمان که تدفین اموات دران شده می آید صاف ظاهر است که
اراضی مذکوره از وقف بوده است وشرط صحت وقف که
قربت محضه است وشرط اتمام وقف بیان مصرف موبد است
بحسب آن عمل از مدت دراز جاری ست اما باقی نبودن کدامی
وثیقهٔ وقف منافی صحت وقف نیست زیراچه بسبب انقلابات
که از تقادم زمان روی میدهد باقی بودن سند وکاغذ خیلی دشوار
کاه و آنکه جواز وقف موقوف بر وثیقه نمیباشد زیراچه نوشته
اعتماد را نشاید * فی الاشباه لا یعتمد علی الخط ولا یعمل به

القول * هرگاه وقفیت آن ثابت گردید بهیچ وجه فروختن آن جائز نباشد نه متولی را نه واقف را * لما فی الوقایة فاذا صح الوقف لا یملك ولا یملّك وفي شرحها فان الوقف بعد الصحة لا يقبل الملك كالحر لا يقبل الرقبة وفى التنوير فاذا تم ولزم لا يملك ولا يملك ولا يعار ولا يرهن * وکسیکه درزمین موقوفه مقبره احداث خانه نموده است اورا باید که مکان خود را ازان برداشته زمین وقف را خالی کرده دهد بشرطیکه زمین مذکور را ازان ضرری نرسد ورنه آن مکان داخل وقف گردد و مالکیت بانی دران باقی نماند پس او ناحق مال خود را ضائع نموده باشد * فی الاشباه اما البناء في ارض الوقف فانكان الباني المتولي عليه فانكان بمال الوقف فهو وقف وانكان من ماله للوقف او اطلق فهو وقف وانكان لنفسه فهوله وانلم يكن متوليا فانكان باذن المتولي ليرجع به فهو وقف والا فان بنى للوقف فهو وقف وان بني لنفسه او اطلق له رفعه لولم يضر وان اضره فهو المضيع لماله ولما في رد المحتار وانلم يكن متوليا فان بنى باذن المتولي ليرجع فهو وقف والا فان بني للوقف فوقف وان لنفسه او اطلق فله رفعه انلم يضر والله اعلم *

* ما قولكم رح *

در صورتیکه زید اراضی گذار او قف نماید وعمرو را برای تیاری مسجد
و تالاب وپل وغیرها متولی گرداند پس اگر متولی مذکور حسب
شرط واقف بعمل نه آورد وخود دران متصرف گردد زید را میرسد
که عمرو را از تولیت مرقومه عزل نماید یا چه * الجواب *
دریصورت واقف را میرسد که معزولش کند * لما فی
الدر المختار وفیها للواقف عزل الناظر مطلقاً وبه یفتی
وایضاً فی الفتاوی العالمگیریة وقف ضیعة له واخرجها من یده
الی قیم ثم اراد ان یاخذها من یده فان کان شرط لنفسه فی
الوقف ان له العزل والاخراج من ید القیم کان له ذلک
وان لم یکن شرط ذلک فعلی قول محمد رح لیس له ذلک وعلی
قول ابی یوسف رح له ذلک ومشایخ بلخ یفتون بقول ابی یوسف رح
وبه اخذ الفقیه ابو اللیث وایضاً فی الحمادیة والمعتمد
فی الاوقاف والقضاء قول الثانی والله اعلم *

* ما قولکم رح *

اگر شخصی روبروی جماعت مسلمین املاک خود را وقف زبانی نمود
بیکت وثیقه آن تحریر نکرد شرعا اشیای مذکوره وقف خواهد شد
محتاج بوثیقه خواهد بود پس اگر واقف مذکور اشیای مذکوره را
بیع یا هبه کردن خواهد حکمش چیست * الجواب *
وقف خواهد شد ومحتاج بکاغذ ودستاویز نخواهد بود بلکه بمجرد وقف

خواهد گردید * لما فی الفتاوی العالمگیریة واذا کان الملك یزول عندهما یزول بالقول عند ابی یوسف رح وهو قول الائمة الثلثـــة کذا فی فتح القدیر وعلیه الفتوی کذا فی السراج الوهاج وفی الاشباه والفتوی علی قول ابی یوسف رح فیما یتعلـــق بالوقف والقضاء ولما یفهم فی کتاب القضاء لا یعتمـــد علی الخط ولا یعمل به فلا یعمـــل بمکتوب الوقف الذی علیه خطوط القضاة الماضیین لان القاضی لا یقضـــی الا بالحجة وهی البینـــة او الاقرار او النکول وایضا فی الفتاوی الزینیة ان المکتوب لا یجوز العمل به * اگر واقف برقوم اشیای مرقومه را بیع یا هبه نماید جائز نخواهد شد * لما فی العالمگیریة اما حکمه عندهما زوال العین عن ملکـــه الی الله تعالی وعند ابی حنیفة رح صیرورة العیـــــن محبوسة علی ملکه بحیث لا یقبل النقـــل عن ملك الی ملك والتصدق بالعلـــة ومتی صح الوقف بان قال جعلت ارضی هذه صدقة موقوفة او اوصیت بعد موتی فانه یصح حتی لا یملك بیعـــه ولا یورث عنه وفی الهدایة واذا صح الوقف لم یجز بیعـــه ولا تملیکه وفی شرح الوقایة واذا صح الوقف لا یملك ولا یملك والله تعالی اعلم

---

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه شخصی از پسران خود که یکی خائن است خیانت آن

ظاهر و دیگری عادل است عدالت آن مشهور خائن زاد در اموال اوقاف متولی کرده و فات یافت پس بعد انتقال او دعوی تولیهٔ عادل جائز خواهد شد یا نه و بر تقدیر اول خائن را از امر تولیه معزول کردن درست است یا چه * الجواب * بر تقدیر صدق صورت اظهار مظهر موافق شریعت غراء و حسب ملت بیضاء دعوی تولیهٔ عادل جائز و درست خواهد شد و خائن را معزول نموده امر تولیه بدست عادل تفویض خواهد کرد * لما في الفصول العمادية فالقاضي ان یعزل القیم الذي نصبه الواقف اذا كان (اي العزل) خیرا للوقف وذكر رشید الدین ان القاضي لا يملك نصب الوصي والقيم اذا كان الوصي والقيم من جهة الواقف والميت باقيا الا عند ظهور الخيانة انتهى * ازينجا مفهوم میشود که اگر متولی خائن شود او را معزول نموده امر تولیهٔ بکسی عادل بدهد گرچه صاحب اوقاف خائن را بر اموال وقف خود متولی کرده باشد * ولما في العيني على الكنز ينزع الواقف الذي اشترط الولاية لنفسه لو كان خائنا غير مامون على الوقف كالوصي اذا كان غير مامون ينزع منه وان شرط الواقف في كتابه ان لا ينزع يعني ان لا ينزعه القاضي ولا السلطان لانه شرط مخالف لحكم الشرع فيبطل * ازین عبارت ظاهر است که اگر متولی بانفسه بر اموال اوقاف خائن گردد امر تولیه.

از و منتزع شود پس اگر متولی غیر واقف خائن گردد امر تولیه بطریق اولی از و منتزع شود گرچه واقف در تولیه نامه عدم عزل او نوشته دهد * وفی رد المحتار قال فی الاسعاف ولا یولی الا امین قادر بنفسه او بنائبه لان الولایة مقیدة بشرط النظر ولیس من النظر تولیة الخائن انتهی * از عبارت مرقومه جواز تولیهٔ عادل و عدم جواز تولیهٔ خائن مفهوم میشود وایضا منه فی موضع آخر ولا یخفی ان تقدیم من ذکر (ای فی باب التولیة) مشروط بقیام الاهلیة فیه حتی لو کان خائنا یولی اجنبی حیث لم یوجد فیه (ای فی آل الواقف) اهل لانه اذا کان الواقف نفسه یعزل بالخیانة فغیره اولی انتهی * پس ازینجا بالتصریح معلوم میشود که اگر کسی از اولاد واقف صالح و قابل تولیه بسبب فسق و خیانت خود نگردد امر تولیه بدیگری که عادل و صالح باشد تفویض نموده آید چه حسب شرع شریف علت جواز تولیه عدم خیانت است پس هرجا که خیانت متحقق باشد جواز تولیه غیر متحقق و این ظاهر است * وفی الهدایة ولو ان الواقف شرط ولایته لنفسه وکان الواقف غیر مامون علی الوقف فللقاضی ان ینتزعها من یده نظر للفقراء انتهی * درینجا مصرح است برآنکه اگر واقف بنفسه براموال اوقاف خود خائن گردد امر تولیه از و منتزع شود پس هرگاه متولی غیر واقف خائن گردد امر تولیه

بطریق اولی از و منتزع شود پس حاصل عبارات مرقومة الصدر اینکه عادل بسبب عدالت خود مستحق تولیه خواهد شد و اگر کسی بسبب عدم آگاهی دلی خبری ولایت تولیه بدست خائن تفویض کرده باشد باید که او را معزول نموده امر تولیه بدست عادل بدهد والله اعلم * تعالی *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

در صورتیکه زید پسر عمر متوفی دعوی کند که این املاک و عقار ملک پدر من است بعده همه ورثه عمر باتفاق خودها اراضی مذکوره را تقسیم کرده گرفته بر حصص خودها قابض و دخیل بوده انواع تصرفات شرعیه مثل بیع و هبه و رهن بعمل آورده باشند بعد مدت هشت سال باز زید دعوی کند که همه اراضی پدرم عمر وقف کرده مرا بر آن متولی ساخته پس دعوی وقف که زید مرقوم میکند مسموع و صحیح خواهد شد یا نه

* الجواب *

دعوی وقف و لیاقت صحت و سماعت ندارد * لما فی الهندیة ادعی ان هذه الضیعة ملکی ورثته من ابی ثم ادعی ان ابی وقف علی لا یسمع لمکان التناقض فیها ایضا اذا ادعی الدار ملکا لنفسه ثم ادعی انه وقفه فلان علی مسجد کذا لا یسمع دعوی الوقف وفی فتاوی قاضیخان فی صفحة ۳۳۷ رجل باع ارضا ثم ادعی انه کان وقفها قبل البیع فان اراد تحلیف المدعی علیه

يس له ذلك عند الكل لان التحليف بعد صحة الدعوي
دعواه لم تصح لمكان التناقض والله اعلم * للقاضي عبد الباري

* ما قولكم رح *

اندرينكه قدري زمين كه از سابق زمان مردگان مسلمين
دران مدفون ميشدند افتاده است بالفعل در بعض مقام علامت
گور نمايان است ودر بعض ديگر نه اهل قريه گواهي ميدهند كه مدت
پانزده سال است كه ما درين زمين مردگانرا دفن كرده ايم دراينصورت
دران زمين بناي مكان يا مسجد جائز بود يا نه * الجواب *
ممنوع ومكروه است * لما في العالمگيرية ويكره ان يبني على
القبور * پس اين قول صريح دال است بر بنائه عام است كه
بناي مسجد باشد يا مكان كه مقبره از قديم الازمان باشد يا نه
وبا بنكه هموار شده باشد يا نه ونيز صاحب زاد الاخرة از ابراهيم
شاهي نقل ميكند واز خزانة الروايه كه بالاي قبر بناي مسجد وبيت
وغير آن مكروه است در تحفة الملوك وعيني شرح كنز وزاد
سناهي ودر بحر الرائق هم چنين است * وفي نصاب الاحتساب
مقبرة قد يمة لم يبق من اثار المقبرة شئ ليس للناس
ان ينتفعوا بها لا بالبناء فيها ولا بارسال الدابة في
حشيشها وفي الحديث لعن رسول الله ﷺ زائرات القبور
والمتخذين عليها المساجد والسراج رواه ابوداؤد

الترمذي والنسائي كذا في المشكوة والله اعلم*

* ماقولكم رح *

اگر کسی پیسه مروجه را که فی روپیه شانزده گنده مقرر است
بکم ازان یعنی بحساب فی روپیه پانزده گنده مثلا فروخت نماید
مشتریرا پیسه مذکوره قبض کردن و در ادای ثمن آن یکروپیه
باشد یا زائد و عدد یکما یا کم و بیشی ازان درمیان آید پس
این چنین درست است یا نه بینوا توجروا * الجواب *
اگر هر دو جانب جنس واحد باشد البته این چنین بیع جائز
خواهد شد * لما في الدر المختار في باب الربوا باع فلوسا
بمثلها او بدراهم او دنانير فان نقد احدهما جاز وفي حاشية
الطحاوي وهذا بناء على ان التقابض ليس بشرط في بيع
الفلوس بمثلها او باحد النقدين * واضح باد که اگرچه
در بیع فلوس بجنسها تقابض در مجلس عقد شرط نیست
اما تعیین و نقد آن ضرور است و اجل و نساء دران حرام است
لما في النهاية وان وجد احد من علتي الربوا اي القدر
والجنس حرام النساء وفي القهستاني وفيه اشارة الى انه لو كان
كلاهما او احدهما غير معين لم يجز وكذا في النهاية فقط والله اعلم

* ماقولهم رح * اندرینکه زید اراضی کرارا بتحدید
حدود اربعه بدون ذکر طول و عرض نزد عمر بایجاب نماید دین ببیع

صحیح است یانه واگر بعد مشتری اراضی محدوده را از گمان خود کم یابد او را خیار فسخ بیع یا اختیار گرفتن اراضی دیگر از املاک بائع یا کم کردن چیزی از ثمن مقرر است یانه بینوا توجروا *

* الجواب * بیع مذکور جائز است لما فی العالمگیریة رجل اشتری من آخر ساحة او ارضا وذکر حدودها ولم یذکر ذرعها طولا ولا عرضا جاز وکذا فی البحر الرائق بعین عبارته * پس هرگاه بیع صحیح شد مشتری را بجز خیار رویت و خیار عیب خیار امر دیگر اصلا نیست لما فی الهدایة اذا حصل الایجاب والقبول فلا خیار لاحد منهما الا من رؤیة وعیب وفی العالمگیریة اشتری ارضاً ثم امتنع من ایفاء الثمن وقال اشتریتها علی انها جریبان فاذا هی انقص وقال البائع بعتکها کما هی ما شرطت لک شیئاً کان القول قول البائع فی انکار الشرط مع یمینه * پس معلوم شد ازین عبارت که مشتری را گرفتن اراضی دیگر یا کم کردن قیمت مقرر نمیرسد چراکه درینصورت قول بائع معتبر است کما لا یخفی واگر مشتری بعد قبض یا اقرار بقبض گوید که من تمیع حدود را ندیده ام مرا خیار رویت است قول وی مقبول نخواهد شد * فی العالمگیریة وان کان المشتری حدها ودا اقر المشتری بقبض الحد ود المشتری ثم قال بعد

ذلک لمرا رجمیع الحد و دلا یقول قولہ واللہ اعلم * من بیاض

مولانا محمد رحیم مرحوم *

* ما قولکم رحمکم اللہ تعالی *

اندرینکہ بیع بالوفا چیست و صورت ان چہ * الجواب *

صورتش آنکہ شخصی اشیای خود را بدیگری بفروشد باین شرط

کہ ہرگاہ بائع زر ثمن باز دہد مشتری اشیای مبیعہ را باز خواہد داد

یا شخصی عند الحاجت اشیای خود را نزد دیگری گرو دہد باین

شرط کہ ہرگاہ راہن مذکور زر روی ادا نماید اشیای وی باز خواہد

داد ورنہ شئی مذکور از آن مرتہن گردد فی العالمگیریۃ صورتہ

ان یقول البائع للمشتری بعت منک ھذا العین بدین لک علی

انی متی قضیت الدین فہولی او یقول البائع بعتک ھذا علی انی متی

دفعت لک الثمن تدفع العین الی کذا فی البحر الرائق وایضا

فی الحموی وصورتہ کما فی جوھرا لفتاوی ان یقول البائع بعتہ

منک علی ان تبیعہ منی متی جئت بالثمن ھکذا فی کثیر من

کتب الفقہ * برعلماے ارباب فضل پوشیدہ مباد کہ در بعضی از

کتب فقہ مرقوم است کہ انتفاع گرفتن مرتہن باذن راہن از

رہن مکروہ است و مراد ازان مکروہ تحریمی است کہ گفتہ اند

المطلق ینصرف الی الفرد الکامل واللہ اعلم *

* ما قولکم رحمکم اللہ تعالی *

اندرینکه بیع بالوفا شرعا باطل و فاسد است یا نه و ان رهن وحکمش چون حکم رهن است یا نه واگر مشتری باجازت بائع انتفاع از ان بگیرد پس او ضامن منتفع به باشد یا چه و بائع را بعد ادای زر ثمن حق استرداد منتفع به از مشتری میرسد یا نه *

* الجواب * بیع بالوفا باطل وآن رهن است وحکمش چون حکم رهن است واگر مشتری باجازت بائع انتفاع ازان بگیرد پس او ضامن منتفع به است بائع را بعد ادای زر ثمن حق استرداد منتفع به از مشتری میرسد * لما فی الفن الثانی من الحموي في ضمن القاعدة الرابعة وفيه ثمانية اقوال كلها مرجوحة لكن في فتاوى الشيخ محمد الغزي ان اكثر المشائخ على ان حكمه حكم الرهن وفي جواهر الفتاوي ان هذا البيع باطل وهو رهن وحكمه حكم الرهن وهو الصحيح وايضا في الفراجية بيع المعاملة و بيع الوفاء واحد وانه بيع فاسد لانه بيع بشرط لا يقتضيه العقد وانه يفيد الملك عند اتصال القبض به كسائر البيوع الفاسدة مذكورة في فتاوي ابی بكر بن الفضل وعن السيد الامام ابی شجاع القاضی الحسن الماتريدي والقاضی الامام علی السغدي ان بيع الوفاء رهن حقيقة ولا يطلق انتفاع للمشتري الا باذن البائع وهو ضامن لما اكل واستهلك وللبائع استرداده اذا قضى دينه متى شاء لانهم

يريدون به الرهن حقيقة الى آخره وايضا فى الفصول العمادية في الفصل التاسع عشر ذكر الشيخ الامام الاجل النسفى رح في فتاواه ان البيع الذى تعارف اهل زماننا احتيالا للربوا وسموه بيع الوفاء وهو في الحقيقة رهن وهذا المبيع في يد المشتري كالرهن في يد المرتهن لا يملكه ولا يطلق له الانتفاع الا باذن مالكه وهو ضامن لما اكل من ثمره واستهلك من شجره والدين ساقط بهلاكه في يده اذا كان به وفاء بالدين ولا ضمان عليه في الزيادة اذا هلك من غير صنعه وللبائع استرداده اذا قضى دينه لا فرق عندنا بينه وبين الرهن في حكم من الاحكام لان المتعاقدين وان سماه البيع ولكن غرضهما الرهن والاستيفاء بالدين الى آخر قوله وكان السيد الامام ابو شجاع على هذا وحين قدم القاضى على السغدي من بخارا الى سمرقند استفتي في هذه المسئلة فكتب انه رهن وليس ببيع ففرح السيد بموافقته فتواه وحكى ان السيد الامام قال قلت للقاضى الامام الماتريدي قد فشت هذه البياعات بين الناس وفيه مفسدة عظيمة و فتواك انه رهن انا ايضا على ذلك فالصواب ان تجمع الائمة والمشائخ ويتفق على هذا ويظهر ذلك بين الناس وقال المعتبر اليوم فتوانا وقد ظهر ذلك بين الناس فمن خالفنا

فله البلية وا وصي الصدر الامام عند وفاته وابنه السيد الامام محمد ان لا يخالف هؤلاء في ذلك ومضى ولده على ذلك اه وهكذا في الملتقط الكبيرية البيع الذي تعارف اهل زماننا احتيالا للربوا وسموه ببيع الوفاء وهو في الحقيقة رهن وهذا المبيع في يد المشتري كالرهن في يد المرتهن لا يملكه ولا يطلق له الانتفاع الى آخر قوله ولا فرق بينه وبين الرهن في حكم من الاحكام كذا في الفصول العمادية وعليه فتوى السيد ابي شجاع السمرقندي وفتوى القاضي علي السغدي وكثير من الائمة على هذا كذا في المحيط * چه ميفرمايند رح *

هرگاه از فتواى مذكوره ظاهر شد كه بيع بالوفا باطل و نادرست و آن رهن بجميع وجوه حكم رهن دارد پس اگر راهن مرتهن را بانتفاع از ان اجازت دهد انتفاع مذكور حلال خواهد شد يا حرام و ربوا * الجواب * حرام و ربوا است لما في الحموي انه لا يحل له ان ينتفع بشيء منه وان اذن له الراهن لانه اذن في الربوا لانه يستوفي دينه فيكون المنفعة ربوا وفي الدر المختار انه يكره للمرتهن ان ينتفع بالرهن وان اذن له الراهن قال المصنف وعليه يحمل ما عن محمد بن اسلم رح من انه لا يحل للمرتهن ذلك ولو بالاذن لانه ربوا قلت وتعليله يفيد انها تحريمية فتامله وايضا فيه وقيل لا يحل

للموتهن لانه ربوا وقيل ان شرطه كان ربوا والا لا ولما في النقشبندية عن النهاية العقود الفاسدة كلها ربوا *

* چه میفرمایند رح * اگر در رهن مدتی معین کرده شود رهن فاسد میشود یانه * الجواب * رهن فاسد میشود لما في الاشباه الاجل في الرهن يفسده ولما في الحموي تحت هذا القول لان حكمه حبس مستدام والتاجيل ينافيه والله اعلم *

* چه میفرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی اجمعین *

اندرینکه شخصی از اهل ثروت اولاد چند داشت از انجمله پسرکلان را بسبب نمیمت دائما مادر علاتیه اش دشمن جانی می انکاشت و نظر اشفاق پدری یکقلم بر وی نمی انداخت پس در آخر عمر تدبیری بهم رسانید که فرزند مذکور را بان فریب دهد ویکقلم از جایداد خود محروم گرداند یعنی جمیع اشیای منقوله وغیر منقوله خود را وقف نموده فرزند اوسط ثم اصغر را بران متولی گردانید و تولیت طفل اکبر را بالکلیه منع فرمود اما وقف مذکور بچند وجوه باطل و ناروا بود اما سیاتی * سوال اول * هرگاه وقف مذکور خالصة لله نشده بلکه فقط برای حرمان طفل اکبر و فریب دادن وی بنیان آورده پس وقف مذکور صحیح خواهد شد یانه * سوال دوم * هرگاه شرائط واقف نامه

در شریعت معتبر باشد اگر مخالف شرع بوجه من الوجوه بود و معصیتی دران بعمل نیاورده باشد و محروم کردن فرزندی و فریب دادن وی در شریعت گناه و معصیت است یانه

* سوال سوم * برای تمام و کاملیت وقف تسلیم واقف جمیع اشیای وقف و کاغذات متعلقه آنرا بدست متولی و قبض وی آنهارا مشروط است یانه * سوال چهارم * اگر اشیای وقف افراز و جدا نکند بلکه مشاع غیر معین بود وقف آن صحیح و درست خواهد شد یانه * سوال پنجم * آخر وقف را در چنین تقرب گردانیدن که گاهی آن قربت منقطع نگردد از جمله شرائط صحت وقف است یانه * سوال ششم * اگر واقف گوید وقف کردم بر فرزندان خود فلان و فلان وقف صحیح و درست خواهد شد یانه اجیبوا تثابوا *

* الجواب الاول * بر ظاهر است که هرگاه این وقف خالصة لله نشد شرعاً جائز نخواهد شد * لما في الدر المختار وان يكون قربة في ذاته معلوما منجزا القول ولما في العالمكيرية ومنها ان يكون قربة في ذاته القول * و سبب وقف طلب قربت است یعنی نزدیکی جستن با خداوند تعالی * لما فيها ايضا واما سببه فطلب الزلفى هكذا في العناية * جواب دوم * شرائط واقف تامه در شرع معتبر است لقولهم شرط الواقف

كفص الشارع بشرطيكه مخالف شريعت و معصيت نبود لما في رد المحتار وان شرائط الواقف معتبرة اذا لم تخالف الشرع وهو مالك فله ان يجعل ماله حيث شاء مالم يكن معصية القول * ولا محاله محروم كردن فرزندي وداد كل مال وانفدار مر فرزندان ديگررا گناه و معصيت است * لما يفهم مما في العالمگيرية رجل وهب في صحته كل المال للولد جاز في القضاء ويكون آثما فيما صنع كذا في فتاوى قاضيخان پس هرگاه شرائط واقف مذكور مشتمل بر خلاف شريعت و معصيت گرديد شرائط وي معتبر نخواهد شد پس وقف مذكور ناقص و ناتمام خواهد گرديد * اذا فات الشرط فات المشروط * هرگاه شرط وي تباه گرديد مشروط كه وقف است نيز تباه شد في است لما هو الظاهر

* جواب سوم * هرگاه واقف مذكور جميع جائداد وكاغذات متعلقه وقف را بدست متولي نه سپرده و متولي مذكور آنهارا از و قبضه نگرفته وقف مذكور ناتمام است و غير صحيح لما في تنوير الابصار ولا يتم (الوقف) حتى يقبض وفي الدر المختار لم يقل للمتولي لان كل شي بما يليق به ففي المسجد بالافراز وفي غيره بنصب المتولي وتسليمه اياه ابن كمال ولما في الكنز ولا يتم حتى يقبض وفي العيني اي لا يتم الوقف حتى يقبضه المتولي وهو قول محمد ره لان حق الله انما

يثبت فيه في ضمن التعليم الى العبد القول وكذا في شرح الوقاية

* جواب چهارم * اشياي وقف وجايداد آن اكثر آنها مشاع

قابل التقسيم است وغير معين آنها را افراز وجدا نكرده وقف

نموده پس البته اين وقف صحيح نخواهد شد * لما في الدر المختار

ولا يتم الى قوله ويفرز فلا يجوز وقف مشاع يقسم القول

وهكذا في الكنز * جواب پنجم * واز جمله شرائط

وقف آنست كه آخر وقف را بچنين تقرب معين گردانند كه گاهي آن

قربت منقطع نگردد ودرين وقف منافع ومحاصل آنرا درغير تقرب

مثلا در مشاهره مردمان وخرچ شادي اطفال وغير ذلك

خوراكي ومشاهره اطفال كه آينده متولد خواهند شد گردانيده است

واين امور از جمله قربات نيست * ولما في الدر المختار ويجعل

آخره لجهة قربة لا تنقطع وفي الفتاوى العالمگيرية ومنها ان

يجعل الاجرة لجهة لا تنقطع ابداً القول * جواب ششم *

ظاهر است كه اين وقف بر اطفال ولواحق خود كرده است ووقفي

كه بر اولاد خود يا شخصي معين الذات نموده شود صحيح نبود * لما في

رد المحتار لو قال موقوفة على فقراء قرابتي او ولدي لا يصح

لانهم ينقطعون فلا يتابد الوقف وبدون التابيد لا يصح الا ان

يجعل آخره للفقراء فرق ابو يوسف بين قوله موقوفة وبين

قوله مرقوفة على ولدي فيصرف الى الاول لا الثاني اه اي لان الثاني ذكر مقيدا بالموقوف عليه المعين وذلك ينافي التابيد حيث لم يصرح به ولا بما في معناه بخلاف ما اذا قال القول والله اعلم وعليه الحكم وعليه اتوكل وبه استعين *

كتبه	ستنجط	ستنجط
المفتقر الى الله المعبود	سعاد تعالى	محمد يعقوب غفر له
الجاني عبد الودود	مدرس دوم	مدرس سوم
المدرس الاول		

* ما قولهم رح * در اینکه بکر جایداد مملوکهٔ خود در تحت نیبهجری وقف نمود باین شرط که بعد از من هر که از نسل من صاحب ورع و صلاح باشد همانکس متولی آن گردد بعد چندی بکر یک نبیره و یک نواسه گذاشته فوت نمود اکنون نبیره اش متولی گردید و نواسه را از آن بی بهره ساخت اما نواسه بظاهر حال مستحق تر از نبیره مینماید چه وی بصلاح و تقوی آراسته تر است و تولیت میخواهد پس شرعا کدام مستحق تولیت خواهد شد * الجواب * در صورت مرقومه مستحق تولیت نواسه اش خواهد شد که صاحب ورع و تقوی است از نبیره وی * فی الاشباه شرط الواقف یجب اتباعه لقولهم شرط الواقف کنص الشارع ای فی وجوب العمل به

وفي العالمكيرية رجل قال ارضي صدقة موقوفة على ولدي ونسلي فالوقف صحيح يدخل فيه الذكور والاناث من ولده وولد ولده ومن قرب منه ولادته ومن بعدت ويستوي فيه ولد البنين والبنات وفي الدر المختار والنسل اسم للولد وولده ابدا ولو انثي وفي الحمادية ولو قال على اولادي واولادهم كان ذلك لكلهم يدخل فيه ولد الابن وولد البنت والصحيح ما قال هلال رح ان اسم ولد الولد كما يتناول اولاد البنين يتناول اولاد البنات والله اعلم

* چه حکم است *

در بينكه زيد از عمر گاو جفت يا اسپ براى وقت معين عاريت گرفته بعمل خود آورده و برخلاف مرضى عمر بچراگاه درگذاشته پس نقصان گرديد يا شير دريد ضمان لازم خواهد شد يا نه يا زيد از عمر جفتي گاو عاريت خواست و براى بردن جفت خصوص اجازتش داد او برخلاف آن جفت نفيس برده وهلاک گرديد تاوان آن بر عمر لازم خواهد شد يا نه

* الجواب *

در صورت اول ضمان بروى لازم خواهد آمد لما في العالمكيرية استعار دابة واستعملها الى الظهر ثم تركها في الجبانة فاكلها الذئب ضمن وايضا فيها لو استعار بقرا واستعمله ثم تركه في المسرح للرعي فضاع ان علم ان صاحبه يرضى بكون البقر في المسرح وحده لا يضمن وان لم يعلم بذلك ضمن ودر صورت

شائية تاوان لازم خواهد شد * لما فيهما ايضا استعارحمارا فقال لي حماران في الاصطبل خذ احدهما اي هما شئت فذهب باخذهما لا يضمن لو هلك ولو قال خذ احدهما فذهب بهما جميعا يضمن وكذا في خزانة المفتيين والقنية وغيرهما والله اعلم لعالم *

(* چه ميفرمايند رحمكم الله تعالى *

در صورتيكه زيد در حالت صحت وثبات عقل از ميان اراضي مملوكهٔ خود رقم سه دانه در تحت مصالح مسجدي معين وقف نمود قبل افراز آنقدر را ازمابقي فوت نمود پس اراضي موقوفه كه مشاع است وقف آن صحيح و جائز خواهد شد يا نه * الجواب *

وقف آنقدر بدون تقسيم و تعيين آن درست است * في العالمكيرية والمتاخرون افتوا بقول ابي يوسف ان وقف المشاع المحتمل للقسمة يجوز وهو المختار وفي الاشباه والفتوي علي قول ابي يوسف فيما يتعلق بالوقف والقضاء وفي بحر الرائق بعين هذه العبارة وفي النقاية وصح عنده وقف المشاع وفي شرحه جامع الرموز ومشائخ بلخ اخذوا بقول ابي يوسف ره وبه افتي المتاخرون كما في الخزانة وهو المختار عند المصنف وفي قاضيخان وقف احدهما نصيبه مشاعا جاز في قول ابي يوسف رح وبه اخذ مشائخ بلخ رح وفيه رفع الامر الى القاضي وقضي بجواز الوقف جاز لان قضاء القاضي في

الجمهور موضع الخلاف والله اعلم * لبعض العلماء *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرینکه زید از عمر پانصد روپیه بر مضاربت باین شرط گرفت که نفع و نقصان بالمناصفه بود و بعد هر دو ماه عمر مذکور حساب بفهماند پس بر خلاف شرط زید تا شش ماه حساب نفهمانید بعد آزان گفت که جمله زر شما تلف شده فقط پنجاه روپیه باقی مانده پس نقصان بتمامه بر ذمه عمر باشد من از کجا تاوان دهم پس حسب شرع نقصان بر ذمه هر دو بالمناصفه خواهد شد یا بر ذمه زید فقط بینوا توجروا * الجواب * ضمان تمام مال مالک بر ذمه زید واجب خواهد شد و بر عمر هیچ لازم نمی آید زیرا که این عقد مضاربت است و برای بطلان وانفساخ آن درینصورت دو سبب یافته میشود یکی گذشتن مدت معینه که دو ماه است بجهت آنکه مضاربت بعد انقضای مدت مقرره باطل میشود عام ازینکه مضارب یعنی عامل در راس المال تصرف کرده باشد یانه * لما في الاشباه المضاربة تقبل التقييد بالوقت فيبطل بمضيه تصرف اولا وفي الهداية وان وقت للمضاربة وقتاً بعينه يتقيد به حتى يبطل العقد بمضيه كذا في الكافي * چون عقد مضاربت بعد مرور مدت مقرره باطل گشت پس مضارب مثل اجنبی گردید او را هیچ تصرف در راس المال نمیرسد و هم در حکم امین باقی نماند پس ا

اینوقت اگر تلف گردد ضمان کل مال مالک بر ذمه اش واجب
خواهد شد • دوم مخالفت زیرا که در یصورت زید
اتباع و رعایت شرط که برو واجب بود ننمود بلکه مخالفت آن
کرد و از شرائط ابقای مضاربت آنست که مضارب پیروی
شرائط نافع مالک بکند و الا متعدی خواهد شد و بعد هلاک بروی
ضمان واجب گردد * لما في الهندية الاصل ان رب المال متی
شرط علی المضارب شرطاً في المضاربة ان كان شرطاً لرب
المال فيه فائدة فانه يصح و يجب علی المضارب مراعاته
و الوفاء به اذا لم يف به صار مخالفا و عاملا بغير امر و في
العيني علی الكنز و بالخلاف اي بمخالفة المضارب لما شرط
رب المال غاصب لانه اذا خالف و قد تعدي في مال غيره فصار
فاصحا فيضمن و في الدر المختار ايضاً و غصب ان خالف
و ان اجاز رب المال بعده لصيرورته غاصبا بالمخالفة و في
العالمكيرية اذا خالف فهو غاصب و ان اذن بعده * هرگاه
مضارب يعنی زيد بسبب مخالفت مالک در حكم غاصب گرديد پس
بروی ضمان مثل ضمان غصب واجب خواهد شد يعنی اگر عين منصوبه
موجود بود آن رد واجب خواهد شد و تلف شده باشد قيمت لازم
لما في القهستاني رحكمه اي الغصب الاثم اي استحقاق
النار لمن علم ان المأخوذ مال الغير و رد العين قائمة

والغرم اي ضمان الدين للمالك مالكه بفعله او بفعل غيره
او بآفة سماوية * پس خوب واضح شد که همگی پانصد روپیه بر
ذمه زید لازم خواهد شد نه بر عمرو والله اعلم بالصواب محمد یار *

* چه میفرمایند رحمکم الله تعالی * ...

اندرینکه موازی دست بیگه زمین که در آن زید و عمرو شریک
بودند اتفاقا زید مقروض گردیده ازان پانزده بیگه بفروخت بغیر
اجازت عمرو پس درین صورت فروختن زید پنج بیگه که از آن
شریک خود است و عمرو را درست است یا نه * بینوا توجروا *

* الجواب * زید را این امر نمیرسد لما فی السراجیه
دار او ارض بین رجلین باع احدهما کله جاز فی نصیبه
وفی العالمگیریة ولا یجوز لاحدهما ان یتصرف فی نصیب الآخر
الا بامره وکل واحد منهما کالاجنبی فی نصیب صاحبه وفی الفصول
العمادیة الترکة اذا کانت غیر مستغرقة بالدین والغریم
اثبت الدین علی واحد من الورثة یبیع الحاکم نصیبه ویقضی
ما یخصه ولیس له ولایة بیع نصیب غیره لیقضی الدین لان
ذلک ملک الوارث الآخر * وهرگاه فروختنش ناجائز شد خواه
عین زمین یا قیمت آن حواله عمرو نماید یا بهر طوریکه تواند شریک
خود را راضی نماید * والله اعلم محمد یار *

* سادة العلماء ما قولکم رح *

اندرینکه زید نزد عمر یا جفت گاو و دو بیگه زمین رهن داشته صد روپیه باین شرط قرض برد که تا وقتیکه زر شما ادا نکنم انتفاع ازینها بکنید یعنی خراج زمین سالانه ۱۰ روپیه است گرفته باشید واز جفت گاو قلبرانی کرده باشید پس اینچنین عقد رهن وانتفاع ازان مرتهن را جائز است یا حرام * الجواب *
عقد رهن مذکور جائز وانتفاع یعنی خراج زمین و قلبرانی حرام واگر بخوشنودی راهن بود مکروه تحریمی * لما فی الدر المختار ثم نقل عن التهذیب انه یکره للمرتهن ان ینتفع بالرهن وان اذن له الراهن قال المصنف وعلیه یحمل ما عن محمد بن اسلم رح من انه لا یحل للمرتهن ذلك ولو بالاذن لانه ربوا قلت وتعلیله یفید انها تحریمیة وایضا فی الاشباه والجواهر اباح الراهن للمرتهن اکل الثمار او سکنی الدار او لبن الشاة المرهونة فاکلها لم یضمن وله منعه ثم افاد فی الاشباه انه یکره للمرتهن الانتفاع بذلك وفی جامع الرموز ایضا انه یحرم الانتفاع من الرهن بلا اذن له اما بالاذن فیکره کما فی المضمرات وغیره والله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه زید زن خود را یا دختر خود را چند زیورات از سیم وزر پوشانید ولفظ هبه وتملیک هیچ بر زبان نیاورد وتملیک زید

مرا و شانرا متحقق نشده باشد پس اندرینحال مالکیت زن
یا دختر مذکوره در زیورات مزبوره ثابت خواهد شد یا نه
بینوا توجروا * الجواب * بدون تحقق تملیک زیورات مذکوره را اما وشان مالکیت او شان دران ثابت
نخواهد شد و مجرد پوشانیدن تملیک متحقق نمی شود زیراچه پوشانیدن
احتمال هبه و عاریت هر دو میدارد و عاریت ادنی اسب از هبه
است و وقت عدم ترجیح یکی از هردو محمول بر عاریت که ادنی
است خواهد شد زیراچه دران ملک مقرر نمیشود بخلاف هبه *
لما في الكفاية في باب العارية في شرح قول الهداية وتصح اى
العارية بقوله منحتك هذا الثوب وحملتك على هذه الدابة
الخ و يحتمل ان يكون المعنيان حقيقيا لهما وانما يترجح احدهما
لانه ادنى الامرين فيحمل على التيقن به وما ذكره من العناية
لانه اقل ضررا على المعطي لانه يوجب رد المثل وما هو
اقل ضررا فهو الثابت يقينا وهي العارية ولو قال منحتك
هذا الطعام او هذه الدراهم وكل ما لا يمكن الانتفاع به مع
بقاء عينه يكون هبة فان اضافها الى ما يمكن الانتفاع به مع
قيام عينه حملناها على العارية لانها الادنى * و زیور از انجمله
است که باوجود قیام عین انتفاع و استعمال ان ممکن است .

پس حمل نموده خواهد شد بر عاریت والله اعلم*

* چه میفرمایند علماء دین رحمکم الله تعالی *

اندرینکه تجارت فلوس بعوض روپیه بسه طریق درین دیار مروج است اول شخصی یکروپیه بدیگری دهد تا بعوض آن هفده آنه یا بست آنه فلوس بعد یکماه بگیرد اگر نوبت ماه دیگر افتد یک آنه یا چهار آنه بران افزاید یعنی بعد دو ماه ۱۸ آنه یا بست و چهار آنه بگیرد هم چنین بعد یکماه یک یک آنه یا چهار چهار آنه افزایش کند دوم شخصی یکروپیه بدیگری بدهد تا عوض آن هفده آنه بگیرد بایطور که هر روز یک یک آنه بدهد تا بروز هفدهم هفده آنه تمام گردد یا بحساب دیگر هر روز قدری قدری فلوس بگیرد تا بروز معین مجموع آن فلوس معینه تمام و کمال استیفا شود اگر مطابق شرط مقرر ادای نکند و تاخیری دران رویدهد پس چیزی زائد بر مقدار مجموع افزایش نماید سوم شخصی یکروپیه بدیگری بدهد تا عوض آن بست آنه بمیعاد معین مثلا بعد یکماه یا دو ماه بست آنه بگیرد و اگر بمیعاد معین ادا اتفاق نشود پس همانقدر بگیرد و زیاده بران چیزی نگیرد پس هر یک از عقدهای مذکوره بایع سلم است یا نه و شرعا جائز است یا نه بینوا توجروا * الجواب * اجوبه صور مذکوره موقوف بر تعریف عقد بایع سلم و شرائط آن است بدانکه

عقد سلم عبارت است از دادن ثمن نقد بعوض چیزی موعود * لما فی الکفایة مواخذ عاجل باجل الی قوله تعجیل احد البدلین وتاجیل الاخر * وبیع سلم در فاوس جائز است لما فی الهدایة وغیرها ویجوز السلم فی الفاوس عددا * وبرای صحت عقد سلم هفت شرط است ودر تقدیر وجود شرائط مذکوره در صحت عقد سلم در فاوس شکی نیست شرط اول آنکه مقدار راس المال یعنی ثمن معلوم باشد مثلا بگوید یکروپیه یا پنجروپیه دوم آنکه ثمن مقرر یعنی روپیه در مجلس عقد بائع بدهد واگر در مجلس نه دهد عقد سلم باطل خواهد شد سوم آنکه مقدار مبیع معلوم باشد مثلا بگوید شصت آنه فاوس چهارم آنکه صفت مبیع معلوم باشد اگر مبیع مختلف الاجناس باشد مثلا بگوید که اینقدر فاوس از فلان جنس باشد اگر فاوس مختلف المالیة باشد ودر رواج برابر داگریکی اروج باشد پس همان اروج لازم خواهد شد پنجم آنکه تاریخ ادای آن مبیع مقرر کند مثلا بگوید که بتاریخ یکم شهر صفر سنه کذا فاوس مذکوره ادا نموده خواهد شد ششم آنکه مقام ادای فاوس بیان کند اگر در ادای آن مشقت وباربرداری لازم آید مثلا اگر فاوس بسیار باشد که حاجت بمزدوری افتد پس بگوید که در فلان بازار حوالهم داده بدرنه در جای عقد ادا خواهم نمود هفتم آنکه فاوس مذکور از وقت

عقد تا وقت ادای آن در بازار ها یافته شود یعنی بی رواج نگردد لما فی الکنز وشرطه بیان الجنس والنوع والصفة والقدر والاجل واقله شهر وقدر راس المال فی المکیل والموزون والمعدود ومکان الایفاء فیما له حمل من الاشیاء وما لا حمل له یوفیه حیث شاء وقبض راس المال قبل الافتراق * پس ترا نیز قدر ی هم شرط است که اگر بائع فاوس را نا روز میعاد ادا کند ما دا کردن نتواند پس چیزی زائد از مقدار مقرر که وقت عقد قرار یافته است نگیرد زیرا که قدر زائد بر مقدار مقرر بعوض زیادت مدت است و چیزی بعوض مدت گرفتن حرام است کما فی الهدایة فی باب الصلح فی الدین وذلک اعتیاض عن الاجل وهو حرام وفی الکفایة وهذا لان الاجل صفة کالجودة والاعتیاض عن الجودة لا یجوز فکذا عن الاجل القول پس بر تقدیر مشتری را اختیار است خواه روپیه هر قدر داده است واپس گیرد یا انتظار کند وقتیکه بائع بدهد پس همانقدر فاوس که وقت عقد مقرر شده است گیرد خلاصه آنکه بعوض روپیه چیزی دیگر گرفتن یا بعوض فاوس چیزی دیگر خریدن یا چیزی زائد ار جنس راس المال یا از جنس مسلم فیه گرفتن درست نیست * لما فی الهدایة ولا یجوز التصرف فی راس المال والمسلم فیه قبل القبض اما الاول فلما فیه من.

تفويت القبض المستحق بالعقد واما الثاني فلان المسلم فيه مبيع والتصرف في المبيع قبل القبض لا يجوز فان تقايلا السلم لم يكن ان يشتري المسلم اليه براس المال شيئا حتى يقبضه كله لقوله عم لا تاخذ الا سلمك او راس مالك اي عند الفسخ * ونيز شرط است كه عقد سلم را حيله براى سودخوارى نسازد مثلا مردمان سودخوار يكروپيه بوعده يكماه بدهند پس يكروپيه چهار آنه يا كم وبيش برحسب رواج ونرخ بازار ميگيرند وعقد سلم ميگويند ميگويا ندحرام است * كما في الهداية وشرحها الكفاية ولو تبايعا فضة بفضة واخذ بها اقل وزنا ومع اقلها شئ اخر لم تبلغ قيمته باقي الفضة فمع الكراهة قوله مع الكراهة انما كره لانه احتيال لسقوط الربوا اي لما حذ الزيادة بالحيلة فيكره وفي العناية لان الكراهة انما هي للاحتيال لسقوط ربوا الفضل وايضا في البحر الرائق الكراهية عند الاطلاق منصرفة الكراهة التحريم * وميعاد عقد سلم كم از يكماه نباشد وزياده بران هر قدر كه مراضات عاقدين بران گيرد درست است وهمين مفتى به است * لما في الدر المختار وشرط اجل واقله في السلم شهر وبه يفتى واگر براى اداى آن دو قسط مقرر كند نيز جائز است اما كم از يكماه نباشد * لما في الدر المختار ولا باس بالسلم في نوع واحد على ان يكون

حلول بعضه في وقت و بعضه في وقت اخر * پس خوب ظاهر شد که صورت اولی جائز نیست . بچند وجه اول آنکه در هر ماه یک یک آنه یا زیاده مقرر کردن حساب ربو است وفی الحقیقة حیله ربوخواری است و آن حرام کما مر دوم آنکه یک آنه یا زیاده در هر ماه افزودن عوض اجل است و آن حرام کما مر سوم آنکه در صورت مرقوم وقت عقد بیست آنه مثلا بمیعاد یک ماه مقرر کرده پس بر تقدیر تاخیر چیزی زائد بر مقدار مقرر گرفتن حرام است و همچنین در صورت دوم نیز جائز نیست . بجهت وجوه ثلثه مذکوره و درین صورت وجه چهارم نیز هست و آن اینکه هر روز چیزی چیزی گرفتن در سلم حسب شرع جائز نیست و از رسومهای ربوا است اما صورت سوم پس بر تقدیر وجود شرائط مذکوره عقد سلم است و شرعا درست اما این قدر دانستنی است که در صورت سوم مقصود حرفه صرافی باشد و این معامله را پیشه خود ساخته باشد * والله تعالی اعلم و علمه احکم لمولانا محمد وجیه

وقل لخصنه ا * چه میفرمایند رح *

اندرینکه زید دعوی وقف اراضی کذا برای ذات خود یا که ادای شهادت برای ذات خود یا اولاد خود یا آبای خود یا برای اجنبی و ذات خود نماید پس درین صورتها دعوی وی مسموع و شهادت وی مقبول خواهد شد یا نه اگر زید مذکور برای اثبات

وقفیت آن بحضور حاکم وقت سندی مرین بمواهیر حکام سلف در پیش کرده طالب قضا بوقفیت اراضی مذکوره نماید حاکم وقت را بمجرد ملاحظهٔ آن قضا بر وقفیت آن میرسد یا نه

الجواب دعوی وی غیر مسموع وگواهی غیر مقبول خواهد شد و حاکم وقت را نمیرسد که بمجرد ملاحظهٔ سند بر وقفیت اراضی مذکوره حکم نماید * لما فی الرسائل الزینیة والفصول العمادیة قال فی الخلاصة رجل ادعی ان هذه الارض وقف علیه لا تسمع وانما تسمع الدعوی من المتولی وفی الفتاوی قال تصح والفتوی علی الاول الی قوله وفی جامع الفصولین لا تسمع الدعوی من الموقوف علیه وایضا فیها قال فی الظهیریة من کتاب الوقف اذا شهد بالوقف علی نفسه او علی احد من اولاده او اولاد اولاده وان سفلوا او ابائه وان علوا لا تقبل شهادته وکذا اذا شهد بوقف علی نفسه وعلی اجنبی لا تقبل فی حقه ولا فی حق الاجنبی وایضا فیها ان المکتوب لایجوز العمل به وایضا فی العالمگیریة رجل فی ضیعة ادعی انها وقف وجاء بصك فیه خطوط عدول وقضاة قد انقرضوا وطلب من القاضی القضاء لیس للقاضی ان یقضی بذلك الصك کذا فی الخلاصة وکذلك لو کان لوح مضروب علی باب دار ینطق بالوقف لا یقضی بها والله اعلم مولانا محمد وحید *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه زيد چند ورثه واموال گذاشته فوت نمود بعده عمريكى از ورثهٔ وى گفت اين اشيا كه متروكه زيد مورث من است ملك فلان و فلان شد مرا ازان علاقه نيست پس اين ابرا صحيح است يانه * الجواب * ابرائيكه در كلام عمر واقع است باطل است چه آن ابراى عين بطريق انشا است وجميع ابراى عين بطريق انشاء باطل است اما بودن عبارت مذكوره ابرا فلما فى الحموي والفاظ الابراء العام الى قوله ولا تعلق لي * واما بودن آن ابراى عين پس ظاهر است كه لفظ ازان اشاره بسوى شئ معين است كه در اول كلام وى مذكور است واما بودن آن بطريق انشا پس ازينجهت است كه لفظ مرا ازان علاقه نيست اگرچه احتمال انشا واخبار هردو دارد ليكن درين مقام اول متعين است چرا كه ملكيت عمر بطريق شركت درتركهٔ زيد ثابت است پس بعد ثبوت ملكيت از قول مزبور البته انشا است نه اخبار وآن باطل * فى البحر الرائق وانكان الابراء عن الاعيان على وجه الانشاء فاما ان يكون عن العين او عن الدعوي بها فانكان عن العين فهو باطل وفى الحمادية واذا كان للميت ديون الى قوله ولو كانت عينا لا يصح وفى العناية الابراء عن العين باطل وفى الدر المختار.

والابراء عن الاعيان باطل معناه بطل الابراء عن دعوى الاعيان ولم يصر ملكا للمدعى عليه ولذا لو ظفر حل له اخذها والله اعلم * م، لانا محل وجيه *

* چه ميفرمايند در صورتيكه بدر دختر نابالغ خود را چيزى از زر يوشانيده بدر مذكور تمليك كرده باشد پس ملكيت دختر در زيور مزبور ثابت خواهد شد يا نه بينوا توجروا

* الجواب * بدون تحقق تمليك ملكيتش در ان ثابت شدنى نيست زيرا چه يوشانيدن احتمال هبه وعاريت هردو دارد وعاريت ادنى از هبه است ووقت عدم ترجيح يكى را از هردو محمول بر عاريت كه ادنى است خواهد شد * لما فى الكفاية وتصح اى العارية بقوله منحتك هذا الثوب وحملتك على هذه الدابة الخ ويحتمل ان يكون المعنيان حقيقيا لهما وانما يترجح احدهما لانه ادنى الامرين فيحمل على المتيقن به ولما يفهم من العناية لانه اقل ضررا على المعطى لانه لوجود الامثل وما هو اقل ضرر افهو الثابت يقينا وفى العالمگيرية ولو قال منحتك هذا الطعام اوهذه الدراهم وكل ما لا يمكن الانتفاع به مع بقاء عينه يكون هبة فان اضافها الى ما يمكن الانتفاع به مع قيام عينه حملها على العارية لانها الادنى

و الله اعلم مولوي محمد وحيد رح *

* چه ميفرمايند رحمهم الله تعالى *

اندرينكه زيد يكزوجه و چند برادران و تركه گذاشته فوت نمايد بعده برادران مذكورين بعضي از اعيان متروكه او كه كم از حصه آنها است از زوجه مذكوره گرفته بمراضاة مصالح نمايد و باقي حصه خودها را ترك نمايد پس ازين صلح كه بر بعض حقوق ايشانست دعوي باقي حصه ايشان صحيح است يا باطل و از ترك مذكور حق ايشان باطل خواهد شد يا نه و ابراء مذكور باطل است يا چه * الجواب * دعوي باقي حصه ايشان درست است كما في السراجية ادعى ارضا فصالحه على البعض منها لم يبطل خصومته في الباقي وفي شرح الوقاية لو صالح على بعض دار يدعيها لم يصح الى قوله لان بعض الدار لا يصلح عوضا عن الكل وفي الهداية لو ادعى دارا فصالح على قطعة منها لم يصح الصلح لان ما قبضه من عين حقه وهو على دعواه في الباقي و از ترك مذكور حق ايشان باطل نخواهد شد لما في الفصول العمادي الوارث اذا قال تركت حقي لا يبطل حقه لان الملك لا يبطل بالترك و ابراء مزبور باطل لما فيها ايضا قال واحد من الورثة برأت من تركة ابي الى قوله ولو كانت التركة عينا لا يصح وفي الدر المختار لا ابراء عن الاعيان

باطل معناه بطل الابراء عن دعوي الاعيان ولم يصر ملكا للمدعى عليه ولكن الوظف رحل له اخذ ما والله اعلم مولانا محمد وحيده رح *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه شخصى يكزن بنام هنده ويك پسر بنام زيد گذاشته فوت نمود بعده در باب متروكه اش مابين اين هر دو نزاعى برخاست پس صلح نامهٔ تنصيف تركه مابين ايشان باگواهى گواهان عدول نگاشته شد و مدت سى سال بران گذشت كه هريكى بر حصهٔ خود خيال كار اندختى كه هريكى از حصهٔ خود قدرى فروخته اند بعده هنده چند ورثه داشته ترك حيات گفت اكنون زيد ميگويد كه من از صلح نامهٔ معلومه ناراض ام اين همه متروكهٔ پدرم است همه بمن خواهد رسيد پس درين صورت صلح نامه مذكوره ثابت خواهد ماند و حصهٔ هنده بورثه اش خواهد رسيد يا صلح نامه باطل است و زيد مستحق همه خواهد شد بينوا توجروا * الجواب * صلح نامهٔ مذكوره كه بگواهى گواهان مثبته و موكد شده است ثابت خواهد ماند كه بذريعهٔ آن ثبوت ملك حاصل شده است * كما في الكفاية وجوازه ثبت بقوله تعالى الصلح خير فرده بالالف واللام فيقتضي ان يكون كل صلح خيرا وكل مشروع وقوله عم

كل صلح جائز فيما بين المسلمين الحديث وانعقد الاجماع
على جوازه وحكمه وقوع البراءة عن دعوى المدعي
وفي العالمكيرية في باب صلح الورثة ولو صالح عن نصيبه
من العروض والعقار وعن بعض الاعيان دون البعض جاز
واما حكمه فثبوت الملك عن المصالح عنه ان كان مما يحتمل
التمليك كالمال * چون بان ثبوت ملك مر هريكيرا متحقق گرديد
فسخ آن عقد درست نباشد و در باب مدت تمادي زائد از سى
سال گذشته است وبعد مرور پانزده سال كدامى دعوى
مسموع نميشود اگرچه ارث باشد * لما في رد المحتار في كتاب
القضاء قال السيد الحموي في حاشية الاشباه اخبرني استاذي
شيخ الاسلام الشهير بالمنقاري ان السلاطين الان يامرون
قضاتهم في جميع ولاياتهم ان لا يسمعوا دعوي بعد مضي خمس
عشرة سنة سوى الوقف والارث ويخالفه ما في الخزانة الى قوله
ومقتضاه ان الارث غير مستثنى فلا تسمع دعواه بعد هذه المدة
وقد نقل في الحامدية عن المهمنداني ايضا انه كتب على
سؤال آخر فيمن تركت دعواها الارث بعد بلوغها خمس عشرة
سنة بلا عذر ان الدعوى لا تسمع الا بامر سلطاني ونقل ايضا
مثله فتوي تركية عن المولى ابي السعود وتعريبها اذا تركت
دعوي الارث بلا عذر شرعي خمس عشرة سنة فهل لا تسمع

الجواب لا تسمع الا اذا اعترف الخصم بالحق الى قوله ومثل هذا الذي رأينا عليه عمل من قبلنا فانا لظاهر انه ورد نص جل بل بعدم سماع دعوي الارث والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى اجمعون *

اندرينكه زيد چند ورثه واشياى كذارا گذاشته فوت نمايد پس عمر كه يكى از ورثهٔ اواست گويد كه بعد وفات زيد كه اين اشيا متروكهٔ او بود مالك فلان وفلان شدم مرا از آن هاقونيست پس اين ابراءِ است يانه * الجواب * ابرائيكه دركلام عمر واقع باطل است چه اين ابرا ابراى عين بطريق انشا است وجميع ابراى عين بطريق انشا باطل است اما بودن عبارت مذكوره ابرا * فاما في الحموي والفاظ الابراء العام الى قوله ولا تعلق بي * واما شدن آن ابراى عين پس ظاهر است كه لفظ از ان اشاره بشيئى معين است كه دراول كلام وى مذكوراست يعنى اين آن اشيا اما كردن آن بطريق انشا پس ازين جهت كه لفظ مرا از ان هاقونيست اگرچه احتمال انشا واخبار هردو دارد ليكن درين مقام اول متعين است چرا كه مالكيت عمر بطريق شركت در تركهٔ زيد ثابت است وپس ثبوت مالكيت قول مذكور البته انشا است نه اخبار وابراى عين بطريق انشا باطل است * اما في البحر الرائق فانكان

الابراء عن الاعيان على وجه الانشاء فاما ان يكون عن العين او عن الدعوي بها فان كان عن العين فهو باطل وفي العمادية واذا كان للميت ديون الى قوله ولو كانت عينا لا يصح وفي العناية الابراء عن العين باطل وفي الدر المختار الابراء عن الاعيان باطل معناه بطل الابراء عن دعوي الاعيان ولم يصر ملكا للمدعى عليه ولذا لو ظفر حل له اخذها والله اعلم * مولانا محمد وحيد *

* چه ميفرمايند رحمهم الله تعالى *

اندرينكه زيد عمر نواسه خود اوده بايگه زمين تعلقه مهاوكر خود بذريعه هبه نامه هبه كرده اما عمر مذكور را بر اراضي مذكوره دخيل وقابض نگردانيده باكه تا دم حال مدت حيات خود بر زمين مذكوره خودش حابق متصرف بوده ودر سررشته زميندارنه بتديل نام وانتقالي كرده نه در مقصل بته وقبوليت وداخله بنام عمر گردانيده باكه ديدسال قبل موت خود اراضي مذكوره را به امادوزوجه پسرش هبه نامه كرده داده پس هبه سابقه مذكوره بسبب عدم وجود قبض كه شرط صحت هبه است ناجائز وغير نافذ است يانه * الجواب *

هبه سابقه مذكوره غير نافذ وناجائز است * لما في الهداية الهبة عقد مشروع تصح بالايجاب والقبول والقبض وفي السراجية رجل وهب لابنه وهو في عياله يشترط قبض الاب وفي جامع الرموز

وتتم الهبة بالقبض في مجلسها ولو كان القبض بلا اذن صريح وتتم بالقبض بعد لو كان باذن صريح * وقبض كمال در امثال اضيافات تبديل نام وانتقالي است وگردانيدن بته وقوليت بنام موهوب له لما يستفاد من شرح الوقاية وتتم بالقبض الكامل اي تتم الهبة بالقبض الكامل الممكن في الموهوب فيه فالقبض الكامل في المنقول ما يناسبه وفي العقار ما يناسبه وفي الهداية في مقام آخر لا يجوز الهبة فيما يقسم الا محوزة مقسومة الى قوله ولنا ان القبض منصوص عليه في الهبة فيشترط كماله القول وفي الكفاية لان القبض عبارة عن الحيازة وهو ان يصير الشي في حيز القابض والله اعلم *

* چه ميفرمايند رح * در صورتيكه زيد دو پايگه زمين مملوكه خود را بدختر نابالغه خود بعوض حصه تركه اش كه بعد وفات زيد بدو خواهد رسيد وآن اكنون بدست زيد است هبه بالعوض نمود وزيد از جانب دختر تعويض آن قبول كرد وهبه نامه دستخط كرد پس شرعا هبه بالعوض مرقومه درست خواهد شد يانه وبر تقدير ثاني شركا را بران دعوى شفعه ميرسد يانه * الجواب *

دانستني است كه هبه بالعوض در اصل است بيع است في الاشباه وينعقد بلفظ الهبة مع ذكر البدل واين چنين بيع بچند وجوه باطل است اول آنكه مدار جواز بيع بر حصول

فائده متعاقدین است و دربن عقد مرید را هیچ فائده نیست زیرا که عوض به قبال هبه در ملک وی بوده است * فی العالمگیریة وهذا الفائدة فهبیع ما لا فائدة فیه وشراءه فاسد ولما فی العنایة لانه لا یفید المولی شیئا لم یکن قبله لا ملك الرقبة ولا ملك التصرف * دوم آنکه بیع عبارت است از مبادله مال بمال ودرینجا از احد الطرفین مال مفقود است زیرا چه هردو عوض ملک بائع است پس درحقیقت بائع ملک خود بیع کرد پس ماهیت بیع متحقق نگردید * لما فیهما ان البیع مبادلة مال بمال وهو انما یتحقق بمال غیره لا بمال نفسه فلا یکون البیع موجودا * سوم آنکه حکم بیع آنست که ثبوت ملک مشتری در مبیع و ملک بائع در ثمن متحقق شود و ملک در بدل هبه پیر قبل از عقد مرقوم است و نسبت پدر که بائع است حاصل بود پس حکم بیع متحقق نشد کما فی الهندیة اما حکمه فثبوت الملك فی المبیع للمشتری وفی الثمن للبائع اذا کان البیع باتا * وهرگاه مدار ثبوت شفعه بر صحت بیع است وآن درینجا مفقود پس دعوی شفعه هرگز شنی موهوب نمی رسد * فی الهدایة الشفعة تجب بعقد البیع ومعناه بعده لانه هو السبب لان سببها الاتصال علی ما بیناه والوجه فیه ان الشفعة انما یجب اذا رغب البائع من المبیع فاذا لم یزل لا یجب الشفعة الی قوله وهذا زوال

حق البائع فلا يجب الشفعة في شراء فاسد والله اعلم * مولانا محمد وجيه *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

دراینکه فرق درمیان هبه بالعوض و بلا عوض چیست و رجوع از هبه یعنی بازگرفتن شئ موهوب از موهوب له بعد دخل و قبض وی در هبه بلا عوض جائز است یانه اگر یکی از شرکای شئ اجمالی مجموع حصه خود رابکسی هبه بالعوض نماید درست باشد یانه نفاس مرض الموت است یانه اگر زنی باوجود اولاد آشیای خود را بشوهر هبه بالعوض نماید این هبه درست باشد یانه * بینوا توجروا

الجواب * درمیان هبه بالعوض و بلا عوض فرق متعدد است اول آنکه در هبه بلا عوض قبض شرط تمام هبه است نه در هبه بالعوض دوم آنکه در هبه بلا عوض شیوع مایقسم مانع قبض مشروط و ثبوت ملک موهوب له است لما في الدر المختار والطحطاوي و در هبه بالعوض چنین نیست سوم آنکه در هبه بلا عوض بشرط انتفای موانع هفتگانه رجوع جائز است نه در هبه بالعوض وغیر ذلک و رجوع از هبه مکروه تحریمی است و نزد بعضی تنزیهی و آشیای هفتگانه مانع رجوع است یعنی زیادت متصله در موهوب و موت واهب یا موهوب له و اخذ عوض و بدر

شدن موهوب از ملک موهوب له وطلاق زوجیت بودن
درمیان آن هردو وقت هبه وبودن موهوب له ذی رحم محرم
ومالک موهوب * کما فی الدر المختار وحکمها ثبوت
الملک للموهوب له غیر لازم فله الرجوع والفسخ وفیه ایضا
صح الرجوع فیها بعد القبض واما قبله فلم تتم الهبة مع
انتفاء مانعه الاتی وان کره الرجوع تحریما وقیل تنزیها
ولو مع اسقاط حقه من الرجوع وفیه یمنع الرجوع فیها حروف
دمع خزقه ای الموانع السبعة الاتیة فالدال الزیادة
فی نفس العین الموجبة لزیادة القیمة المتصلة وان زالت
قبل الرجوع المیم موت احد العاقدین العین العوض والخاء
خروج الهبة عن ملك الموهوب له والزاء الزوجیة وقت
الهبة فلو وهب لامرأة ثم نکحها یرجع ولو وهب لامراته
لا کعکسه وفی الطحطاوی قوله کعکسه وهو ما اذا کان
الواهب الامراة للرجل فیجری فیه حکم الصورتین انتهی
والقاف القرابة فلو وهب لذی رحم محرم منه نسبا ولو
ذمیا او مستامنا لا یرجع والهاء هلاك العین الموهوبة
واین جائز نیست در هبه بالعوض * کما فی الدر المختار
والطحطاوی بعد ما بین احکام الهبة بشرط العوض وهذا
القول دلیل لکل ما ادعینا فی الهبة بالعوض واما اذا

قال وهبتك بكذا فهو بيع ابتداء وانتهاء قوله ابتداء
وانتهاء فيثبت لكل منهما الملك في حقه ولا يمتنعان من
التسليم ولا يشترط قبض ولا يضره شيوع * چهارم آنکه در هبه بالعوض
شرط خيار صحيح نيست * كما في الدرر وحكمها
ثبوت الملك غير لازم وله الرجوع والفسخ وعدم صحة
شرط الخيار فيها ودر هبه بالعوض كه در حقيقت بيع است
شرط خيار صحيح است مانند بيع لما فيه في باب خيار الشرط ويصح
شرطه للمتبايعين معا او لاحدهما * پنجم آنکه هبه بالعوض
بسبب شروط فاسده باطل نميشود بلكه شرائط خود باطل
ميشود وهبه صحيح ماند * كما فيه وحكمها انها لا تبطل
بالشروط الفاسدة فهبة عبد على ان يعتقه تصح
ويبطل الشرط * وهبه بالعوض بشروط فاسده باطل
ميشود لانه بيع والبيع يبطل بها كما لا يخفى
وهبه بالعوض با شريک خود در شيء اجمالی مشاع را جائز است
كما مرّ انفا ولا يضرها شيوع * حمل ونفاس زن مرض الموت
نيست شرعا چرا كه آن مرض است يا آفتی است غالبا در ان هلاكی
دی بود * في جامع الرموز من غالب حاله الهلاك كمريض
عجز عن اقامة مصالحه خارج البيت ومثل من بارز
او قدم ليقتل لقصاص او رجم مريض مرض الموت *

و مرض که از ان صحت حاصل میشود حکم صحت دارد *
في الدر مرض صح منه كالصحة و اگر زنی در حالت صحت
جمیع آشیای خود را بشوهر هبه بالعوض نماید صحیح باشد
چرا که در حالت صحت حق اولاد و ورثه با مال وی متعلق
نمی شود کما مر و اگر در مرض الموت نموده باشد هبه بالعوض
صحیح نباشد چرا که آن بیع است در حقیقت و بیع در مرض
الموت از وارث جائز نباشد * في الهداية بخلاف ما اذا باع
المريض من الوارث بمثل قيمته حيث لا يجوز عنده لان حق
بقية الورثة تعلق بعينه حتى كان لاحدهم الاستخلاص
باداء قيمته اما حق الغرماء تعلق بالمالية وافترقا هذا
والله اعلم * لمولانا محمد رحمه المرحوم *

* چه میفرمایند علمای دین رحمکم الله تعالی اجمعین *

آنکه زینب شخصی در حالت صحت و ثبات عقل بهر دو پسران
بالغ خود مکانی را هبه نمود و بقبضه شان نداد بلکه واهب خود دران
مقیم و متمکن ماند پس هبه صحیح خواهد شد یا نه * الجواب *
هبه مذکوره جائز و مفید ملک برای موهوب لهما نخواهد شد زیرا که قبض
از شرائط صحت هبه و متمم آنست و یافته نشد * في الدر المختار
وشرائط صحتها في الموهوب ان يكون مقبوضاً ولما في الطحطاوي
قوله على الطفل اخرج به الولد الكبير فان الهبة لا تتم

الا بقبضه ولو كان في عياله وقد ذكر في الهندية ولا يتم حكم الهبة الا مقبوضة ويستوي فيه الاجنبي والولد اذا كان بالغا هكذا في المحيط * واگر خانهٔ موهوب كبير محتمل القسمة باشد يعني نفع آن در هر دو حال قبل تقسيم و بعد آن باقي ماند و تجزي موجب نقصان ماليتش نگردد پس شيوع در انصورت نيز موجب عدم جواز هبه است * في العالمگيرية ولا تصح في مشاع يقسم ويبقى منتفعا به قبل القسمة وبعدها ماورد رومتا وي قاضيخان مذكور است لو وهب لابنه دارا والاب ساكن فيها لم يجز الهبة والله اعلم

* ما قولكم رحمهم الله تعالى *

اندرينكه زيد در حالت صحت وثبات عقل اندكي از مال خود بدختران داده باقي همه آشيا به پسر صغير خود هبه نمود وقبض كنانيده فوت شد پس همين هبه به تفضيل بعض ورثه بر بعض درست خواهد شد يانه وبرين تقدير دختران ا بعد موت واهب هبه تعرض ودعوى بر آشياي موهوبه پسر ميرسد يانه * الجواب * هبه صحيح است حاكم آنرا جائز ونافذ خواهد نمود اما پدر بسبب تفضيل بعض فرزندان بزه كار خواهد شد * قاضيخان رجل وهب في صحته كل المال للولد جاز في القضاء ويكون آثما فيما صنع في الدر ولو وهب في صحته كل المال لولد لا جاز واثم وفي القنية ويجوز ان يعطي البعض دون البعض

فكما لكنه ترك الانصاف وان كان بعضهم فاجرا او فاسقا والبعض فقيها عابدا * هرگاه واهب بعض اولاد را بالكليه محروم كردن تواند پس بطريق اولى بعض را كم از حقش دادن خواهد توانست اما گناه گار خواهد شد و فعلش مكروه في شرح مسلم للنووي ينبغي ان يسوي بين اولاده في الهبة الى قوله فلو فضل بعضهم او وهب بعضهم دون بعضهم فمذهب الشافعي ومالك وابي حنيفة رح انه مكروه وليس بحرام والهبة صحيحة * پس دختران را هيچ دعوى در اموال موهوبه پسر صغير نمى رسد. پس مالك پسر مذكور متحقق گرديد و دو مانع رجوع عن الهبه يافته شد اول موت واهب * قال في الهداية او يموت احد المتعاقدين الى قوله واذا مات الواهب فوارثه اجنبي عن العقد القول * ديگر قرابت محرمه في الهداية وان وهب هبة لذي رحم محرم منه لم يرجع فيها لقوله عم اذا كانت الهبة لذي رحم محرم لم يرجع فيها والله اعلم * مولانا محمد رحيم *

* ما قولكم رح *

اندرينصورت كه اگر شخصي در حالت صحت وثبات عقل جميع املاك خود را بفرزندان خود به بعضى زياده به بعضى كم هبه سازد ويا به محروم بعض اولاد كل املاك را بيك فرزند هبه نمايد بسبب محروم

کردن بعض اولاد یا زیادتی وکمی در حقوق اوشان شخص مذکور گناه گار خواهد شد یانه و هبه مذکوره را عند المرافعه حکام جائز خواهند داشت یانه * الجواب * اگرچه هبه مذکوره که به تفضیل بعض ولد بر بعض یا بمجرد می بعض شده است ومکروه وموجب اثم است حاکم آنرا جائز ونافذ خواهد داشت زیرا چه این چنین هبه نزد امام ابو حنیفه محمد ومالک رح صحیح است * کما فی فتاوی قاضیخان رجل وهب في صحته كل المال للولد جاز في القضاء ويكون اثما فيما صنع وفي الدر المختار ولو وهب في صحته كل المال للولد جاز واثم وقال النووي في شرح المسلم ينبغي ان يسوي بين اولاده في الهبة الى قوله فلو فضل بعضهم دون بعض فمذهب الشافعي ومالك وابي حنيفة رح انه مكروه وليس بحرام والهبة صحيحة وفي القنية يجوز ان يعطى البعض دون البعض حكما لكنه ترك الانصاف وايضا في موضع منها فان وهب ماله كله للابن قال محمد رح هو آثم فان رسول الله صلعم قال في مثل هذه الصورة اتق الله قال محمد رح واجيزه قضاء وايضا قال النووي في شرح هذا الحديث ان هبة بعض الاولاد دون بعض صحيحة والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرینکه شخصی مدیون غیر محجور در حالت اهابت نود در

مجالس هشتم نکاح خود ش حسب طالب هبه کیلی منکوحه اراضیات موروثه و مکسوبه خود را باسم واری محالات مع رقم و غیره بعوض ده هزار روپیه مهر معجلش هبه بالعوض نمود پس هبه مذکوره نافذ و جائز و فی الحقیقت بیع است یا نه و شئی موهوب بدون اشتراط قبض در ملک موهوب له خواهد آمد یا چه یا شخص مذکور بمجرد مدیونی خودش محجور و ممنوع التصرف خواهد شد پس هبه اش صحیح و نافذ نباشد بر تقدیر جواز هبه و ثبوت ملک حاکم را فروختن اراضیات مبیعه و مملوکه زوجه برای ادای دیگر دیون شوهر بتصور عدم جواز بیع اول میرسد یا نه بینوا توجروا * الجواب * هبه مذکوره جائز و فی الحقیقت بیع است * لما فی الحمادیه راجعوا علی انه لو قال وهبت هذا الملك بكذا انه بیع وایضا فیها من کشف المكتوم ولو قال وهبت هذه بكذا فهو جائز بالاجماع وانه بیع من الابتداء القبول * واراضی مبیعه مذکوره بمجرد حصول ایجاب وقبول بملک موهوب لها یعنی زوجه مذکوره متصل خواهد شد * لما فی الاشباه المبیع یملکه المشتری بالایجاب والقبول وهکذا فی الکفایة وموقوف بر قبض نخواهد بود لما مر ولما فی العنایه واما من جهة الموهوب له فلان الملك لا یثبت بالقبول بدون القبض بخلاف البیع وایضا فیها

و قال مالك رح يثبت الملك فيه قبل القبض اعتبارا بالبيع
بمجرد مديون كسی محجور و ممتنع التصرف نمی گردد * لما فی الهداية
* قال ابو حنيفة رح لا احجر فی الدين واذا وجبت
ديون على رجل وطلب غرماؤه حبسه والحجر عليه لم احجر
عليه وهكذا في العناية * پس هرگاه تصرف مديون غير
محجور جائز و نافذ باشد هبه مذكوره بلا ريب صحيح و نافذ خواهد
شد پس اراضی مذكوره ملك زوجه مزبوره گرديد من بعده
حاكم را نمی رسد كه برای ادای ديگر دين شوهر اراضی مذكوره
را بفروشد پس بايستی اين تصرف است در ملك غير بلا
اذن و رضای وی و آن هر آينه خلاف شرع و كتاب است *
كما في العناية التصرف في ملك الغير بغير الاذن غير
صحيح وهكذا في الچلپی و فی الهداية لانه تجارة بلا تراض
فيكون باطلا بالنص وهو قوله تع إِلَّا أَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ
تَرَاضٍ و حكم حاكم كه مخالف كتاب يا سنت يا اجماع است نزد
حاكم ديگر قابل امضا و اثبات نيست * لما فی الهداية واذا
رفع الى القاضي حكم حاكم امضاه الا ان يخالف
الكتاب او السنة او الاجماع والله اعلم *

* ما قولكم رح *

اند رینکه شخصی اراضی مملوکهٔ خود را که مشاع قابل قسمت است نصفش بزوجهٔ خود هبه بالعوض کرد و نصف دیگر به پسر متبنای خود هبه نمود پس شرعا هبه شی مشاع درست باشد یانه و بر تقدیر ثانی عند القبض ملک ثابت خواهد شد یانه و هبه بالعوض که با زوجه کرده است صحیح است یانه * الجواب *

هبه شی مشاع قابل القسمة بلا افراز و قسمت درست نیست و عند القبض ملک فاسد ثابت میشود * لما فی العالمگیریة هبة المشاع فیما یحتمل القسمة لا تجوز سواء کانت من شریکه او من غیر شریکه ولو قبضها هل تفید الملك قال حسام الدین رح في کتاب الواقعات ان المختار انه لا تفید الملك وذکر في موضع آخر انه تفید الملك ملكا فاسدا وبه يفتى ولما في مختصر الوقاية ولا تصح في شئ مشاع تقسم فان قسم وسلم صح و هبه بالعوض که با زوجه کرده است درین صورت باطل و ناروا است * لما فیه وهي بشرط العوض هبة ابتداء فشرط قبضهما وتبطل بالشیوع وبیع انتهاء فیرد بالعیب وخیار الرؤیة وتثبت الشفعة * پس بسبب مشروطیت قبض هبه بالعوض باطل شد چراکه درین صورت بسبب شیوع قبض ممکن نشد والله اعلم *

* ما قولکم رح * اند رینکه عزیز نامی در حالت صحت جمیع اراضی حصهٔ مملوکهٔ خود به برادر عینی خود منشی مخلوق الرحمن بعوض

کذا بحضور شهود عدول هبه بالعوض نموده بمشتری مذکور برابر آن دخیل و قابض گردانید و بعد فراز ارکان شتافت مشتری مذکور مدت حیات خود یعنی تا شانزده سال بران دخیل و قابض بوده انواع تصرفات شرعیه مثل بیع و غیره می نمود پس بعد هژده سال بائع مذکور وفات یافت و از حین وفات مشتری تصرف مذکور تا این زمان جایداد مذکور در دخل و تصرف ورثاء مشتری مذکور بوده است پس اینچنین هبه بالعوض شرعا بیع است یانه و بر تقدیر اول بیع مذکور فائده ملک مشتری خواهد داد یانه و برادر علاتی بائع مذکور مسمی خواجه علی نامی بعد مدت متمادی چهل سال دعوی مینماید که هبه مذکوره صحیح نبوده است جایداد مذکور میراث مایان است این دعوی باطل و ناروا است یانه و بعد مدت متمادی بیست و پانچ سال از حین وفات عزیز مذکور که اصلا نامی دعوی وراثت گاهی پیش نیاورده اکنون مدعی مذکور را میرسد که دعوی وراثت دران نماید یانه اجیبوا تثابوا * الجواب *

هبه بالعوض مذکوره در حقیقت بیع صحیح است لما فی الدر المختار لو قال وهبت منک بکذا فهو بیع ابتداء و انتهاء و فی الحمادیة واجمعوا علی انه لو قال وهبت منک الف بکذا انه بیع * هرگاه حقیقة بیع شد حکم بیع که ثبوت ملک مشتری است البته متحقق خواهد شد لما فی الطحطاوی تحت قوله ابتداء

انتهاء فيثبت لكل منهما الملك في حقه ولا يمنعان من التعليم ولا يشترط قبض ولا يضره شيوع في الاشباه المبيع يملكه المشتري بالايجاب والقبول وفي العناية واما من جهة الموهوب له (في الهبة بلا عوض) فلان الملك لا يثبت بالقبول بدون القبض بخلاف البيع (اى كالهبة بالعوض) وفيها ايضا قال مالك ره يثبت الملك فيه قبل القبض اعتبارا بالبيع * وچون ثبوت ملك براى مشترى متحقق گرديد فسخ آن عقد هرگز درست نباشد ودر اينجا مدت متمادى چهل سال منقضى گرديده دعوى مدعى مذكور خواه دعوى ابطال هبه مذكوره باشد يا دعوى ارث هرگز درست نباشد چراكه بعد گذشتن سى وسه سال كدامى دعوى شرعا مسموع نميشود * لما في رد المحتار اذا ترك الدعوى ثلثا وثلثين سنة ولم يكن مانع من الدعوي ثم ادعى لا تسمع دعواه لان ترك الدعوى مع التمكن يدل على عدم الحق ظاهرا اه * بلكه در مقام ديگر ازان نوشته كه بعد گذشتن پانزده سال بغير كدامى مانع دعوى كدامى دعوى خواه دعوى ارث باشد يا ديگر هرگز مسموع نميگردد * لما فيه قال السيد الحموى في حاشية الاشباه اخبرني استاذي شيخ الاسلام يحيى افندى الشهير بالمنقاري ان السلاطين الان يامرون قضاتهم في جميع ولاياتهم ان لا يسمعوا دعوى بعد مضي خمس عشرة سنة سوى الوقف والارث الى قوله

فمقتضاه ان الارث غير مستثنى فلا تسمع دعواه بعد هذه المدة

وقد نقل فى الحمادية عن المهمندارى ايضا انه كتب على سوال آخر فيمن تركت دعواها الارث بعد بلوغها خمس عشرة سنة بلا عذر ان الدعوى لا تسمع الا بامر سلطانى نقل ايضا مثله فتوى تركية عن المولى ابى السعود وتعريبها اذا تركت دعوى الارث بلا عذر خمس عشرة سنة فهل لا تسمع *

* الجواب * لا تسمع الا اذا اعترف الخصم بالحق

ونقل مثله شيخ مشائخنا التركمانى عن فتاوى على افندى مفتى الروم وهذا الذى رأينا عليه عمل من قبلنا فالظاهر انه ورد نهى جديد بعدم سماع دعوى الارث * پس ازين روايات خوب واضح گرديد كه منشى خواجه على را هرگز نميرسد كه بر جايداد مذكور دعوى وراثت نمايد چراكه پانزده سال چه باكه بست پنجسال بعد وفات عزيز متوفى گذشته پس دعواش باطل و قابل شنيدنى نيست و جايداد مذكور حق ورثاء مشترى مرحوم و مغفور راست *

والله اعلم وحكمه اسلم * چه ميفرمايند رح *

اندرينكه زيد عمر را بچه گاو ميش خود كه هنوز در شكم مادر گاو ميش وى است يا ميوهٔ درخت خود كه هنوز بار نياورده به بخشد و بعد وجود آنها بقبض فرمايد اين هبه شرعا جائز باشد يا نه و وقت وجود آنها بقبض مالك خواهد شد يا نه *

* الجواب *

هبه مذکوره جایز و نافذ نخواهد شد زیرا که هبه معدوم فی الحال روا نباشد
في قاضیخان رجل وهب لاخر ما في بطن غنمه وامره بقبضه
اذا وضعت لا تصح وان قبض بعد الوضع لانها هبة المعدوم
وفي العالمگیریة شرطها ان یکون موجودا وقت الهبة
فلا یجوز ما لیس بموجود وقت العقد في الدر المختار رحمه
لا یصح اصلا لانه معدوم في الهدایة والمعدوم لیس بمحل
فوقع العقد باطلا فلا ینعقد * و هرگاه هبه مذکوره فاسد شد فائده مالکیت
موهوب له نخواهد داد و بقبض مالک نخواهد شد * في العنایة من
وهب شقصا مشاعا فالهبة فاسدة اي لا یثبت الملك علی ما تقدم
وفي الکفایة ومن وهب شقصا مشاعا فالهبة فاسدة ای لا یثبت
حکما وهو الملك وان اتصل به القبض مشاعا القول في الجلبیة
قوله لا یصح الهبة الا محوزا الی قوله معناه لا یثبت الملك
القول والله اعلم * * ماقولکم رح *

اندرینکه هنده از متروکه شوهر که رقبه آنه از حصه
زمینداری یافته بود بدون تقسیم وافرازش از حصص دیگران
به برادرزاده خود در حالت صحت هبه نمود و پته رعایا بنام
موهوب له گردانید و ما حصل را خود متصرف بود بعده چند ورثه
گذاشته فوت نمود درینصورت صرف از نوشتن پته بنام موهوب له
قبض کامل ثابت خواهد شد یا نه و بدون تحقق قبض کامل هبه مذکوره

باطل است یا نه * الجواب * نقط از نویسانیدن بنام موهوب له قبض کامل نمیشود زیراچه قبض کامل در شی مشاع بدون تقسیم وافراز ممکن نیست و در هبه قبض کامل شرط است * لما فی الهداية لا يجوز الهبة فيما يقسم الا محوزة مقسومة الى قوله ولنا ان القبض منصوص عليه في الهبة فيشترط كماله والمشاع لا يقبله وفي الكفاية لان القبض عبارة عن الحيازة وهو ان يصير الشيء في حيز القابض والمشاع في حيزه من وجه دون وجه لانه في يده من وجه وفي شريكه من وجه فتمام الحيازة بالقسمة * وهرگاه تا مدت حیات واهب مرقومه قبض متحقق نشد هبه باطل خواهد شد چه هبه مرض موت که در بعضی احکام حکم وصیت که دران قبض شرط نیست دارد بسبب عدم تحقق قبض تا حال حیات واهب باطل میشود پس هبه در حالت صحت که اصلا مشابهت با وصیت ندارد بطریق اولی باطل خواهد شد * لما في الحمادية وهب في مرض الموت ولم يسلمه حتى مات تبطل الهبة لان الهبة في مرض الموت وان كانت وصية لكنها هبة حقيقة فيفتقر الى القبض ولم يوجد وفي السراجية اذا وهب في مرض الموت ولم يسلمه حتى مات بطل الهبة وفي العالمكيرية ولا يجوز هبة المريض ولا صدقته الا مقبوضة فاذا قبضت صارت من الثلث واذا مات الواهب قبل التسليم بطل *

وچون هبه مردود باطل شد اشیای مذکوره در ملک واهب باقی ماند
پس بسبب موت وی بملک وارثانش منتقل خواهد شد
وبحسب فرائض تقسیم خواهد یافت * لما في الهداية في فصل
الشهادة على الارث يكتفي بالشهادة على قيام ملك المورث
وقت الموت لثبوت الانتقال ضرورة والله اعلم * لمولانا

محمد وجيه المرحوم * * ما قولكم رح

که زید در حالت صحت بعض مال خود به پسر کلانش باوجود
پسران دیگر هبه نموده تسلیم نمود و پسرش دران مجلس
قبض هم کرد این هبه جائز و تمام خواهد شد یا چه * الجواب *

هبه پدر به پسر خود در کل اموال جائز است ودر بعض اموال
بطریق اولی جائز خواهد شد * لما في قاضيخان رجل وهب
في صحته كل المال للولد جاز في القضاء وفي العالمگیریة
قال لابنه * این مال ترا کردم او قال بنام تو کردم او آن تو کردم
او تکلم بکلام یجری مجراه فانه تمليك من الابن وفي
فتاوي سراجية رجل وهب لابنه وهو في عياله يشترط قبض الابن
پس هرگاه هبه جائز شد وتسلیم پدر وقبض پسر دران مجلس
یافته شد بلاشبه نافذ وتمام خواهد شد * في الهداية الهبة عقد
مشروع تصح بالايجاب والقبول والقبض وفي جامع الرموز
وتتم الهبة بالقبض في مجلسهما ولو كان القبض بلا اذن صريح

وتتم بالقبض بعده ولو كان باذن صريح وفي شرح الوقاية وتتم بالقبض الكامل هي تتم الهبة بالقبض الكامل الممكن في الموهوب له فالقبض الكامل في المنقول ما يناسبه وفي العقار ما يناسبه والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه هبهٔ شئ مشترك مشاع بشريك جائز است يا نه هبهٔ فاسد بعد تسليم وقبض مفيد ملك است يا نه

* الجواب * صحيح است لما في الحمادية ولو وهب النصف من شريكه من دار لم يجز وقيل يجوز وهو المختار وفي الدر المختار وقيل يجوز لشريكه وهو المختار اگرچه اين چنين هبه نزد امام اعظم رح فاسد است اما مفيد ملك است نزد علماى ثلثه رح * في الحمادية هبة المشاع فيما يقسم صحيحة عندهما وفاسدة عند ابي حنيفة رح غير باطلة حتى تفيد الملك عند القبض وهو المختار وفي الدرر الغرر عن الفصولين الهبة الفاسدة تفيد الملك بالقبض وبه يفتى ومثله في البزازية والله اعلم من بياض مولانا محمد وجيه * * ما قولكم رح *

انكه زينكه شخصي يك بيگه زمين كه منافع آن معلوم است يكساله

اجاره داد و اجرت آن سه من شالی یا گندم یا شعیر مقرر نمود شرعا در ست خواهد شد یا نه و بدل اجاره همان سه من از شالی و غیره دادن جائز باشد یا نه بینوا توجروا *

* الجواب * این عقد اجاره بلا ریب جائز است که نفع و اجرت آن معلوم است * لما فی الهدایة لا یصح (الاجارة) حتی تکون المنافع معلومة والاجرة معلومة (لقوله عم من استاجر اجیرا فلیعلم اجره) فانه کما یدل بعبارته علی کون معلومیة الاجرة شرطا یدل بدلالته علی اشتراط معلومیة المنافع لان المعقود علیه فی الاجارة هو المنافع وهو الاصل والمعقود به وهو الاجرة ولان الجهالة فی المعقود علیه وبدله تفضی الی المنازعة کجهالة الثمن والمثمن فی البیع * و در عقد اجاره هرچه باشد از نقدیات مثل روپیه و پیسه یا از کیلات مثل شالی و از موزونات مثل گندم و شکر و امثال آنها اجرت مقرر کردنش جائز است * لما فیها ایضا ما جاز ان یکون ثمنا فی البیع جاز ان یکون اجرة فی الاجارة لان الاجرة ثمن المنفعة فیعتبر بثمن البیع) وما لا یصلح ثمنا یصلح اجرة ایضا الحاصل ان النسبة بین الثمن والاجرة اعم واخص مطلقا ای کلما یصلح ثمنا یصلح اجرة ولیس کلما یصلح اجرة یصلح ثمنا

کالاعیان فبانه یصلح اجرة لا یصلح ثمنا * پس معلوم شد که اجرت اجاره شالی مقرر کردن جائز بلاریب است. بشرطیکه آن شالی از خارج آن زمین بودن مشروط نبود و این صورت اجاره است که آنرا اهل قریه تهنگاباگی گویند والله تعالی اعلم بالعالم *

* ما حکمکم رح * اندرینکه زید نزد عمرو دو فرد شال و چند اشرفی امانت و ودیعت داشته بسفر رفت بعد مراجعت وی عمرو انکار ودیعت مذکوره کند و از گواهی چند کس ثابت شد که بعضی را از آشیای مذکوره عمرو مذکور تصرف کرده و بعضی ازان نزد وی موجود است پس شرعا ضمان شئی بسته‌هالکه ورد کردن بقیه بر عمرو واجب است یا نه * الجواب * واجب است لما فی الدر المختار لو منعه الودیعة بعد طلبه بنفسه قادرا علی تسلیمها ضمن وهکذا یفهم من جامع الرموز فان حبسها بعد طلب ربها قادرا علی التسلیم او جحدها الی قوله ضمن ای المستودع فی هذه الصور الست لانه غاصب فیها * پس هرگاه شرعا عمرو مذکور غاصب قرار یافت رد کردن آشیای موجوده بر و واجب * فی العالمگیریة و یجب علی الغاصب رد عینه علی المالک وفی الهدایة و علی الغاصب رد العین المغصوبة معناه مادام قائما لقوله علیه السلام علی الید ما اخذت حتی ترد والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

در صورتيكه زيد وفات يابد وچند ورثه وتركه كذا از اجناس مختلفه گذارد بعده ورثه باهم صلح واتفاق نموده برضاى خودها اشياى متروكه را به تفاضل وتناقص تقسيم نمايند يعنى برخلاف حصص خودها كه از روى فرائض مى يافتند بزيادتى وكمى موافق قسمت قسمت نمودند وباقباض خودها درآوردند بعد زان يكى از ورثه اظهار غبن داراده فسخ قسمت ميكند پس قسمت مذكوره صحيح خواهد ماند يانه وبرتقدير اول كبرا فسخ قسمت مذكوره ميرسد يانه * الجواب * قسمت مذكوره صحيح است * لما فى الهداية في فصل كيفية القسمة لان القسمة على التفاصل جائزة بالتراضي وكبرا حق فسخ نيست * لما فى البداية ولو اختلفا فى التقسيم لم يلتفت اليه لانه دعوى الغبن ولا معتبر به فى البيع فكذا فى القسمة لوجود التراضى * اما دركفايه گفته كه صحيح آنست كه فسخ قسمت ميرسد * حكى عن الفقيه ابى جعفر الهندوانى انه كان يقول فضائل ان يقول لا تسمع هذه الدعوى الى قوله ولقائل ان يقول يسمع هذه الدعوى الى قوله وفي فتاوى قاضى خان جعل القول الاخير اولى وقال الشيخ الامام ابو بكر محمد بن فضل يسمع دعواه الغلط والغبن اى

تعلل ما قسمت الترکة بالتراضي وله ان يبطـل القسمة کما لو کانت القسمـة بقضاء القاضی وهو الصحيح ودر قاضی خان تصحيح قول ثانی نموده ودر حموی تصحيح قاضی خان مقدم بر تصحيح ديگران نموده * حيث قال کلام قاضيخان مقدم لانه اهل الترجيح وايضاً في مقام آخر اقول تصحيح قاضی خان مقدم علی تصحيح غيره کما نص علی ذلك علامة قاسم فی القنية ارضا مشترکة واقر کل واحد منهما انه لا دعوي له علی صاحبه وزرع نصيبه ثم اراد احدهما الفسخ بالغبن فله ذلك اذا کان الغبـــن فاحشا عند بعض المشائخ وفي جامع الفتوي في القسمة ولو کانت القسمة بقضاء القاضی فظهر غبن فاحش في نصيب احدهما تفسخ لان تصرفه مقيد بالعـــدل القول والله اعلـم مولوی محمد وحيــد *

---

* چه ميفرمايند رحمهم الله تعالی *

اندرينکه در ديار هند و بنگاله اکثر مردمان کلاه نحماں که ظاهرا تان آن از ابريشم باشد وبانت آن کرباس وپاتہ بود وبرحاشيه آن بقدر دوانگشت يا سه ليس يا بيان از زرو نقره پيوسته بود برمردمی تهند پوشيدن آن جائز باشد يا ممنوع وحرام ومکروه * الجواب * جائز ودرست بود * کما فی السراجيه يکره ان يلبس الذکور قلنسوة من الحرير

او الذهب والفضة او الكرباس الذي خيط عليه ابريشم كثيرا وشيء من الذهب او الفضة اكثر من قدر اربع اصابع ولا باس بان يكون على طرف القلنسوة قدر اربع اصابع من ذلك وكذا على طرف العمامة وكذا في الجبة ولما في الهداية ولا بأس بمسمار الذهب يجعل في حجر الفص اي في نقبه لانه تابع كالعلم في الثوب فلا يعد لابسا له وفي القنية علم من الذهب كالمنسوج يجوز فيه قدر اربع اصابع للرجال وكذا في القلنسوة في ظاهر المذهب يجوز قدر اربع اصابع وهكذا في اكثر كتب الفقه * ومراد از چهار انگشت مذکور چهار انگشت حضرت عمر بن الخطاب رض باشد كما لا يخفى ذلك على من طالع مطولات الفقه وهرگاه پوشیدن كاله مذكور جائز گردید پس نماز از ان بالا کراهت جائز خواهد شد والله اعلم لفاضل *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى *

اندرینکه زید چند بیگه زمین نزد عمر گرو داشته مبلغ کذا قرض گرفت پس در ادای خراج آن ما بین هر دو اختلاف افتاد پس شرعا ادای خراج بر ذمهٔ کدام لازم است *

* الجواب * درینصورت ادای خراج بر ذمهٔ زید راهن لازم و واجب است عام است ازینکه قیمت

رهن از دین فاضل باشد یا نه زیرا چه رهن ملک راهن است
پس مؤنت واجرت بقای رهن مر ذمه راهن لازم خواهد شد
لما في القهستاني وعلى الراهن وان لم يكن في الرهن فضل
مؤن تبقيته اي ما يحتاج اليه في نفس الرهن كالطعام
والشراب الى قوله وعليه العشر والخراج وفي الدر المختار
ونفقة الرهن والخراج والعشر على الراهن والاصل فيه
ان كل ما يحتاج اليه لمصلحة الرهن بنفسه وتبقيته فعلى
الراهن وفي الهداية وكذلك اجرة الراعي ونفقة الرهن
على الراهن والاصل ان ما يحتاج اليه لمصلحة الرهن او
تبقيته فهو على الراهن سواء كان في الرهن فضل او لم يكن
لان العين باق على ملكه وكذلك منافعه مملوكة له فيكون
اصلاحه وتبقيته عليه كما انه مؤنة ملكه كما في الوديعة
القول والله اعلم

* حرمة ميفر ما ينتفع رح *

اندرینکه زید چند کانی زمین وگاو مادهٔ شیر ده وغیر ذلک
گرو داشته مبلغ کذا قرض گرفت وگفت تا وقتیکه زرت ادا
نکنم زمین مذکور در کشتکاری خود داشته ازان انتفاع کن
وشیر گاو مذکور بخور پس مر مرتهن را این چنین نفع گرفتن
اندر رهن اگر چه راهن بآن اجازت داده باشد وراضی بود
جائزاست یا نه * الجواب * این چنین انتفاع حرام

است * لما في الدر المختار انه يكره للمرتهن ان ينتفع بالرهن وان اذن له الراهن قال المصنف وعليه يحمل ما عن محمد بن اسلم رح من انه لا يحل للمرتهن ذلك ولو بالاذن لانه ربوا قلت وتعليله يفيد انها تحريمة في الاشباه اباح الراهن للمرتهن اكل الثمار او سكني الدار او لبن الشاة المرهونة فاكلها لم يضمن وله منعه ثم افاد انه يكره للمرتهن الانتفاع بذلك وفي جامع الرموز انه يحرم الانتفاع من الرهن بلا اذن له اما بالاذن فيكره * والله اعلم بالصواب *

* ما قولهم رح * اندرينكه هنده از جانب دختر صغيرهٔ خود تصفيه كدامي معامله از شركاى ديگر نمود وصلحنامه ساخت وبسبب آن نقصان حق صغيره مذكوره گرديد اگر بعد بلوغ بنقصان خود مطلع گرديده از صلحنامهٔ مرقومهٔ والدهٔ خود اعراض نموده مدعي حق خود باشد پس شرعا صلحنامه باطل وحقش برو خواهد رسيد يا نه بينوا توجروا * الجواب *

مادر را ولايت تصرف در مال صغير وصغيره نيست مگر بقدر ضرورت هرگاه كه پدر نبوده باشد وآنها در پرورش مادر خود باشند مادر را فقط خريد وفروخت اشياى خور وپوش آنها ميرسد زائد ازان بغير حاجت درست نيست بلكه شرعا تاوان

آن برما د ر واجب * فی الهدایة للام الولایة فیما یرجع الی حفظه وحفظ ماله وایضا فیها ذمه بخلاف الام وکل من یعولها غیرها حیث لا یملکون الا بعد موت الاب او غیبته غیبة منقطعه لان تصرف هولاء للضرورة ومع حضور الاب لا ضرورة فی الکفایة بخلاف غیر الاب من الاقارب لانه لا ولایة لهم اصلا فی التصرف * پس هرگاه مادر را بیع وشرا بطریق تجارت در مال صغیر جائز نیست که محتمل نفع است پس صلح از حق صغیر که مبنای آن بر حط وکم کردن حق او است بطریق اولی جائز نخواهد شد وایضا نقصان حق وی عیان است فی الکفایة لان الصلح مبنی علی الحط والمسامحة * هرگاه صلح مذکور درست نشد پس صغیر را بعد بلوغ در شد با زینب اختیار خواهد شد که از صلح نامه اعراض نموده حق خود تمام وکمال طلب نماید * لما هو الظاهر والله اعلم *

* چه میفرمایند زید * آنکه زینب در مزاج شخصی بعلت اندوه فوت پسر شش خبطی وجنونی راه یافته مساوب الحواس گردیده است از همه سکوت ورزیده وگفتگو ومعامله وعلاقه خانه داری یکسر ترک کرده مسلوب العقل است اگر در آنحالت جمیع آسبابی خود بدختران خویش ها بخویش دیگر

بذریعه وثیقه بهبه دهد حکم آن چه • الجواب • حسب اظهار
مستفتی نظر بر اقوال و افعال او شرعاً مجنون است زیرا که
تعریف مجنون * وهو اختلال العقل بحیث یمنع جریان
الافعال والاقوال علی نهج العقل الا نادراکمافی التوضیح
بر وصادق می آید و تصرفات مجنون شرعاً معتبر نیست • فی الهدایة
الاسباب الموجبة للحجر ثلثة الصغر والرق والجنون
الی قوله ولا یجوز تصرف المجنون المغلوب بحال لان
المجنون لا تجامعه الاهلیة فلا یجوز تصرفه بحال وفیها
ایضا والصبي والمجنون لا یصح عقودهما ولا اقرارهما لما
بینا ولا یقع طلاقهما ولا اعتاقهما وفیها فی المزارعة لان
عقدهما لا یصح الا من الاهل وفي الدر المختار الحجر
وهو منع نفاذ تصرف وسببه صغر وجنون القول وفي قاضیخان
والصبي والمجنون یکون محجورا بغیر حجر وفي جامع
الرموز الحجر وهو منع نفاذ القول وسببه الصغر
والجنون الی قوله فالمراد بالمجنون الذي لا یفیق اصلا
والله اعلم • • چه میفرمایند رح *

اندرینکه زید زمین کذارا بقیمت پنجاه روپیه بدست عمر فروختن
مقرر نمود و منجمله ثمن آن هفت روپیه بیعانه بدین شرط گرفته
بود که هرگاه عمر باقی همه زر ادای نماید قباله نوشته دهد و تسلیم

مبیع نماید و ثمن نیاورد پس این چنین بیع غیر صحیح است یا نه

الجواب درصورت مذکوره اجل ایفای ثمن و تعلیم مبیع مجهول است بجهالت اینها بیع ناجائز میباشد * فی الهدایة ولا بد ان یکون الاجل معلوما لان الجهالة فیه مانعة من التسلیم الواجب بالعقد فهذا یطالبه به فی قریب المدة وهذا یعلم فی بعض ما ذکر فی الرد المختار والعالمگیریة وغیرهما والله اعلم تعالی *

*ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه زید زنی اجنبیه را گاهی مادر یا خاله یا دختر خوانده بود یا هنده مردی اجنبی را پدر یا پسر یا عم خوانده پس شرعا نکاح فیمابین اوشان جائز و نافذ خواهد شد یا نه *الجواب* جائز و نافذ خواهد شد که کدامی مانع جواز نکاح نیست وازین گفتن و خواندن در حکم مادر یا دختر یا پسر و پدر هرگز نمی شود واز ینجا است که رسول خدا ﷺ زن زید بن حارثه متبنی خود را بعد طلاقش بزنی خود آورده * فی الجلالین وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ جمع دعی وهو من یدعی لغیر ابیه ابنا له أَبْنَاءَكُمْ حقیقة ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ ای الیهود والمنافقین لما تزوج النبی صلعم زَيْنَب بنت جحش التی کانت امراة زید بن حارثة الذی تبناه النبی صلعم قالوا تزوج محمد

امراة ابنه او اخته بهم الله في ذلك * و نیز از جمله محرمات چهارده گانه که در فتوای صفحه ۵ مذکور است نیست و نیز مانعی از کدامی جهت دران متصور نیست پس بلا شک نکاح جائز خواهد شد * کما لا یخفی علی من له بصیرة ما فی الفقه والله اعلم *

* ما حکمکم علماء الدین رحمکم الله تعالی *

اندرینکه شخصی زید خادمه داشت هنده نام از بطن وی فرزندی چند زائید از انجمله عمرو بکر اند اما هنده را بنوعی از انواع انکحه هرگز نیاورده بود پس هرگاه بلا نکاح از بطن هنده فرزندان زائیدند لا محاله زنازاده باشند پس زنازادگان از زانی یعنی زید مورث وارث خواهند شد یا نه و استحقاق ارث شرعا بکدام کدام اسباب حاصل میشود بینوا توجروا * الجواب * عمرو بکر هرگز از زید وارث نخواهند شد زیرا که استحقاق ارث منحصر است به سه اسباب یکی رحم دوم نکاح صحیح سوم ولا * لما فی الدر المختار ویستحق الارث برحم ونکاح صحیح و ولاء و فی رد المحتار تحت قوله برحم الخ او باحد ثلثة یعنی ان کل واحد منها علة للاستحقاق بمعنی انه لا یلزم اجتماع الثلثة او بعضها فلا ینافی حصول الاستحقاق باثنین منها کزوجة هی بنت عم او معتقة فیرث منها الزوج النصف

بالزوجية والباقي بالتعصيب او الولاء فافهم * درينجا پای هم ازين همه موجود نيست ونيز هر گاه كه بنكاح فاسد و باطل هم استحقاق ارث حاصل نمی شود * لما فيه ايضا ونكاح صحيح فلا توارث بفاسد ولا باطل اجماعا وايضا فيه في مقام اخر لان النكاح الفاسد لا يوجب التوارث بين المسلمين وقوله فلا توارث بفاسد الخ هو ما فقد شرطا من شروط الصحة كشهود ولا باطل كنكاح المتعة والموقت وان جهلت المدة او طالت في الاصح * پس درينجا كه نكاح فاسد و باطل هم موجود نيست بطريق اولى استحقاق ارث نخواهد شد كما هو الظاهر و زنا زاده از مادر خود وارث ميشود فقط نه از زانی كه او بی پدر است * لما في الدر المختار ويرث ولد الزنا واللعان بجهة الام فقط وفي العيني لان نسبه من جهة الاب منقطع فلا يرث به ومن جهة الام ثابت فيرث بها امه واخوته من الام بالفرض لا غير انتهى القول * پس ظاهر است كه عمر وبكر كه از زنا متولد اند كه مادر او شان را عقد نكاح نياورده بود نه بنكاح صحيح نه فاسد نه باطل هرگز از متروكه زيد وارث نخواهند شد والله اعلم

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

آنكه زيد در كابين زوجه خود نوشته داد كه اگر زن ديگر را نكاح كنم بلا اجازت منكوحه ام بر زن ثانيه سه طلاق واقع خواهد شد

پس وی زن دیگر را بلا اجازت وی بنکاح خود در آورد بر ثانیه مذکوره سه طلاق واقع خواهد شد یانه بر تقدیر اول زید با زن ثانیه بصورت زن وشوئی گذران کردن برای وی حرام است یانه وبر تقدیر حرمت مسلمانان را با وی مجالست ومواکلت سزاوار بود یا چه * الجواب * حسب اظهار مظهر اگر زید بلا اجازت زن اول زن دیگر را نکاح کرده باشد بر ثانیه طلاق ثلثه واقع خواهد شد * لما فی جامع الرموز والثالث ان تزوجت امراة او کل امراة تدخل فی نکاحی او تصیر حلالا لی او کل امراة اتزوجها او یزوجها غیری لاجلی فاجیزه فهی طالق ثلثا ففی مثل هذه الصورة لو وجد الشرط وقع الطلاق هکذا فی الهدایة واذا اضاف الطلاق الی النکاح وقع عقیب النکاح مثل ان یقول لامراة ان تزوجتک فانت طالق او کل امراة اتزوجها فهی طالق * پس هرگاه بمجرد نکاح زن ثانیه مطلقه شد زن اجنبیه گردید پس لامحاله زناشوئی با وی حرام خواهد شد و فرزند متولد از ان ولد الزنا پس زید مذکور مرتکب فعل حرام باشد پس مسلمانان را با وی مجالست ومواکلت سزاوار نبود * فی السراجیة لا ینبغی للناس ان یاکلوا من اطعمة الظلمة لتقبیح الامر علیهم وزجرهم عما یرتکبون هکذا فی اکثر کتب الفقه

واللہ اعلم بالصواب

* ما قولکم رحمکم اللہ تعالی *

اندرینکہ زید زوجۂ خود را بلا خورد و پوشش گذاشتہ سفر

دیار بعیدہ اختیار نمودہ زائد از چہار سال مفقود الخبر ماند پس

زوجہ اش بسبب نبودن کسی متکفل حال بلا نفقہ تکلیف شاق

برخود آسان نمودہ پس بعد چہار سال اقبال شوہر دیگر کردن

او را میرسد یا نہ و مر حنفی را میرسد کہ بر قول امام مالک

رح فتوی دہد وقت ضرورت * الجواب * بعد چہار

سال زن زید اقبال شوہر دیگر نمودن میتواند و وقت شدت

ضرورت حنفی را میرسد کہ بر قول امام مالک رح فتوی دہد *

في الدر المختار لا يفرق بينه وبينها ولو بعد مضى اربع

سنين خلافا لمالك رح وفي الطحطاوي قوله خلافا لمالك

رح به قال الشافعي في قول واحمد في رواية رض عنهم قال

القهستاني لو افتى بقول مالك في موضع الضرورة ينبغي ان

لا بأس به ابوالسعود فقول العلامة عبد البر بعد ذكر ابن وهبان

الخلاف عن الائمة لا حاجة للحنفي في ذكر ذلك فهذه

اولي ليس باولى افاده في شرح الملتقى اي لما افاده القهستاني

من ان الحنفي يفتي به في موضع الضرورة وفي جامع الرموز

وقال مالك والاوزاعي الى اربع سنين فينكح عرسه بعد

هذا كما في النظم فلو افتي به في موضع الضرورة ينبغي ان

لا بأس به القول والله اعلم مولوي عطاء الرحمن خليلي ره * چه میفرمائید رحمکم الله تعالي *

اندرینکه همسایگان زید و هنده که از مدت زن و شوئی میکنند دعوی میکنند که زید زن خودرا طلاق نامه داده است زید و هنده انکار این معنی می نمایند و سه گواهان اند مختلف الاقوال یکی میگوید که طلاقنامه دیگری نوشته و از قلم همسوش دستخط کرده و زید را بیان علمی نیست دیگری میگوید باکراه و جبر در طلاقنامه دستخط کرده هم چنان دیگری گفت گفت زید طلاق نامه دادم انشاء الله تعالی پس شرعا طلاق واقع خواهد شد یانه * الجواب *

چون گواهان مختلف گواهی دادند گواهی اوشان باطل باشد * لما فی الهدایة الشهادة اذا وافقت الدعوی قبلت وان خالفها لم تقبل و نیز در سپردن طلاقنامه فقط یا دستخط کردن دران طلاق واقع نمی شود بغیر تلفظ لفظ طلاق صراحة یا کنایة * فی الدر المختار هو رفع قید النکاح فی الحلال او المال بلفظ مخصوص و در صورت استثنا یعنی انشاء الله گفتن طلاق واقع نمیشود * کما فی قاضیخان ولو قال لامراته انت طالق انشاء الله تعالی و هو لا یعرف معنی قوله انشاء الله تعالی لا یقع الطلاق لان الطلاق مع الاستثناء باطل و علم الجزأ وجهله سواء * علاوه آنکه اگر طلاق نامه بدست خود نوشته باشد

ماہم طلاق واقع نخواہد شد حتی کہ لفظ طلاق بر زبان نراند

في قاضيخان رجل اكره بالضرب و الحبس على ان يكتب طلاق امرأته فلانة بن فلان فكتب امرأته فلانة بنت فلان طالق لا تطلق امرأته لان الكتابة اقيمت مقام العبارة باعتبار الحاجة ولا حاجة هنا وفي رد المحتار وفي البحر الرائق ان المراد الاكراه على التلفظ بالطلاق فلو اكره على ان يكتب طلاق امرأته فكتب لا تطلق القول والله اعلم صححه المولوي وحيد ره * .

* ياسادات العلماء و مفتي الشريعة الغراء رح *

چه میفرمایند درینکه زید در مرض موت با وصف بودن دختر و مادر و ورثه دیگر هبه ربعه وصیت نامه دستخطی خود از جمله املاک خود قیمتی دو هزار پانصد روپیه دو خواهرزادیان خود که کم از ثلث مال است وصیت کرده وفات یافت پس وصیت مذکوره جایز و نافذ خواهد شد یانه و خواهرزادیان وارث اند یا اجنبی و بر تقدیر اجنبی بودن ایشان وصیت مذکوره بلا اجازت ورثه نافذ باشد یا چه

* الجواب *

وصیت مذکوره جائز است * في العالمگيرية مريض اوصى وهو لا يقدر على الكلام لضعفه فاشار برأسه ويعلم منه انه يعقل ان فهم منه الاشارة جاز ولا فلا هذا اذا مات قبل ان يقدر على النطق

پس هرگاه وصیت مریض لاچار باشاره جائز شود در صورتیکه بذریعهٔ وثیقهٔ دستخطی خود کرده بطریق اولی جائز خواهد شد
و خواهرزادیان در حکم اجنبی اند زیرا که انها از ذوی الارحام اند
لما فی الشریفیة وهم (ای ذو و الارحام) اولاد الاخوات
وبنات الاخوة مطلقا * وذوی الارحام با دختر و مادر که از
اصحاب فروض اند محروم میباشند * فی العالمگیریة وانما
یرث ذووا الارحام اذا لم یکن احد من اصحاب الفرایض
وهرگاه خواهرزادیان با ایشان اجنبی شد لاریب وصیت
مذکوره بلا اجازت ورثه درست خواهد شد * فی جامع الرموز
وصحت بالثلث والاقل للاجنبی غیر الوارث وان لم یرض به
الورثة وفی العالمگیریة تصح الوصیة للاجنبی من غیر اجازة
الورثة ولا تجوز بما زاد علی الثلث الا ان یجوزه الورثة
بعد موته وفی الدر وتجوز بالثلث للاجنبی عند عدم
المانع وان لم یجز الوارث ذلک والله اعلم *

* چه میفرمایند رح * اندرینکه تصرفات مریض
که عبارت از هبه واعتاق ومحاباة وغیرها باشد در مرض موت
وصیت است یا نه و بر تقدیر اول اگر در مرض موت یکی از
از ورثه هبه کند هبه مذکوره وصیت خواهد شد یا نه وحکم وصیت بر وی
جاری خواهد شد یا نه واگر ورثهٔ دیگر وصیت موصی جایز ندارند نافذ

خواهد شد یانه * الجواب * تصرفات مریض

در مرض موت وصیت است لما في المختصر وشرحه واعتاقه

ومحاباته وهبته وضمانه وصیته اي كالوصیة في انه من الثلث

بعد موت مذكوره وصیت خواهد شد وحكم وصیت خواهد داشت یعنی از

ثلث جاری کرده خواهد شد واگر ورثه دیگر بدان ناراض باشد

وجایز ندارند نافذ نخواهد شد * لما فیه ایضا ولا یصح بشيء لوارثه

اي الموصي لحدیث مقبول عند الجمیع الی قوله الا باجازة ورثته

اي ورثة الموصي الوصیة باكثر من الثلث للاجنبي وبشيء

للوارث وفي السراجیة الوصیة للوارث لا تجوز الا باجازة

الورثة بعد الموت والله اعلم * بالعالم *

. * ما قولكم رحمكم الله تعـ * اندرینكه هندة

در حین حیات خود اینگونه وصیت زبانی نماید که پسر نابالغم زید

تا وقتیکه بالغ نشود بحفاظتش عمرو وصی خواهد بود مقدماتیکه اکنون

در عدالت مرجوع است تدبیرات واخراجات آن وصی مذکور

از نزد خود نماید پس از اصالات اراضی ما خواهد گرفت اگر اصالات

ان كفایت نكند او را اختیار است كه مقدار حق خود از عین

اراضی مذكوره بگیرد وصی مذكور برد برای وصیه قبول نمود پس

این وصیت زبانی درست باشد یانه اگر باشد و نابالغ مذكور

نخواهد كه وصی مذكور را عزل نموده دیگر برادر وصی مقرر نماید او را

متبرسد یانه و وصی را اختیار است که برای استیفای حق خود اراضی مذکوره را حبس نماید یا چه * الجواب * این وصیت زبانی موها جایز ونافذ است زیرا چه وصی بروی موصیه قبول نموده اسمه لما فی الهدایة ومن اوصی الی رجل فقبل الوصی فی وجه الموصی وردها فی غیر وجهه فلیس برد لان المیت مضی بسبیله معتمدا علیه * پس هرگاه این وصیت صحیح ونافذ شد زیدرا اختیار عزل وصی یاقاسم نخواهد بود * لما فیها ولوکان قادرا علی التصرف امینا فیه لیس للقاضی ان یخرجه الی قوله وکذا اذا شکی الورثة او بعضهم الوصی الی القاضی فانه لا ینبغی له ان یعزله حتی تبدو له خیانة لانه استفاد الولایة من المیت ولما فیها وان کانوا صغارا کلهم فالوصیة جائزة الی قوله فان الصغار وان کانوا املا کالیس لهم ولایة المنع انتهی * پس هرگاه عزل وصی جایز نشد وصی مذکور اراضی مذکوره را حبس کردن میتواند مادامیکه حق خود تمام نگیرد چنانکه موصیه در وصیت خود شرط نموده بود * لما یفهم من الهدایة وان امر القاضی الوصی ببیعه الی قوله قالوا ویجوز ان یقال یرجع بالمائة التی غرمها ایضا لحقه فی امر المیت والله اعلم * لعالم *

* ماتحکمون رح * زید عمر رادر اموال اولاد صغار خود وصی کند وبعد موت زید عمر مال یتیم را برای خود بخرد

یا مال خود را بوی بفروشم و در ان نفع است مر یتیم را این

معامله جائز باشد یا نه * الجواب * جائز است

لما في الاشباه بیع الوصي من الیتیم او شروه لنفسه وفیه نفع

للصبي جائز وایضا فیه وصي القاضي لوصي المیت الا في مسائل

الاولی لوصي المیت ان یبیع من نفسه ویشتري لنفسه اذا کان

فیه نفع ظاهر عند ابي حنیفة رح وفي العالمگیریة ولو اشتری الوصي

مال الیتیم لنفسه جاز في قول ابي حنیفة رح اذا کان خیرا للیتیم

والله اعلم * لمولانا محمد رحمه الله المرحوم *

* ما حکمکم رحمکم الله تع * اندرینکه زید پیش

از موت خود عمرو را در اموال اولاد صغار خود وصي کرد پس وصي

را میرسد که اموال خود را بدست یتیمان بفروشم یا اموال اوشان

را بابیع وشرا نماید تفصیلش حکم آن چیست * الجواب * میرسد

لما في الاشباه وبیع الوصي من الیتیم او شراءه لنفسه وفیه

نفع للصبي جائز وایضا فیه سار وصي القاضي کوصي المیت الا في

مسائل الاولی لوصي المیت ان یبیع من نفسه ویشتري لنفسه

اذا کان فیه نفع ظاهر عند ابي حنیفة رح * وفي العالمگیریة

ولو اشتری الوصي مال الیتیم لنفسه جاز في قول ابي حنیفة

اذا کان خیرا للیتیم والله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی * اندرینکه شخصي

قدری اراضی خود بطور رهن بر تعیین میعاد چند سال ببیع بالوفا
نموده بقبضهٔ مشتری داده مشتری هم از ابتدای قبض تصرف
مالکانه نموده میاید پس درینصورت تصرفش جائز و درست است
یانه بینوا توجروا * الجواب * درصورت مسئوله
تصرف مالکانه که عبارت از انتفاع است موافق قول راجح
در حق مشتری جائز و درست است مگر او را نمیرسد که اراضی
مذکوره را بفروشد یا بگرو دارد یا بکسی هبه نماید زیرا که بیع مذکور در
حقیقت مرکب از بیع صحیح و رهن و بیع فاسد است پس باعتبار
بیع صحیح حکمش جواز انتفاع و تصرف مالکانه است و باعتبار
بیع فاسد حکمش جواز فسخ از هر دو جانب و باعتبار رهن حکمش
عدم جواز بیع و رهن من الغیر و سقوط رهن بهلاک مبیع لما فی
الدر المختار وقیل بیع یفید الانتفاع به وفي اقالة شرح
المجمع عن النهاية وعليه الفتوى انتهى ولما في رد المحتار تحت
قوله وقيل بيع الخ هذا محتمل لاحد قولين الاول انه بيع صحيح
مفيد لبعض احكامه من حل الانتفاع به الا انه لا يملك بيعه قال
الزيلعي في الاكراه وعليه الفتوى الثاني القول الجامع لبعض
المحققين انه فاسد في حق بعض الاحكام حتى ملك كل
منهما الفسخ صحيح في حق بعض الاحكام كحل الانزال
ومنافع المبيع ورهن في حق البعض حتى لم يملك المشتري بيعه

من آخر ولا رهنه وسقط الدين بهلاكه فهو مركب من العقود الثلثة كالزرافة فيها صفة البعير والبقر والنمر وجوّزه لحاجة الناس اليه بشرط سلامة البدلين لصاحبهما قال في البحر وينبغي ان لا يعدل في الافتاء عن القول الجامع وفي النهر والعمل في ديارنا على ما رجحه الزيلعي الخ ولما في فصول العمادى نقلا عن مجموع النوازل قال نجم الدين النسفي ره واتفق مشايخنا في هذا الزمان على صحته بيعا على ما كان عليه بعض السلف لانهما (اي البيع والمشترى) تلفظا بلفظ البيع من غير ذكر شرط فيه (اى في صلب العقد) والعبرة للملفوظ دون المقصود فان من تزوج امرأة ومن نيته ان يطلقها بعد ما جامعها صح العقد انتهى ولما فيه في موضع آخر نقلا عن فوائد بعض المتأخرين وذكر في فوائد بعض المتأخرين ره استفتى الصدر الشهيد تاج الاسلام احمد بن عبد العزيز والقاضي الامام صدر الائمة احمد بن محمد والشيخ الامام ظهير الدين الحسن بن على بن عبد العزيز المرغيناني والشيخ الامام علاء الدين عمر بن عثمان السمرقندي المعروف ببدر سمرقند رح * اندرينكه مردى ملكى خريد از ديگرى بشرط آنكه هر وقتيكه اين بائع بها بوى باز دهد مشترى مبيع باز دهد يا بدان شرط كه چون بها باز دهد فلا بيع بينهما وقبض كردند

... مشتری شود بانه کتب برهان الدین صاحب المحیط من ابیه الامام تاج الدین شود (ای در جواز انتفاع) والله اعلم و همچنین اجاب ظهیر الدین و صدر الائمة و اجاب علاء الدین هم شود در حق انتفاع * والله اعلم انتهی

ثم اعلم ان المراد بالشرط ان لا یکون فی صلب العقد (ای ما بین الایجاب والقبول للنهی الوارد فیه نهی النبی صلعم عن بیع وشرط) ای فی صلب العقد لان المفسد هو الشرط الذی یکون قبل العقد او بعده * یعنی شرطیکه قبل عقد یا بعد عقد نموده شود غیر مضر است لما فی الفصول العمادی ولو تبایعا ثم قال احدهما لصاحبه چون سیم بر تو بیارم مبیع بمن باز ده وقال الآخر نعم لا یفسد البیع اما اذا قال فی البیع (ای فی صلب العقد) الخ یفسد العقد انتهی ولما فیه فی موضع اخر ولو تواضعا قبل البیع ثم تبایعا خالیا عن الشرط جاز البیع عند ابی حنیفة رح * پس از عبارات مرقومة الصدر ظاهر و هویدا گردید که مشتری بیع بالوفا را مرسر که بدون اجازت بائع از ان مبیع انتفاع گیرد لیکن باید که میان ایجاب و قبول شرط رد مبیع نکند که آن مفسد بیع است اما اگر قبل عقد یا بعد آن کند مضرتی نباشد که آن مفسد بیع نه هکذا احکام الکتاب والله اعلم بالصواب لمولوی عبد الباری صاحب مد ظله *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى اجمعين *

اندرینکه شخصی زنی را بعقد نکاح خود در آورده بکابین نامه نوشته داد و زبانی هم اقرار نمود که اگر شرطی از شرائط مندرجهٔ بالا بمعرض خلاف آید خاتون موصوفه را اختیار کلی خواهد بود که هرگاه خواهد نفس خود را بسه طلاق داده شوهر دیگر قبول نماید و خاتون موصوفه نیز شرط مذکور را قبول نمود پس بر تقدیر وجود شرط که عبارت از وقوع خلاف است جزای آن مترتب خواهد شد یا نه و بر تقدیر اول اختیار مذکور مقید بالمجلس خواهد شد یا نه بینوا توجروا *

* الجواب * بر تقدیر وجود شرط جزای آن که عبارت از حصول اختیار کلی مر خاتون موصوفه راست بلا شک و ریب مترتب خواهد شد * لان الشرط اذا وجد يترتب عليه الجزاء لما في فصول العمادي في صفحة ٥١٩ نقلا عن مجموع النوازل لو قال للصكاك اكتب لها خط الامر على اني متى سافرت بغير اذنها فهي تطلق نفسها واحدة كلما شاءت فقالت لا اريد الواحدة وطلبت الثلث وابى الزوج ولم يتفقا وخرجا يصير الامر بيدها في تطليقة واحدة انتهى وفيه ايضا في صفحة ٥٠٧ جعل امر امرأته بيدها ان تزوج عليها امرأة ثم انها ادعت على الزوج انك تزوجت على فلانة وفلانة حاضرة تقول زوجت

تفهمن منه وشمل الشهود على النكاح يصيرا لا مر بيدها ولما في الحمادية في صفحه ١٥٧ ومنه (اي من الفصول العمادي) مردى بسفرمى رفت زن را گفت كه اگر يك ماه از رفتن من برآيد ومن بر تو نيامده باشم يا نفقه من بر تو نرسيده باشد امر تو بدست تو نهادم تا هر وقت كه بايدت پاى خود گشاده كنى پيش از گذشتن ماه نفقه رسيد اما مرد نيامد امر بدست زن بود * لانه تعلق بالشرطين فقد وجد احدهما دون الاخر (ووجود احد الشرطين كاف لترتب الجزاء كما لا يخفى) ولما يفهم من موضع آخر منه وفي فوائد المشائخ رة لو قالت لزوجها * هرگاه كه يكماه از من غائب شوى كه تن تو ونفقه تو بمن نرسد امر من بدست من او قالت من از تو بيك طلاق مرد گفت هم چنين وغائب شد * قالوا يقع الطلاق ويصيرا لا مر بيدها قلت يقصد اذا مضى شهر ولم يصل اليها من نفسه ولا نفقته انا ولما في ابراهيم شاهي في صفحة ٩٣ نقلا من الخلاصة ولو جعل امرها بيدها على انه متى غاب ستة اشهر ولم تصل نفقته اليها فهي تطلق نفسها فبعث اليها خمسين درهما قال ان لم يكن هذه قدر نفقة هذه المدة صار الامر بيدها انتهى وفيه ايضا صفحة ٩٤ نقلا من الذخيرة لو قال لامرأته ان ضربتك بغير جناية فامرك بيدك فخرجت من البيت بغير

اذن الزوج تصير بها يصير الامر بيدها وقال بعض المشائخ
رح ان اوفاها المؤجل لا يصير امرها بيدها وان لم يوفها
يصير وكان ظهير الدين المرغيناني رح يفتي بان الامر لا
يصير بيدها من غير تفصيل والاول اصح فانه ذكر القدوري
ره ليس للزوج ان يمنعها من السفر والخروج من منزله حتى
يوفيها جميع المهر * واختيار مذكور مقيد بالمجلس نخواهد شد
بلكه اورا ميرسد هر وقت كه خواهد نفس خود را طالق دهد خواه
در همان مجلس علم باشد يا بعد آن لما في الجامع الصغير ولو كان
معلقا بشرط يصير الامر في يده (اي المفوض اليه) اذا وجد
الشرط فاذا وجد الشرط ان كان الامر المعلق مطلقا يصير
الامر في يده في مجلس علمه والقبول في ذلك المجلس
ليس بشرط لكن يرتد بالرد انتهى * وخلاصه عبارات مرقومه
بالا اينكه اگر كدامي شرط از شرائط مندرجه بالا اختلاف بعرض
خلاف آيد سبب آن مزبوره را ميرسد كه بعد علم بخلاف آن نفس
خود را طالق داده شوهر ديگر قبول نمايد هر گاه كه خواهد در
مجلس علم باشد يا بعد آن والله اعلم لمولوي عبد الباري صاحب *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى * در صورتيكه زني
از مذهب روافض كه سب شيخين رضي الله عنهما ولعن
ايشان مينمايند اموال كذاور ثه چند از اهل سنت وجماعت

لذا اشتہ وفات یافت پس زن مذکورہ کافرہ و مرتدہ است یانہ
و بر تقدیر اول جمیع ترکہ اش یعنی کسبیکہ قبل ارتداد حاصل
نمودہ باشد یا بعد آن ہمگی درمیان ورثہ مسلمین ستیین حسب
قرایض تقسیم خواہد یافت یانہ * الجواب * مرتدہ است
لما فی العالمگیریۃ الرافضی اذا کان یسب الشیخین ویلعنہما
العیاذ باللہ فہو کافر الی قولہ احکامہم احکام المرتدین
فی الہدایۃ صاحب الہوی ان کان یکفر فہو بمنزلۃ المرتد *
و تمامی اکساب مرتدہ فیما بین ورثہ مسلمین منقسم خواہد شد
فی الشریفیۃ وکسب المرتدۃ جمیعا اکتسبتہ فی اسلامہا ارتدتہا
لورثتہا المسلمین بلا خلاف بین اصحابنا وفی
الدر المختار واکسابہا مطلقا لورثتہا ہکذا فی جمیع کتب
الفقہ واللہ اعلم * لمولوی محمد وجیہ المرحوم *

* چہ میفرمایند علمای راسخین و فضلای کاملین رح *
درصورتیکہ ہندہ زوج و ام و یک اخ اخیافی و یک اخت
اخیافیہ و یک اخ عینی و یک اخت عینیہ و ترکہ کزا را گذاشتہ
فوت نمود پس متروکہ اش فیما بین ورثہ مذکورین بچہ طور
تقسیم خواہد یافت * * الجواب *
* بہذہ الصورۃ *

مسئله ٦

ہندہ

میت

زوج ام اخ لام اخت لام اخ لاب وام اخت لاب وام

۳ ا ا م م

بر تقدیر صدق صورت مرقومة الصدر وانحصار ورثه فیما ذکر بعد ادای ماتقدم جمیع متروکهٔ ہندہ بر شش سہام منقسم گردیده منجمله آن بزوج سه بهره و بهر یکی از ام واخ لام واخت لام یک یک حصه میرسد واخ عینی واخت عینیه محروم محض اند والله اعلم *

* چه میفرمایند رحمهم الله * مولوی محمد رجب مرحوم *

اند رینکه ہندہ یک نبیرهٔ برادر علاتی شوهر و یک زوجهٔ نواسه و آشیای کثیر از گذاشته فوت نماید پس متروکه اش بکدام خواهد رسید یا در بیت المال داده خواهد شد * الجواب *

* بهذه الصورة *

مسئله ۱

ہندہ

میت

زید نبیرهٔ برادر علاتی شوهر جمیله زوجهٔ نواسه

ا م

بر تقدیر صدق صورت مرقومه وعدم وجود اقرب الناس الیها غیرهما بعد ادای ماتقدم علی الارث جمیع ترکهٔ ہندہ متوفاة بزید مذکور میرسد * لما فی السراجیة والشریفیة فیعتبر فیهم قوة القرابة ثم ولد العصبة * ودر اینجا در عدم قوت قرابت

هر دو برادر اند اما زید مذکور و لد عصبهٔ شوهرش است و جمیله بیگانه و ابعد * فهو احق منهما لما یفهم مما فی رد المحتار وقیل ان لم یترک الا بنت المعتق یدفع المال الیها الا ارثا بل لانها اقرب وکذا الفاضل من نصیب احد الزوجین یدفع الیه بالرد وکذا یدفع الی الابن والبنت من الرضاع وبه یفتی لعدم بیت المال وهکذا فی الطحطاوی والله خبیر * وچون دران دیار با وجود بودن سلاطین سلام برخیانت شان نظر کرده بر عدم بیت المال حکم نموده اند پس دربن دیار که سلطان اسلام هم نیست چگونه باقرب الناس داده نشود * صیانة عن اضاعة المال والله اعلم * چه میفرمایند رحمهم الله تعالی *

اندرینکه هنده یک نبیره برادر علاتی شوهر و یک زوجهٔ نواسه فقط و آشیای کزارا گذاشته فوت نمود پس ترکه اش بکدام ازین هر دو خواهد رسید * الجواب * بهذه الصورة

مسئله

هنده

میت

نبیره برادر علاتی شوهر زید — زوجه نواسه جمیله

بر تقدیر صدق صورت مرقومه و عدم وجود اقرب الناس الیها غیرهما علی وجه الدهر بعد ادای ما تقدم علی الارث جمیع متروکه هنده بزید میرسد لما فی الشریفیة فیعتبر فیهم قوة القرابة ثم ولد العصبة

و درینجا در عدم قوت قرابت هر دو برابر اند اما زید ولد عصبهٔ شوهرش است و جمیله زوجهٔ پسر دخترش است نه ولد عصبه نه از ذوی الارحام وی نه واحد منها * لما یفهم ممافی رد المحتار وقیل انه لم یترک الا بنت المعتق یدفع المال الیها لا ارثا بل لانها اقرب وکذا الفاضل عن نصیب احد الزوجین یدفع الیه بالرد وکذا یدفع الی الابن والبنت من الرضاع وبه یفتی لعدم بیت المال وهکذا فی الطحطاوی والذخیرة * چون دران زمان باوجود بودن سلطان مسلم برخیانت شان نظر کرده بر عدم بیت المال حکم فرموده اند پس درین زمان ومکان که سلطان غیر مسلم است بلا شک باقرب الناس الیها که زید است جمیع مال داده خواهد شد صیانة من اضاعة المال والله اعلم * مولوی محمد وجیه ره *

* چه میفرمایند رح * اندرینکه دین مقدم باشد برارث وتقسیم یانه وشیٔ موقوف موروث میشود یا چه *

* الجواب * دین مقدم میباشد برارث وتقسیم لما فی السراجیة الاول یبدأ بتکفینه وتجهیزه بلا تبذیر ولا تقتیر ثم تقضی دیونه من جمیع ما بقی من ماله الی قوله ثم یقسم الباقی القول ولما فی الدر المختار ثم تقدم دیونه التی لها مطالب من جهة العباد وشیٔ موقوف موروث نمی

تواند شد لما فيه عند هما من خروجها عن ملك الله تعالى وصرف منفعتها على كل من احب ولو غنيا فيلزم فلا يجوز ابطاله ولا يورث عنه وعليه الفتوى وفي الچلپي فاذا صح الوقف فلا يملك ولا يملك لقوله عم لعمر رض حين اراد ان يتصدق بارض له تدعى ثمغ تصدق باصلها ولا تباع ولا توهب ولا تورث والله اعلم *

* ما قولكم رح *

اندرينكه ذبح حيوان در زير و بالاى حلق روا باشد يا نه

* الجواب * ذبح در جميع حلق خواه در زير يا وسط يا بالاى حلق باشد درست است * في الجامع الصغير لا باس بالذبح في الحلق كله وسطه واعلاه و اسفله وفي قاضيخان محل الذكوة في المقلد و رذ بحه اهليا كان او وحشيا الحلق كله والله اعلم بالصواب *

* چه ميفرمايند رح *

اندرينكه شخصي با گاو ماده يا ماده اسپ يا گوسپند وطى نمود سزاى وى چيست و حيوانات مذكوره چه حكم دارد

* الجواب * بر وطى كننده اينها تعزير است نه حد * لما في العناية من وطئ بهيمة فلا حد عليه الا انه يعزر لما بينا انه ارتكب جريمة وليس فيها حد مقدر * و در حق حيوانات مذكوره مستحب است كه ذبح نموده بسوزانند * لما في الدر المختار ولا يحد بوطئ بهيمة بل يعزر وتذبح ثم تحرق

و يكره الانتفاع بها حية وميتة وكذا في العناية ايضا

والله اعلم * ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه قدموسي والدين واوستاد درست استيانه

* الجواب * درست است درحق والده حديث وارد

است * لما في الدر المختار من قبل رجل امه فكانه قبل عتبة الجنة وهكذا في الكفاية * ودرجه والد

در تعظيم مقدم بر مادر است لما في العالمكيرية قال مشائخنا

رح الاب مقدم على الام في الاحترام والام في حمل الخدمة

وحق اوستاد مقدم برحق مادر وپدر وسائر مسلمين است

لما فيها ايضا تقدم حق معلمه على حق ابويه وسائر المسلمين

پس قدموسي پدر واوستاد بطريق اولى جائز خواهد شد اما

بايد كه بطور سجده وانحنا نبوده باشد كه در شرع حرام است

لما في العالمكيرية الانحناء للسلطان او لغيره مكروه لانه يشبه فعل

المجوس وفي مقام آخر ولا تجوز السجود الا لله تعالى والله اعلم *

* چه ميفرمايند رح اندرينكه زني را الضبه چند ورثه

از سنت وجماعت واموال كذا را گذاشته فوت نمود پس

تركه اش درميان ورثه مذكورين حسب فرائض تقسيم خواهد

يافت يانه * الجواب * تقسيم خواهد يافت

و اینچنین اختلاف مذهب مانع ارث نیست * لما فی الشریفیة بخلاف اهل الهواء فانهم معترفون بالانبیاء والکتب و مختلفون في تاويل الکتاب والسنة وذلك لا يوجب اختلاف الملة وهكذا في الدر رشرحه والله اعلم * لمولانا محمد وجیه *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

دروغ گفتن و گوایدن و شهادت دروغ دادن و دهانیدن چه حکم دارد * الجواب * دروغ گفتن معصیت است مگر بمقام چند خاص زیرا چه شرعا ممنوع است لما فی العالمگيرية والكذب محظور الا فی القتال الی قوله وفي دفع الظالم عن الظلم و گوایدن دروغ همین حکم دارد کما لا یخفی و شهادت دروغ گناه کبیره است لما فی الفتاوی الزینية فی بیان الکبائر من المعاصی وشهادة الزور القول و گواهی دروغ دهانیدن نیز کبیره است لما فیها ایضا في بیان الکبائر والاعانة على المعاصی والحث عليها القول والله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

شخصی ترجمهٔ قرآن مجید و چند رسالهٔ هندی فقط خوانده باشد مر او را در مجالس وعظ و نصیحت کردن میرسد یا نه و شرائط امر بالمعروف و نهی عن المنکر چیست * الجواب * اگر از وعظ معنی لغوی مراد است پس هرکس را میرسد که

بقدر استعداد خود بکارهای نیک فرماید و از بدیها منع کند *

لقوله تعالی یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر الآیة ولقوله علیه السلام من رای منکم منکراً فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه الحدیث

واگر معنی اصطلاحی که در جمع کثیر و جم غفیر مسائل مشکله وغوامض کلام الله بیان نمودن وسیر رسول مقبول و صحابه وتابعین رض بمعرض تبیان آوردن است اراده کرده باشد پس دو سه رسائل هندی وترجمه قرآن شریف خوانده جرأت برین امر خطیر نمودن هرگز جائز نیست چرا که مشروط است که واعظ مکلف وعادل ومحدث ومفسر وعالم باخبار وآثار وسیر صحابه وغیرهم بوده باشد * لما فی قول الجمیل لمولانا شاه ولی الله المحدث الدهلوی رح حیث قال واما المذکر فلا بد ان یکون مکلفاً عدلاً کما اشترطوا فی راوی الحدیث والشاهد محدثاً مفسراً عالماً بجملة کافیة من اخبار الصالحین وسیرتهم

وفی البیضاوی لان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر من فروض الکفایة ولانه لا یصلح لکل احد اذ للمتصدی له شروط لا یشترک فیها جمیع الامة کالعلم بالاحکام ومراتب الاحتساب وکیفیة اقامتها والتمکن من القیام بها

واینجا شخص مذکور این همه شرائط منتفی است پس وعظ که مشروط باین شرائط است نیز منتفی خواهد شد وانتفاء الشرط یستلزم

انتفاء المشروط كما في العناية وغيرها والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرینکه ماهی سپایش که جمهور آنرا ماهی میخوانند ودر انواع ماهی
میشمارند مباح وحلال است یا حرام ومکروه * الجواب *
مباح وحلال است چه از انواع ماهی است * في الدر المختار
ولا يحل حيوان مائي الا السمك الذي مات بآفة وفيه ايضا
حل الجراد وان مات حتف انفه بخلاف السمك وانواع السمك
بلا ذكوة القول وفي رد المحتار وهو مشهور مؤيد بالاجماع فيجوز
تخصيص الكتاب به وهو قوله تع حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّم
على انّ حل السمك ثبت بمطلق قوله تع وتاكلون منه لحما طريا
وما عدا انواع السمك نحو انسان البحر وخنزيره خبيث
وفي البداية ولا يوكل من حيوان الماء الا السمك ويكره
اكل الطافي منه ولا باس باكل الجريث والمارماهي
وانواع السمك والجراد بلا ذكوة وفي التهذيب يحل ما يعيش
في الماء حرام الا السمك ويحل فيه جميع انواعه *
وبعضی آنرا حرام ومکروه گویند بتعلیل آنکه مشابهت بماهی ندارد
واین تعلیل ناقص است بآنکه تسمیه باسم سمک کافی چرا که
مارماهی نیز مشابهت بماهی ندارد با وجود آن حلال یقین است
علاوه آنکه در اباحت آن دو فائده معتد بها است اول آنکه در

اباحت آن تیسیر و آسانی است برای عامهٔ خلق الله هر که خواهد خورد
و هر که خواهد ترک کند بسبب تنفر طبع پس برای وی مکروه طبعی
باشد نه مکروه شرعی که منقسم بر تحریمی و تنزیهی است * قال رسول
الله صلعم انما بعثتم میسّرین لا معسّرین خیر دینکم
ایسره و افضل امتی الذین یعملون بالرخص کذا فی
العقد الفرید الشرنبلالی و فی القنیة ینبغی للمفتی ان یفتی
للناس بما هو اسهل علیهم * دوم آنکه در اباحت آن توسیع
رزق بندگان خدا است و در تحریم آن عسر و تضییق بندگان خدا و آن
ممنوع و غیر مرضی شارع است علاوه آنکه حرام گفتن چیزی که مباح
میتوان گفت حکمی است شنیع و امری است عظیم * قال الله
تعالی وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ اَلْسِنَتُکُمْ هٰذَا حَلَالٌ وَهٰذَا حَرَامٌ
لِتَفْتَرُوْا عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ قال الله تعالی لِمَ تُحَرِّمُ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ
لَکَ والله اعلم * مولانا عبد العلي المدوي مد ظله *

* چه میفرمایند رح * اندرینکه زید و عمر باهم
مصاحبت مصارعت و زور آزمائی مینمایند در اوقاتیکه مخل برای
صلوٰة خمسه و طاعت خدای نباشد اگر به نیت مجاهده و ازدیاد
قوت بود بقصد آنکه اگر احیانا اتفاق جهاد با مشرکین گردد بکار آید
جائز و مباح بود یا نه لهویکه مفید و معین

* الجواب *

جهاد بود جائز است بشرطیکه از صلوٰة و طاعت باز ندارد *

قال تع يا ايها الذين امنوا لا تلهكم اموالكم و اولادكم
عن ذكر الله الاية ولى الهداية قال عم لهو المؤمن باطل
الا الثلث تاديبه لفرسه و مناضلته عن قوسه وملاعبته
مع اهله * پس از مناضله و تاديب الفرس مستفاد ميشود
كه لهو يكه بقصد قوت جهاد و اعانت آن بود جائز و مباح بود
وملاعبت زيد و عمر مدار بر نيت اوشان است اگر به نيت جهاد و
كار خدا بوود باباحت و جواز ان شك چيست والله اعلم لعالمه *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى * در صورتيكه زيد
مجهول النسب هنده صغيره معروفة النسب را بولايت پسر
عمش عمر نكاح نمود پس شرعا مجهول النسب كفو براى معروفة
النسب ميشود يانه وبرتقدير عدم كفاءت اگر پسر عم ولى
شده نكاح نافذ منعقد خواهد شد يانه * الجواب *

كفو نباشد في العالمكيرية سئل شيخ الاسلام عن مجهول
النسب هل هو كفو لامراة معروفة النسب قال لا كذا في المحيط
باعدم كفاءت پسر عم ولى تزويج وى نشد ني است لما في
العالمكيرية اما غير الاب والجد فليس لولى من غير كفو
ودر عدم كفاءت نقص ولايتش نكاح با زيد منعقد نميشود *
في قاضيخان وكذا الولى اذا نفت الكفاءة بسبب آخر لا ينعقد
نع غير الاب والجد والله اعلم مولانا عبد الحى *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى * درينكه از بطن هنده منكوحهٔ زيد كه نكاحش از اقرار زيد وگواهي گواهان ثابت است عمر متولد گرديد پس شرعا بلا دعوت زيد نسب عمر از وي ثابت واز نفي وي منتفي خواهد شد يا نه وبعد وفات وي وارث خواهد شد يا نه

* الجواب * نسب ثابت خواهد شد واز نفي وي منتفي نميگردد * في شرح الوقاية اعلم ان الفراش اما ضعيف او متوسط او قوي فالضعيف هي الامة فلا يثبت نسب ولد ما الا بدعوة سيدها فاذا ادعى صارت ام ولد وهي الفراش المتوسط فيثبت نسب ولدها بلا دعوة لكنه ينتفي بنفيه والفراش القوي هي المنكوحة فيثبت نسب ولدها بلا دعوة ولا ينتفي بالنفي بل يجب اللعان وفي العالمگيرية رجل له امرأة فجاءت بولد فنفاه وقال هذا الولد ليس مني او قال هذا الولد من الزنا وسقط اللعان بوجه من الوجوه فانه لا ينتفي النسب سواء وجب عليه الحد او لم يجب * وبرتقدير ثبوت نسب عمر وارث خواهد شد از پدر خود بعد وفاتش كما لا يخفى والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى * اندرينكه زيد زني را براي شادي نمودن خواستگاري ميكند عمر كه از قوم زن مخطوبه است و بوكالت واصلاح امر شادي سعي مينمود زيد او را مبلغ كذا داد يا بطور رسوم نذرانه كه متعارف است بابا ميبب و بابا

محنت داد و او گرفت پس این زر رشوت خواهد شد یا اجرت
وحکم آن چه * الجواب * داد و نست این زر چند قسم
میباشد وحکم هر هر علیحده اول انکه اگر ان شخص از اهل
قدرت است و خاطب هر دو گفت این شیئی برای تو اجرت اصلاح
است پس اجرت خواهد شد نه بعنوان رشوت لاجرم از ان رجوع
جائز بود * في ردالمحتار * وان اعطى الى رجل شيئا لاصلاح
مصالح المصاهرة ان كان من قوم الخطيبة او غيرهم الذين
يقدرون على الاصلاح والفساد وقال هو اجرة لك على الاصلاح
لا يرجع * دوم آنکه با قادر بود نیش خاطب او را گفت
این زر برای تو اجرت سکوت و عدم فساد است پس
اجرت نخواهد شد چه اجرت بمقابله عمل باشد سکوت
وعدم فساد عمل نیست لیکن رشوت خواهد شد لهذا
استرداد دادش بروی واجب گردد لما فيها وان قال على عدم
الفساد والسكوت يرجع لانه رشوة والاجرة انما تكون في
مقابلة العمل والسكوت ليس بعمل * سوم آنکه او قادر است
و خاطب آنرا اجرت قرار نداده پس رشوت خواهد شد و
استردادش لازم فيه ايضا وان لم يقل هو اجرة يرجع
چهارم انکه او قادر نیست و خاطب بد و گفت این زر برای تو عطیه
است یا اجرت آمد و شد یا کلام یا رسالة اجابت ما بین من و مخطوبه

پس اجرت خواهد شد نه هبه نه رشوت پس رجوع باشد

لما فهمه وانكان ممن لا يتهدون على ذلك انقال هو عطية او اجرة الك على الذهاب والاياب او الكلام او الرسالة بينى وبينها لا يرجع * يعنى آنكه او قادر نيست و خاطب بدو هيچ نگفت پس نه هبه خواهد شد نه رشوت نه اجرت پس رجوع ميرسد اگر موانع رجوع يافته نشود فهو وانلم يقل شيئا منها يكون هبة له الرجوع فيها انلم يوجد ما يمنع الرجوع پس معلوم شد كه نذرانه متعارف كه خاطب بمرد مخطوبه ميدهد هيچ نگويد جائز بود والله اعلم *

* چه ميفرمايند رح * اندرينكه زيد دختر عمر را خطبه نمود و چيزى از زيورات يا پارچه جات يا ماكولات فرستاد و اتفاق تزويج نشد پس حسب شرع زيد ان آشيا از عمر واپس خواهد گرفت يا نه * الجواب * اگر آشياى مذكوره را بطور مهر انه فرستاده باشد مهر خواهد شد و اگر بطور هبه هبه * في الدر المختار خطب بنت رجل وبعث اليها اشياء ولم يزوجها ابوها فما بعث للمهر يسترد عينه قائما فقط وان تغير بالاستعمال او قيمته هالكا لانه معاوضة ولم تتم فجاز الاسترداد وكذا يسترد ما بعث هدية وهو قائم دون الهالك والمستهلك لانه فيه معنى الهبة وفي الخانية رجل خطب ابنة رجل فقال اب

البنت بلى ان كنت تنقل المهر الى ستة اشهرا والى سنة ازوجها
منك ثم الرجل بعد ذلك بعث هدايا الى بيت الاب ولم يقدر على
ان ينقد المهر فلم يزوج منه هل له ان يسترد ما بعث قالوا ما بعث
للمهر وهو قائم او هالك يسترد وكذا كل ما بعث هدية وهو قائم
فاما الهالك والمستهلك فلا شيئ له في ذلك * پس حسب عرف
ديار زيورات وآشياى ديگر كه ميفرستند اگر از مهر انه نباشد
پس بر تقدير تصرف شدن آنها استرداد ش واجب
نبود والله تعالى اعلم * هاتان لمولوي بشارة الله *

* چه ميفرمايند رح * در صورتيكه زيد از جمله اموال پسران
صغير خود بمردمان قرض دهد ومديون انكار اداى آن نمايد وصورت
يافتن اموال مقرو ضه از ذاتان نباشد پس درينصورت ضمان
آشياء مرقومه بزيد خواهد شد يانه * الجواب *
خواهد شد * لما في الهداية في كتاب القضاء وان اقرض الوصي
ضمن الى قوله والاب بمنزلة الوصي في اصح الروايتين وهكذا
في اكثر كتب الفقه والله اعلم * چه ميفرمايند *
در صورتيكه زيد در اموال اولاد صغار خود اقرار بحق ديگران نمايد
صحيح است يانه وبر تقدير ثاني اموال مرقومه بزيد مرقوم داده خواهد شد
يا از و گرفته خواهد شد * الجواب * صحيح نيست
داز و گرفته خواهد شد لما في الهداية في باب الوكالة بالخصومة

والقبض * والاب والوصي اذا اقر لا يصح ولا يدفع المال اليه
في العناية لا يصح ولا يدفع المال اليهما لانهما خرجا من الولاية
والوصاية في حق ذلك المال باقرارهما وفي الكفاية ولا يصح
اقرارهما لان ولايتهما نظرية * والله اعلم * ماتان من بياض
مولانا محمد وجيه رح * چه ميفرمايند رحمهم الله تعالى *

درصورتيكه ميان نابالغ بودن زينب وهنده پدر ايشان زيد
فوت كرده مادر آنها كلثوم زوجه زيد متوفي باتفاق بعضي شركاء
مصالحه نموده بعضي اشيا را از كل متروكه خارج كرده درميان خود
گرفته واز طرف نابالغان مذكورين نيز بران صلحنامه دستخط نموده
بعده مابقي متروكه را درميان جميع شركا برحسب فرائض
تقسيم كرده گرفتند پس درين صورت از مصالحه نمودن كلثوم
باتفاق بعضي شركا ودستخط نمودن ومنظوري او بران صلحنامه
ولايتاً از طرف نابالغان مصالحه مذكوره درحق نابالغان مذكورين
لازم خواهد شد يانه وبرتقدير عدم لزوم اگر نابالغان مرقومين
بعد بلوغ خواهند كه صلحنامه مذكوره را فسخ نمايند ميتوانند يانه *

* الجواب * مصالحه كردن مسماة مذكوره ودستخط كردن
او بر صلحنامه از طرف نابالغان درحق نابالغان مرقومين لازم
نخواهد شد چرا كه مادر را بر مال نابالغان هيچ ولايت نيست
* لما في شرح الوقاية ولا الام مع ماله لمفقدتها الى قوله لانه

ليس للام ولاية التصرف في مال الابن * ولما في الكفاية وفي الذخيرة ثم ذكر ههنا ان الاب يملك بيع منقول ابنه الكبير الغائب والام لا تملك وايضا فيها بخلاف غير الاب من الاقارب لانه لا ولاية لهم اصلا في التصرف حالة الصغر ولا في الحفظ حالة الكبر وفي الاشباه الولي قد يكون وليا في المال والنكاح وهو الاب والجد وقد يكون وليا في النكاح فقط وهو سائر العصبات والام وذو والارحام * پس تصرفات مادر در مال نابالغان بطور مصالحه كه در معنى مبادله است هرگز جائز نخواهد شد بالكه در صورت مرقومه مصالحه مذكوره در حق جميع مصالحين ديگر كه نابالغ‌اند نيز جائز نخواهد شد * كما في الهداية ولو اصطلحوا فاقتسموا جازا لا اذا كان فيهم صغير فيحتاج الى امر القاضي لانه لا ولاية لهم عليه القول * والله اعلم مولانا محمد وجيه رح

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

آمد رينكه نماز نفل بجماعت جائز است يا نه

* الجواب *

نماز نفل بجماعت بالا تداعى يعنى بغير اذان واقامت وبالا دعوت معروفه بالاتفاق جائز بلا كراهت است ونماز نفل بجماعت بتداعى يعنى باذان واقامت يا دعوت معروفه جائز بكراهت تنزيهيه است ودر اجتماع بيش از چهار كس اختلاف علما است بعض قائل بجواز مع الكراهة اند وبعض قائل بجواز بلا كراهت *

في الدر المختار ولا يصلي الوتر ولا التطوع بجماعة خارج رمضان اى يكره ذلك لو على سبيل التداعي بان يقتدي اربعة بواحد كما في الدرر ولاخلاف في صحة الاقتداء اذ لامانع وفي رد المحتار تحت قوله اى يكره ذلك لو على سبيل التداعي وقلت ويؤيد ه ايضا ما في البدائع من قوله ان الجماعة في التطوع ليست بسنة الا في قيام رمضان اه فان نفي السنة لا يستلزم الكراهة نعم ان كان مع المواظبة كان بدعة فيكره القول وفيه ايضا تحت قوله اربعة بواحد اما اقتداء واحد بواحد او اثنين بواحد فلا يكره وثلثة بواحد فيه خلاف وفي الفتاوي العالمكيرية التطوع بالجماعة اذا كان على سبيل التداعي يكره وفي الاصل للصدر الشهيد اما اذا صلوا بجماعة بغير اذان واقامة في ناحية المسجد لا يكره وقال شمس الائمة الحلواني ان كان سوى الامام ثلثة لا يكره بالاتفاق وفي الاربع اختلف المشائخ والاصح انه يكره وفي فتوح الاوراد للعلامة الهمامة فتح محمد المحدث مرادآبادي عبارته هكذا * ذكر چهاردهم در بيان تحقيق آنكه نماز نفل بجماعت چه حكم دارد از مسائل مهمه يكى انست كه جماعت نفل مكروه است يانه اين مسئله تفصيلى دارد كه درين مختصر گنجايش آن نيست ليكن قدرى كه ضرور است معلوم نموده ميشود بايد دانست كه در بحر الرائق درباب جماعت ميگويد

التطوع بالجماعة لذا كان على سبيل التداعي يكره هما الاول
واز کتب احادیث صحاح و بخاری و مسلم و غیرهما ثابت است
که حضرت صلعم چند بار نفل را با جماعت گذارده اند بیاری با جماعت
زائد از چهار و پنج کسان از صحابه و ... بکم از ان بالا تداعی
وفی السراجیة ان امامة النبی صلعم فی ليلة المعراج للملائكة
وارواح الانبياء عليه بيت المقدس كانت في النافلة فى الجمله
نفل با جماعت قایل باشد یا کثیر در مساجد بالجهر کرده باشد
اگر بالا از ان واقامت باشد * وفي الجواهر الجلالية عن كتاب
نزرة الاصولية ان الجماعة بالتطوع في الايام والليالى
المباركات لا يكره بل يستحب لقوله عم عليكم بالجماعة فان
يد الله على الجماعة وان الشيطان ذئب الانسان تاخذ الشاة
القاصية والله اعلم * ماقولهم رح * اندرينكه عوام را
از نماز قدر و شب برات و غیرها از نوافل منع کرده خواهد شد یا نه
* الجواب * عوام را برای قلت رغبت ایشان در
خير است از نماز قدر و ليلة البرات وغيرها منع كرده نخواهد شد
في الدر المختار واما العوام فلا يمنعون من تكبير ولا تنفل اصلا
لقلة رغبتهم في الخيرات وفى حاشيته بخطه قـــه وكذا الصلواة
الرغائب و براءة وقد رلان عليا رض راى رجلا يصلى بعد العيد
فقيل اما تمنعه يا امير المؤمنين فقال اخاف ان ادخل

تحت الوعيد قال تعالى ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى والله اعلم هانان لمولانا عبد الاعلى الحنفي طلمه *

* ماقولكم علماء الدين رح *

آنكه زيد پسر خود عمر را از اعمال مفروضه واعمال مشروعه منع كند ودر امور واجبات ملحدانه طعنه زند وگويد خدا روزي هر روزه عطا نموده هرگز بروزه وفاقه حاجت نفرمايد وخدا باين نشست وبرخواست نماز خوشنود نخواهد شد في الجمله عمر را بامثال اين كلمات از عبادات باز ميدارد وبجاي ديگر سكونت كردن هم ندهد پس عمر مرقوم را كه صالح وپرهيزگار است ميرسد كه در اين امور اطاعت والدش نكرده بجاي ديگر مسكن وماواي خود سازد يا چه

* الجواب * اطاعت نخواهد كرد * لما في البيضاوي في سورة لقمان قوله وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا في ذلك * وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا اي صحابا معروفا يرتضيه الشرع ويقتضيه الكرم وقال البيضاوي ايضا في سورة عنكبوت في تفسير هذه الآية فانه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق انتهى وفي تفسير نيشا پوري ثم وصى الله الانسان بشكر انعام الوالدين وبطاعتهما وان كانا كافرين الا ان يدعواه

الى الاشراك ما بعد وهذه جملة معترضة يدوط باعتبار ضمها مرضان احدهما ان طاعة الوالدين تالية بعبادة الله والثاني تاكيد كون الاشراك امرا منكرا حتى انه يلزم فيه مخالفة من يجب طاعته ومعنى قوله معروفا اصحابا او مصاحبا معروفا على ما يقتضيه العرف والشرع وقوله وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ اشارة اخرى الى انهما لولم يكونا منيبين الى الرب لم يتبع سبيلهما فى الدين وان لزم طاعتهما في باب حسن الصحبة والعشرة * ومى پرسد كه بجاى ديگر مكان خود كرده در اينجا بانه زيراچه پسررا بعد عقل وبلوغ رواست كه جدا گانه سكونت نمايد پس بطريق اولى خواهر رسيد مر اقد يريكه او چنين مقام نمايد * لما في الدر المختار لا خيار للولد عندنا مطلقا ذكرا وانثي فلمى هذا قبل البلوغ اما بعده فيخير بين ابويه وان اراد الانفراد فله ذلك الى قوله والغلام اذا عقل واستغنى برأيه فليس للاب ضمه الى نفسه الا اذا لم يكن مأمونا على نفسه فله ضمه لدفع الفتنة او العار وفي خزانة المفتين والغلام اذا بلغ فله ان يتفرد بالسكن الا اذا كان مفسدا يخاف عليه الفساد فللاب ضمه والله اعلم * لمولانا محمد وجيه *

* چه ميفرمايند زح *　　　　در بيان انواع صدقه چند است و مستحق هر هر كدام كدام ميشود و زوجه وغلام ونوكر و پدر خود را

دادن میتواند یا نه و آنچه اشیای نذر خود نذر کنند خوردن میتواند یا چه

* الجواب * صدقه بر دو نوع است واجبه و نافله

اول چون زکوة و کفارهٔ حلف و کفارهٔ صوم و دیگر کفارات منذورات نذر خدای تعالی آنها محض حق فقرا و محتاجین است وگرفتن آنها بنی هاشم غیر محتاج و توانگران و خود متصدق و پدران و پسران وی و کسانیکه نفقهٔ آنها بر متصدق واجب است چون زوجهٔ وی و غلام و نوکر و کنیز و غیره هم حرام است و هر قدر بایشان خواهد داد بر ذمه متصدق باقی خواهد ماند و ناذر را نمیرسد که ازین بخورد * فی العالمگیریة لیس لصاحب النذران یاکل منها شیئا ولا ان یطعم من الاغنیاء سواء کان الناذر غنیا او فقیرا لان سبیلها التصدق ولیس المتصدق ان یاکل صدقته ولا ان یطعم الاغنیاء وایضا فیها لا یجوز الدفع لعبده ومکاتبه ومدبره وام ولده وفی السراجیة ولو ادی الی بنی هاشم لا یجوز وفی قاضیخان ولا یجوز دفع الزکوة الی اولاده من قبل الذکور والاناث وان سفلوا ولا الی والدیه واجداده وجداته وان علوا من قبل الاباء والامهات * دوم صدقهٔ نافله که گرفتن و خوردن آن بنی هاشم واغنیا را حلال است اما باغنیا دادن ثواب کمتر است

بر نیت دادن بفقراء * لما فی التحفة شرح الالفیة للتفتازانی فی التصدق علی الغنی نوع قربة دون قربة الفقراء *
و خوردن خود متصدق نیز جایز است اما ثواب آنقدر یا و عاید نخواهد شد همچنین از دادن بپدران و پسران وی آنقدر ثواب بمتصدق عاید نخواهد شد اگرچه ثواب صلهٔ رحم و خدمت والدین خواهد یافت والله اعلم * * چه میفرمایند رح *

اندرینکه جماعتی بعد انفراغ از نماز جمعه بعذر بارش آب بالا اراده ذکر تسبیح و غیره در مسجد به نشستند درین اثنا عالمی متقی داخل مسجد گردید و شخصی ازان میان برای تعظیم وتسلیم او بایستاده بروی سلام گفت پس سلام و قیامش در مسجد حسب شرع متین درست و نافذ خواهد شد یانه بینوا توجروا * الجواب *
سلام و قیام وی برای تعظیم شرعا درست و جائز است بلکه مستحب است * لما فی درالمختار وفی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام ولو للقاري بین یدی العالم وفی ردالمحتار قوله بل یندب القیام للقادم الخ ای اذا کان ممن یستحق التعظیم قال فی القنیة قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما وقیام قاري القرآن لمن یجیي تعظیما لا یکره اذا کان ممن یستحق التعظیم وفی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه لعینه انما المکروه محبة القیام لمن یقام

له فان قيام لمن لا يقام له لا يكره قال ابن وهبان اقول وفي عصرنا ينبغي ان يستحب ذلك اي القيام لما يورث تركه من الحقد والبغضاء والعداوة لا سيما اذا كان في مكان اعتيد فيه القيام وفي القنية ولا يكره قيام الجالس في المسجد لمن دخل عليه تعظيما له وفي القهستاني وذكر في الزاهدي لا يكره ان يقوم لآخر في المسجد تعظيما له * وهرگاه قيام براى تعظيم وتكريم مستحق آن درست شد سلام بطريق اولى برسبيل استمرار جائز خواهد گشت زيرا كه سلام هديه وتحيه زائرين است * لما في القنية السلام تحية الزائرين * والله اعلم * لمولوي عبد الباري *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه شخصى انتقال كرد وپسرش روزى طعام كثير براى ثواب رسانى وى تيار نمود وقبيله واقارب وديگر جم غفير را از اغنياى اهل اسلام بذريعهٔ رقعه دعوت كرد هكذا ابتاريخ فلان بتقريب مغفرت والدم مرحوم قدرى طعام مرتب شده است رجاكه آنصاحبان وقت هشت ساعت امروز بغاجز خانه قدم رنجه فرموده بتناول ماحضر حقير را ممنون بى پايان فرمايند * الداعي فلان *

پس اين امر اطعام جائز ودرست است يا بدعت ونيز اغنياى اهل اسلام وفضلا وصلحاى اين طبقهٔ عليه را اجابت آن دعوت وخوردن ازان مباح وحلال است يا مكروه وحرام بينوا توجروا *

* الجواب * دانستنی است اگر میزبان مذکور این دعوت بروز چهارم وفات یا بعد آن کرد و مقصودش ادای رسم و ناماوری نباشد و نیز در ان اتلاف حق کدامی وارث یا دائن یا موصی له بالثلث نبود و محتاجان را نیز دعوت کرده باشد پس اینهمه افعال جائز است و مخالف شرع نی و ثواب بمیت خواهد رسید لیکن کم از تصدق بمحتاجان زیرا که اصل ضیافت و صدقه برای موتی مشروع است و صدقه نافله باغنیا هم روا کدامی منکر درینباب نیست * فمن انکر فعلیه البیان و در زاد الاخرة از شرح برزخ و لالی فاخره فی تذکرة الاخرة منقول است اهل مصیبت را اتخاذ طعام برای فقرا تا سه روز و خوردن ایشان ازان مکروه نیست اما ترتیب طعام برای اقربا و اغنیا و خوردن ایشان آنرا تا سه روز مکروه است و بعد زان عام است ازینکه برای ارواح موتی باشد یا بطور ضیافت و خوردن آن غنی و فقیر را برابر است آنکه دعوت کرده شوند یا بایشان فرستاده آید مکروه نبود چه در تصدق باغنیا نیز ثواب است الا کمتر از تصدق بفقرا * وفي جامع الرموز وموقع الكلام مشير الى جواز صرف صدقة التطوع الى الغني كما في المضمرات وفي الطحطاوي وقيد بالزكوة لان النفل يجوز للغني كما للهاشمي كما في البحر اما قوله عم لا تحل الصدقة لغني * مراد ازان زکوة است چنانکه

محدث دہلوی تصریح کردہ است واجابت چنین دعوت واجتماع غنی وفقیر وخوردن از ان مباح بل مندوب است چنانکہ از شرح برزخ ثابت شدہ * وفی العالمگیریۃ واختلف فی اجابۃ الدعوۃ قال بعضہم واجبۃ لا یسع ترکہا وقالت العامۃ ہی سنۃ والافضل ان یجیب اذا کان ولیمۃ والا فہو مخیر والاجابۃ افضل لان فیہ ادخال السرور فی قلب المؤمن * وگریز بان مذکور قبل روز چہارم ضیافت کردہ اہل المیت نامشروع و مکروہ بود وحکم اجابت اغنیا نیز ہمین است چنانکہ سابقا ثابت شدہ وفی السراجیۃ لا یباح الضیافۃ عند ثلثۃ ایام فی المصیبۃ ودر زاد الآخرۃ از بحر الرائق وغیرہ منقول است اتخاذ ضیافت در سہ روز ایام مصیبت مکروہ است زیرا کہ ایام مصیبت ایام حزن وتاسف است پس امریکہ از لوازم سرور باشد از تکابش دہان لائق نبود اما اگر طعام برای فقیر پزند نیکو باشد بشرطیکہ ورثہ بالغ وغنی حاضر باشند وگرنہ از ترکہ میت نگیرند و نیز در انست از خزانۃ المفتیین اجابت طعامیکہ برای میت آمادہ کنند مکروہ است * لقولہ علیہ السلام ان اللہ ورسولہ بریان من الذین یاکلون من طعام الموت قبل ثلثۃ ایام * وفی العالمگیریۃ ولا یباح اتخاذ الضیافۃ ثلثۃ ایام فی ایام المصیبۃ واذا اتخذ لا باس بالاکل منہ * ازین عبارت مفہوم شد کہ این کراہت

تنزیهی است و در قاضیخان است * ویکره اتخاذ الضیافة فی ایام المصیبة لانها ایام تاسف فلا یلیق بها مایکون للسرور * پس بمقتضای این عبارت تا بقای مصیبت وحزن باید که ضیافت اهل میت مکروه بود مقید بسه روز نباشد گویم مراد ازان ایام است که شارع آنرا اعتبار کرده وان سه روز تعزیت وحداد است در حق غیر زوجه پس باید که در رقعهٔ دعوت لفظ چهارم یا چهلم نه نوشته آید چرا که امثال این الفاظ دلالت می کنند که میزبان پیروی رسوم است و همهٔ آن بدعت است والله تعالی اعلم * لنمو لانا الهداد وقد اختصرنا *

* چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین رحمهم الله تعالی * اندرینکه اگر مسلمی کسب قصابی کند جائز است یا مکروه و بر تقدیر اول خوردن طعام درخانهٔ وا جابت دعوتش سنت است یا چه بینوا توجروا

* الجواب * آن کسب بدون شک و بلا ریب جائز ومباح است و هیچ دلیلی وروایتی بر حرمت وکراهت او یافته نمی شود * فی السراجیة یهودی استاجر مسلما لیحمل له خمرا جاز ودر فتاوی قاضیخان مذکور است * ذمی استاجر مسلما لیحمل له خمرا جاز فی قول ابی حنیفة رح کما یجوز ان یؤاجر نفسه لرعی الخنازیر وكنس الكناس * الی قوله * ان استاجر الذمی مسلما لحمل میتة عن الطریق او جلد میتة الی موضع الدباغة جاز فی قولهم انتهی *

پس چون در شرع شریف ثابت شد که حمل شی نجس و حرام جائز است پس بطریق اولی کسب قصالی جائز است زیرا که دران معامله با حلال و طیب است وکسب حلال مطلقا در ممدوح است فی المشکوة قال قال رسول الله صلعم طلب کسب الحلال فریضة بعد الفریضة انتهی وایضا عن رافع بن خدیج قال قیل یا رسول الله اي الکسب اطیب قال عمل الرجل بیده وکل بیع مبرور انتهی وفی الحدیث الکاسب حبیب الرحمن انتهی * امر اکل و شرب وخوردن طعام در خانهٔ قصاب بلا کراهت جائز و درست است وحاضر شدن بضیافت او مسنون وترک اجابت دعوت بلا عذر موجب معصیت است * لما فی العالمگیریة فی الجزء الرابع لو دعی الی دعوة فالوا جب ان یجیبه الی ذلك وانما یجب علیه ان یجیبه اذا لم یکن هناك معصیة ولا بدعة وان لم یجبه کان عاصیا انتهی ولما روي عن النبی صلعم من رغب سنتي فلیس منی والله اعلم * لمولوي عبد الباري *

* ماقولکم رحمکم الله تعالی * اندرینکه در زمین ملک زید شخصی زمینی غصب کرده بر آن مسلط گردید مالک زمین بسبب قانون انصار بخیٔ که بعد از دراز ده سال استغاثه ممنوع است وشنوا نمی شود از مرافعه عاجز شده شخصی دیگر با وجود علم غصب زمین مغصوبه را از غاصب اجاره گرفتن می تواند یا نه

بینوا توجروا ‌ ‌ ‌ ‌ * الجواب * ‌ ‌ ‌ ‌ اجاره گرفتن زمین
مغصوبه را از غاصب برای شخص مذکور که ظالم و یقین غصب دارد
و مالک واقعی آن زمین را می شناسد جائز و روا نیست زیرا که
حق مالک زمین بسبب امتداد زمان ساقط * لما فی الاشباه
والنظائر الحق لا یسقط بتقادم الزمان قذفا او قصاصا او لعانا
او حقا لعبد کذا فی لعان الجوهرة انتهی * و در عقد اجاره از
غاصب که ظالم و اثم است اعانت بر اثم اوست و آن ممنوع
است گفت خدای تعالی * لَا تَعَاوَنُوْا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ هذا
ما خطر بالبال فی جواب هذا السوال والله اعلم * لمولانا
امداد صاحب * ‌ ‌ ‌ ‌ * چه میفرمایند رح *
شخصی که بعارض جذام و برص مبتلی باشد امامت او شرعا جائز و
درست است یا نه بینوا توجروا ‌ ‌ ‌ ‌ * الجواب *
آثار برص و جذام اگر در اعضای او ضائع گردد ظاهر و هویدا شود
البته امامتش مکروه تنزیهی باشد زیرا که مردمان از و متنفر خواهند بود
و آن نفرت موجب قلت جماعت خواهد گردید حال آنکه تکثیر مطلوب
است * لما فی الدر المختار و کذا تکره خلف امرد و سفیه و مفلوج
و ابرص شاع برصه انتهی صاحب رد المحتار در زیر شرح کذا تکره گفت
الظاهر انها تنزیهة ایضا او نیز در تحت شاع برصه گفت والظاهر
ان العلة النفرة ولذا قید الابرص بالشیوع لیکون ظاهرا و صاحب

تبیین الحقائق شارح کنز الدقائق در ذیل کراهت امامت
گفت والابرص الذی شاع برصه علی اعضائه والسفیه والامرد
وکذا الجذام ویستوی الاسلام والجذوم (الی قوله) کذا فی شرح
الفتاوی المختارة انتهی والله اعلم ما قال مولانا علی الحداد
صاحب * مسئلة * ذکر الزاهدی فی شرح
القدوری عن بدر الطاهر قال وردت فتوی فی زمن
الصدر الماضی برهان الائمة انا لا نجد وقت العشاء فی بلد تنا
هل علینا صلوته فکتب لیس علیکم صلوة العشاء وبه افتی
ظهیر الدین المرغینانی قال مولانا فخر الدین البدیع
نجم الائمة البخاری وبلغنا انه وردت فتوی بلاد یطلع
الفجر فیها قبل غیبوبة الشفق فی اقصر لیالی السنة علی شمس
الائمة الحلوانی فافتی بقضاء العشاء ثم وردت بخوارزم
علی الشیخ سیف السنة البقالی فافتی بعدم الوجوب فبلغ
جوابه الحلوانی فارسل من یسأله فی مجلسه بجامع خوارزم
ما تقول فیمن اسقط من الصلوات الخمس واحدة هل یکفر
فسأله واحس به الشیخ فقال ما تقول فیمن قطع یداه مع
المرافق اورجلاه مع الکعبین کم فی الفرائض وضوءه فقال
ثلث لفوات محل الرابع فقال فکذا لک الصلوة الخامسة لفقدان البلاغ

الحلواني جوابه لنا متضمنة وواقعة فيه قال الكفوي في اعلام الاخبار اظن ان هذه الحكاية وقعت بين البقالي وبرهان الدين الكبير وهو افتى بوجوب صلوة العشاء على اهل هذه البلاد كما ذكر سابقا في ترجمته نقلا عن الظهيريه لا بين الحلواني والبقالي لانهما ليسا بمعاصرين كما نص عليه تلميذ الزمخشري ثم قال الكفوي ويحتمل ان يكون بقاليا اخبر غيره هذا متقول مما يلزم على هذا البقالي انتهى * من بياض مولانا الهداد صاحب *

* ما قولهم رح *

اندرينكه معاويه رض از صحابه اند يا نه وسنى اگر اورا بسبب وقوع محاربه ومنازعه ما بين حضرت على رض وى طعن وتشنيع نمايد واز اطلاق لفظ حضرت نسبت وى انكار نمايد حكم وى چه وتفضيليان على رض بر اصحاب ثلثه ديگر درست است يا نه وحكم مفضلان چه بينوا توجروا *

* الجواب *

معاويه رض از صحابه اند جلال الدين سيوطي در تاريخ الخلفاء گفته * وكان احد الكتاب لرسول الله صلعم وروى له عن النبي صلعم مائة حديث وثلثة وستون حديثا روى عنه من الصحابة ابن عباس وابن عمر وابن الزبير وابو الدرداء وجرير البجلي والنعمان بن البشير وغيرهم رض عنهم

کاتب وحی بودن و روایت حدیث کردن و کرام صحابه از و روایت حدیث نمودن جز شان صحابه نمی تواند شد و نیز ترمذی آورده است فرمود رسول ﷺ برای معاویه * اللهم اجعله هادیا مهدیا * و نیز احمد در مسند خود آورده که گفت عرباض بن ساریه * سمعت رسول الله ﷺ یقول اللهم علم معاویة الکتاب والحساب وقه العذاب * و شک نیست درینکه دعای رسول مقبول است و نیز معاویه تا دیر باز در صحبت پیغمبر خدا بوده و صحابی آنست که زمانی یا ساعتی درک صحبت حضرت نبوت کرده و بس پس چون ظاهر شد که معاویه بیشک صحابی اند پس طعن وی و لفظ حضرت ناگفتن که احیانا بنام صحابه گفته می شود بدعت و فسق است * لما فی شرح العقائد للنسفی ویکف عن ذکر الصحابة رض الا بخیر لما ورد من الاحادیث الصحاح فی مناقبهم ووجوب الکف عن الطعن فیهم کقوله لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه ولقوله عم اکرموا اصحابی فانهم خیارکم الحدیث * اما طعن کردن و دشنام دادن صحابی را پس اگر مخالف ادله قطعیه و نصوص شرعیه باشد مثل قذف عایشه رض و مانند آن کفر است و مرتکب آن کافر و اگر این چنین نباشد بدعت و فسق است و فاعل آن مبتدع

و فاسق * لما فيه ايضا وما وقع بينهم من المنازعات والمحاربات فله محامل وتاويلات فسبهم والطعن فيهم ان كان مما يخالف الادلة القطعية فكفر كقذف عايشة رض والا فبدعة وفسق * و تفضيان حضرت علی رض بر ثلاثه اولی جائز نیست * لما فيه ايضا وافضل البشر بعد نبينا ابوبكر ثم عمر الفاروق ثم عثمان ذو النورين ثم علي المرتضى رض عنهم وعلى هذا وجدنا السلف والظاهر انه لو لم يكن لهم دليل على ذلك لما حكموا بذلك وخلافت ایشان نیز باین ترتیب بوده است * لما فيه وخلافتهم اي نيابتهم عن الرسول في اقامة الدين بحيث يجب على كافة الامم الاتباع على هذا الترتيب في الجملة * سلف کرام باین ترتیب اجماع کرده اند و تفضیل شیخین یعنی ابوبکر و عمر رض و محبت ختنین یعنی عثمان و علی رض از علامات سنت و جماعت گردانیده اند و اجماع امت امت محمد مصطفی ﷺ بر خطا نباشد * لقوله عم لا تجتمع امتی علی ضلالة * پس خرق اجماع و تفضیل علی رض بر خلفای دیگر علامت رفض است و گمراهی رافضی مثل وی مثل نصاری است که عیسی عم خود را بنده خدا و رسول وی ظاهر نمود نصاری بفرط محبت او را پسر خدا گفتند و گمراه و مردود بارگاه ایزدی شدند هم چنین علی رض بر روس اشهاد بر دست ابوبکر و عمر بیعت کردند اگر

خلافت حق خود دانستی هرگز نکردی و منازعت کردی چنانکه در آن خلافت معاویه کردند * اخرج البزار وابو يعلي والحاكم عن علي رض قال دعاني رسول الله ﷺ فقال ان فيك مثلا من عيسى ابغضته اليهود حتى بهتوا امه واحبته النصارى حتى انزلوه في المنزل الذي ليس به الا وانه يهلك في اثنان محب مفرط يفرطني بما ليس في ومبغض يحمله شناني علي ان يبهتني والله اعلم *

* ما قولكم رح * اندرينكه از بندوق اگر باشر ا گله رمي ونسميه جانوريرا باجهرهٔ سربی شکار نموده شود وقبل ذبح بميرد واثر گولهٔ سربی مجروح گردیده دم مسفوح اخراج يافته باشد حلال خواهد شد يا حرام يا مكروه اجيبوا تثابوا *

* الجواب * جانور شکاری از گولهٔ سربی بابندوق وامثال آن خواه آن جانور بجرح بمیرد یا بلا جرح در شرع حرام است * لما صرح في الطحطاوي والحاصل انه اذا كان القتل بالثقل لا يحل وان وجد الدماء كما اشار اليه في الدرر وهو مجمل ما اجاب به الشيخ زين حين سئل عمن يصطاد الطيور بالبندق الرصاصي والطين هل يحل اكلها ام لا اجاب لا يحل اكلها قال صاحب رد المحتار ولا يخفي ان الجرح بالرصاص انما هو بالاحراق والثقل بواسطة اندفاعه

العنيف اذ ليس له حد فلا يحل وبه افتى ابن نجيم وفي الهداية ولا يوكل ما اصابته البندقة فمات بها وفي العالمگيرية لا يوكل ما اصابته البندقة لو مات وفي التنوير ولا وقتله معراض بعرضه او بندقة ثقيلة ذات حدة الى قوله حرم قال العلامة النووي في شرح المسلم قال اجماعهم لا يحل صيد البندقة مطلقا بحديث المعراض لانه كله رض ووقذ * و حكم شكار گلوله طين كه بذريعه كمان انداز ند حكم شكار بندوق است يعني بلا ذبح حرام باشد مطلقا والله اعلم * لشيخنا مولانا عبد الحي ره *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه هنده عاقله بالغه جهت هبه كردن چند قطعه اراضي مملوكه مقبوضه خود اجدي را از اقرباي خود وكيل و مختار ساخت پس وكيل مذكور هبه نمود و موهوب له هم قبض كرد پس شرعا اين چنين هبه بالوكالة جائز و نافذ است يا نه و بعد قبض در اراضي مذكوره ملك موهوب له ثابت خواهد شد يا نه * الجواب * اين چنين هبه بالوكالة جائز است چه انسان هر كاريكه بنفسه كردن ميتواند آنرا بذريعه وكيل و مختار هم كردن ميتواند پس در اراضي موهوبه بعد قبض ملك موهوب له ثابت خواهد شد * في الهداية كل عقد جاز ان يعقده الانسان بنفسه جاز ان يوكل به غيره لان الانسان قد يعجز عن المباشرة بنفسه على اعتبار

بعض الاحوال فیحتاج الی ان یوکل به بغیره القول وفی جامع الرموز ای صح المتوکیل بکل عقد یعقده ای یحصله الانسان بنفسه الی قوله کالبیع والهبة والصدقة والودیعة وغیرها والله اعلم * ما قولکم رح * درصورتیکه زید در اموال پسر آن نابالغ خود تصرفات بیجا واخراجات بیفائده نماید که دران ضرر ونقصان صغیر بسیار است پس قاضی را میرسد که اموال مذکوره را از زید ستانیده نزد شخصی معتمر امین بطور امانت دارد یا چه * الجواب * بلی لما فی العالمگیریة ولو کان اب الصغیر مبذرا متلفا لمال الصغیر ینصب وصیا یحفظ ماله وفیها ایضا للقاضی ان یاخذ ماله من والده اذا کان سرفا ویضعه عند عدل الی ان یبلغ وفی الدر المختار وله اخذ المال من اب مبذر وضعه عند عدل قنیة والله اعلم من بیاض مولوی محمد وجیه * چه حکم است *

دریناکه وارثی میخواهد که از ترکه مورث مدیون چیزی معین خود بگیرد ودین ویرا از مال خود اداء نماید میرسد یانه * الجواب * اگر دین مستغرق ترکه نیست پس این امر باجازت بقیه ورثه جائز است واگر مستغرق است باجازت غرما جائز فی الفصول واذا کان فی الترکة دین واخذ احد من الورثة عینا من اعیان الترکة لنفسه لیودی الدین الذی علی المیت من ماله

بحصة ورضي به باقي الورثة فان لم يكن الدين مستغرقا للتركة جاز ويكون هذا من باقي الورثة بيعا لانصابهم ولهم ذلك اذا لم يكن الدين مستغرقا للتركة فاما اذا كان الدين مستغرقا للتركة فليس لهم هذه الولاية الا برضاء الغرماء والله اعلم مولانا محمد وجيه *

بعون الله القادر القوي الهاد * وبطفيل النبي صلى الله عليه وسلم وعلى آله واصحابه الامجاد * تمام شد كتاب فضيلت نصاب مثال عنقا ناياب مرغوب ومطلوب هر شيب وشباب * موسوم بالقاب واقعات دودوي ومجموع الفتاوي مولف حضرت فيضدرجت جناب مستطاب امام العلامة العظام * المجتهد الخصم الفهامة الهمام * الشهير بالفواحي والحدود * اعني جناب حضرت مولانا عبد الودود صاحب دام ظلهم العالي * وبه تصحيح وتنقيح جناب فضيلت ماب * الفاضل الاعظم الامجد * الاريب الاكرم الاوحد * اعني جناب مولوي عبد الباري صاحب دام فيضهم * بتاريخ هشتم ماه عيد الاضحى سنه ۱۲۹۳ ہجری مطابق بست وپنجم دسمبر سنه ۱۸۷۶ ع *

* بمطبع بركتي حليه انطباع پوشيد *

فهرست جلد ثانی واقعات دودی مشتمله بر فتاوای معاملات و چیزی از بقیه اعتقادیات و مسائل شتی — صفحه

فتوی * زید گاو و جفت یا اسپ از عمرو عاریت گرفته بر خلاف
شرط بجای دیگر برده باشد پس هلاک شد ضمان لازم خواهد شد یا نه صف ۹۱

فتوی * وقف مشاع قابل التقسیم جائز است یا نه صف ۹۲

فتوی * در عقد مضاربت نفع و نقصان بالمناصفه مشروط بود و راس المال
نقصان شد ضمان بر کدام از مضارب و رب المال لازم صف ۹۳

فتوی * اشیای مشترکه را زیاده از حصه خود فروختن چه حکم دارد صف ۹۵

فتوی * زید زن یا دختر خود را چند زیورات پوشانید بالا تملیک و هبه
حکم عاریت متحقق خواهد شد یا هبه صف ۹۶

فتوی * طریقه مولانا محمد وجیه در تجارت قاموس و بیع علم آن صف ۹۸

فتوی * زید دعوی وقف اراضی که برای ذات خود نماید و
مفتی پیش نماید حاکم بوقفیت آن بروی حکم خواهد نمود یا چه صف ۱۰۲

فتوی * عمرو وارث زید حصه خود را از متروکه ایشان ابرا نموده
گفت ترکه زید من نمی خواهم این ابرا صحیح است یا نه صف ۱۰۴

فتوی * دختر بالغه خود را چند زیورات پوشانیده بود بالا لفظ تملیک
یا هبه ملکیت دختر در آن ثابت خواهد شد یا نه صف ۱۰۵

فتوی * ورثه زید با زن وی بکم از حقوق خود مصالحه و از باقی
ابرا نموده بلا دعوی باقی حصه میرسد یا نه صف ۱۰۶

فتوی * زید و هند پسر و زن بر تقسیم ترکه عمرو مصالحه نموده
بر حصص خود از مدت تخیار و متصرف بودند پس بعد موت هند

فتوی * دروغ گفتن دگویانیدن واقضاء شهادت دروغ چه حکم صف ۱۶۲

فتوی * معرفت قرآن مجید و ترجمهٔ هندی خواندن و وعظ گفتن چه حکم
و شرائط امر بالمعروف و نهی عن المنکر چه صف ۱۶۲

فتوی * ماهی بی اسمی مباح و حلال است یا مکروه وغیره صف ۱۶۴

فتوی * ملاعبت و مصارعت دو شخص به نیت بجاهده در غیر
اوقات صلوٰة خمسه چه حکم دارد صف ۱۶۵

فتوی * مجهول النسب کفو معروف النسب میتواند شد یا نه صف ۱۶۶

فتوی * منکوحهٔ زید فرزندی زائید پس بالا وحدت زید نسب
از و ثابت و به نفی وی منتفی و بعد وفات زید وارث خواهد شد یا نه صف ۱۶۷

فتوی * شخصی از ناکح بعوض محنت شادی کنانیدن شیرینی روپیه
گیرد جائز است یا نه صف ۱۶۷

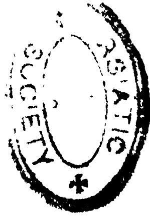
فتوی * شخصی دختر کسی را خطبه نمود و چیزی از زیورات وغیرها
فرستاد و اتفاق تزویج نشد پس واپس گرفتن میتواند یا نه صف ۱۶۹

فتوی * از مال پسر صغیر قرض دهد و دا ین انکار نماید پس
ضمان بر پدر خواهد شد صف ۱۷۰

فتوی * مصالحه کردن با شرکاء و دستخطش بر صلحنامه از طرف
دختر نابالغ در حق نابالغ لازم خواهد شد یا نه صف ۱۷۱

فتوی * نماز نفل بجماعت جائز است یا نه صف ۱۷۲

فتوی * عوام را از نماز نوافل قدر وغیرها منع کرده خواهد شد یا نه صف ۱۷۴


ASIATIC SOCIETY